

به نام خدا

اسماعیلیه، تاریخ و عقاید

نوشته مهدی فرمانیان

تنظیم: محمد رضا کلماتی

Rezakalemati2000@yahoo.com

منبع: موسسه آموزشی پژوهشی مذاهب اسلام

www.mazaheb.com



قزوین - قلعه الموت (قلعه حسن صباح)

هدف نهایی تمام مسلمانان اعتلای کلمه الله است. مرحوم کاشف الغطاء در این زمینه می فرماید: «بنی الاسلام علی اثنین توحید الکلمه و کلمه التوحید». اسلام بر دو چیز بنا شده است: وحدت اسلامی در سایه توحید اسلامی. تشتت و تفرقه در هیچ زمان و مکان به نفع اسلام و مسلمین نبوده و نخواهد بود. قرآن کریم نیز اختلاف و تفرقه را به انحاء مختلف مذمت کرده است. بنابراین تمام مسلمانان - بالاخص علمای دین - باید با تمام قوا در راه تقریب اسلامی تلاش کرده و همه مسلمانان را به واقع برادران دینی خود بدانند. همچنین باید به دیگر مسلمانان آموخت که شیعیان برادران دینی شما نیستند؛ گرچه در برخی از مسائل و موضوعات با شما اختلاف دارند، ولی همه ما - اعم از شیعه و سنی با تمام اختلافات فرقه ای - به خدایی واحد که در ربوبیت و الوهیت، صفات و افعال واحد است، ایمان راسخ داریم. پیامبر و کتاب و قبله واحد داریم. همه ما برای تقرّب به خداوند اعمال عبادی را انجام داده و در راه او از مال و جان ایشار می کنیم. همه به یوم الحسره معتقدیم و اصول دین همه ما یکی است. بیشترین تلاش شیعیان و سنیان در عصر حاضر باید حول محور اثبات برادر دینی بودن همه مسلمانان بچرخد. این کار یقیناً آینده نویدبخشی را برای مسلمانان به ارمغان خواهد آورد، تا در کنار هم زندگی مسالمت آمیزی داشته باشند. تمام فرق اسلامی در اکثر مسائل فقهی، اعتقادی، سیاسی، اجتماعی و اخلاقی هم رأی و هم عقیده هستند، پس چه دلیلی دارد که اختلافات را بزرگ کرده و به آنها دامن بزنیم. در این جهانی که مادی گرایی می رود که تمام زمینه ای زندگی کل بشر را در نوردد، بهترین کار وحدت کلمه و همدلی است. همه معتقدیم که «انّ اکرمکم عند الله اتقاکم» و همه می پذیریم که «و اعتصموا بحبل الله جميعاً و لا تفرقوا» پس چرا تفرقه ها را به همدلی و همیاری تبدیل نکنیم و از آن سود نبریم. این کتاب با توجه به این اندیشه برای یک واحد درسی مقطع سطح سوّم رشته مذاهب اسلامی نوشته شده است. در این کتاب با تاریخ، بزرگان و عقاید اسماعیلیه به عنوان یکی از فرق تشیع آشنا خواهید شد.

عنوان اسماعیلیه از نام اسماعیل فرزند بزرگ امام جعفر صادق (علیه السلام) اخذ شده است. این فرقه در زمان امام صادق پدیدار گشته و در طول تاریخ پرپیچ و تابشان به چندین فرقه عمده و گروههای کوچکتر تقسیم شدند. این انشقاق ها عموماً حول محور امامت و بالاخص حول محور مصادیق امام می چرخد. با شهادت امام جعفر صادق (علیه السلام) در سال ۱۴۸ هجری عده ای از پیروان امام صادق که قائل به امامت اسماعیل بودند، پیرامون فرزند بزرگ وی محمد بن اسماعیل جمع شده و او را امام خود دانستند. این افراد که با غالیان مشهوری همچون ابوالخطاب ارتباط داشتند، از افکار آنها تأثیر پذیرفته و فرقه ای باطنی را بنا نهادند که تا به امروز باقی مانده اند. بعد از ایجاد هسته اولیه اسماعیلیه در کوفه بین سالهای ۱۵۰ تا ۱۶۰ هجری، این افراد در تاریخ گم گشتند؛ تا اینکه بعد از صد و اندی سال دوباره در کوفه ظهور کردند. در این مدت هیچ اطلاعی از فعالیت آنها نداریم. اسماعیلیه از این دوران به دوره ستر یاد می کنند. زیرا خودشان هم اطلاعات چندانی از فعالیت بزرگان خود در این دوره ندارند.

ناگهان در اواسط قرن سوّم هجری افرادی در کوفه ظاهر شده و مردم را به مهدویت و امامت محمد بن اسماعیل فراخواندند. این افراد به اسم رئیس شان قرامطه یا قرمطیان نام گرفتند. قرامطه و یا به تعبیری اسماعیلیان بسیار سریع در شام، بحرین، یمن، شمال آفریقا و ایران ظهور کردند و فعالیت خود را گسترش دادند. در سال ۲۸۶ هجری بین بزرگان اسماعیلیه اختلاف افتاد. عده ای قائل به تداوم امامت در نسل محمد بن اسماعیل شده و خود را از نسل او دانستند. این طیف به شمال آفریقا رفته و حکومت فاطمیان را تأسیس کردند. عده ای دیگر که قائل به غیبت و مهدویت محمد بن اسماعیل بوده و انتظار ظهور وی را داشتند، به قرامطه مشهور گشتند. فاطمیان ابتدا در مغرب و سپس در مصر حکومت خود را گسترش دادند و از سال ۲۹۷ تا ۵۶۷ هجری بر مناطق وسیعی از جهان اسلام با عنوان امامانی معصوم از نسل محمد بن اسماعیل و از اهل بیت پیامبر حکومت کردند. در سال ۴۸۷ هجری در خانه فاطمیان اختلاف شدیدی پیش آمد. درباریان حکومت، مستعلی فرزند کوچک مستنصر، خلیفه وقت فاطمیان را به عنوان امام و خلیفه بعدی مطرح کردند، ولی عده ای آنرا نپذیرفته و امامت را حق فرزند بزرگتر مستنصر با نام نزار دانسته و چون حکومت راه خود را ادامه داد، این افراد از فاطمیان دل کنده و فرقه نزاریان را تشکیل دادند. نزاریان در ایران تاریخ پرپیچ و تابى داشته اند که در فصل مربوط به آن، به تاریخ آنها خواهیم پرداخت.

در سال ۵۲۴ هجری بعد از قتل الامر بالله، خلیفه وقت فاطمیان، عبدالمجید که پسر عموی امام مقتول بود، به خلافت نشست. اسماعیلیان یمن که تا این زمان به خلافت فاطمیان پایدار مانده بودند، ادعای امامت وی را نپذیرفته و معتقد به امامت طیب فرزند کوچک آمر گردیده و راه خود را از فاطمیان جدا ساختند و فرقه ای جدید به نام طیبیان در اسماعیلیه شکل گرفت. حکومت فاطمیان در سال ۵۶۷ هجری سرنگون شد و از اسماعیلیه فقط نزاریان و طیبیان - دو فرقه جدا شده از فاطمیان - باقی ماندند.

این کتاب در سه بخش به تاریخ، بزرگان و اعتقادات اسماعیلیه می پردازد. در بخش اول به تاریخ ظهور و تطورات تاریخی این مذهب پرداخته و در ضمن به اختلافات مذهبی شاخه های عمده اسماعیلیه اشاره دارد. قبل از ورود به بحث اسماعیلیه، بحث پیدایش شیعه و سیر تحولات تاریخی شیعه تا ظهور اسماعیلیه را به عنوان بحثهای مقدماتی، مطرح ساخته، تا دانش پژوهان با فضای سیاسی - فرهنگی شیعه در قرن اول و دوم بهتر آشنا شوند. در فصول مختلف بخش تاریخ، به زندگانی اسماعیل بن جعفر، محمد بن اسماعیل، رابطه آنها با غلات، قرامطه بحرین و قتل و غارت آنها، بزرگان قرامطه ایران، ظهور فاطمیان و چگونگی شکل گیری حکومت آنها، اختلافات درونی و تمدن آنان، پیدایش و تطورات تاریخی نزاریان و طیبیان پرداخته و در انتها به جغرافیا و وضعیت کنونی اسماعیلیه بذل توجه شده است.

بخش دوّم را به اندیشمندان تأثیرگذار اسماعیلیه اختصاص داده ایم. این افراد بیشترین تأثیر را در تبیین اندیشه و توجیه اعتقادات و تحولات فکری اسماعیلیه داشته اند. در این بخش به مهمترین کتابهای آنها اشاره شده و با بیان فصول مهم آنها به چاپ آنها نیز اشاره کرده ایم.

بخش آخر در باب اعتقادات اسماعیلیه است. به خاطر تأثیرپذیری اسماعیلیه از تاویل و باطنی‌گری غلات و جهان بینی فلوطین، قبل از ورود به بحث به صورت مختصر اندیشه غلات و نوافلاطونیان را بررسی کرده و سپس به جهان‌شناسی اسماعیلیان پرداخته ایم. در ادامه به توحید، نبوت، ادوار هفتگانه تاریخ، امامت، معاد و باطنی‌گری به عنوان مهمترین اصول اعتقادی اسماعیلیه پرداخته و آنها را تبیین کرده ایم. گفتنی است که در این نوشته از کتاب تاریخ و عقاید اسماعیلیه، نوشته دکتر فرهاد دفتری بهره‌های فراوان برده ایم؛ اگر چه در برخی از موارد با ایشان اختلافاتی نیز داریم.

درس اول: منشا تشیع و تاریخ تحولات آن

واژه شیعه در کتابهای لغت به معنی پیرو، هوادار، حزب و دسته آمده است. این کلمه به همراه مشتقاتش هشت بار در قرآن در معانی لغویش به کار رفته و خدای متعال حضرت ابراهیم خلیل را از پیروان حضرت نوح معرفی کرده و می فرماید: «وَأَنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ، إِذْ جَاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ» [۱].

شیعه در اصطلاح به پیروان حضرت امیر (علیه السلام) و اهل بیت پیامبر اطلاق می گردد. در نیمه نخست قرن اول از پیروان و هواداران حضرت علی (علیه السلام) با عنوان شیعه علی (علیه السلام) یاد می شد و این لفظ در مقابل شیعه عثمان بود که به طرفداران عثمان اطلاق می گردید. در اشعار و رجزهای جنگ جمل و صفین اصطلاح «أنا علی دین علی (علیه السلام)» و «أنا علی دین عثمان» نیز به کار رفته است. کم کم در طول تاریخ لفظ شیعه با پیروان حضرت امیر (علیه السلام) مترادف گردید و واژه عثمانیه بر هواداران عثمان و امویان اطلاق گردید. از اوائل قرن دوم لفظ رافضی نیز نام دیگر شیعیان شد. بنابر برخی منابع در زمان قیام زید بن علی (م ۱۲۲) عده ای از شیعیان که دیدگاه وی در باب شیخین را قبول نداشتند، او را ترک کرده و زید بن علی آنها را رافضی یعنی ترک کنندگان نامید. ولی گویا لفظ رافضی به خاطر انکار خلافت شیخین از طرف شیعیان به آنها اطلاق گردیده است [۲]. اهل سنت در کتب رجالی خویش از واژه رافضی به عنوان مذمت شیعیان استفاده می نمایند. یکی از قدیمی ترین تعاریف در باب شیعه، تعریف ابان بن تغلب (م ۱۴۱هـ) است. وی از مشاهیر علمای امامیه است که در برخی از دانش های زمان خود عالمی معروف بوده است. وی امام سجاد، امام باقر و امام صادق را درک کرده و از آنان احادیث بسیاری شنیده است. هر دو گروه شیعه و سنی ابان را راوی موثقی در حدیث دانسته و از او به نیکی یاد کرده اند. او در زمان امام صادق از دنیا رفت، و وفاتش سبب تألم عمیق امام شد [۳]. ابان در تعریف شیعه می فرماید: شیعه کسانی اند که اگر در سنت رسول خدا اختلاف گردید، به قول حضرت امیر (علیه السلام) تمسک کرده و آنرا حجت می دانند و اگر در دیدگاه حضرت علی (علیه السلام) اختلافی صورت گرفت، قول جعفر بن محمد (علیه السلام) را حجت می دانند [۴]. با ظهور فرقه زیدیه - پیروان زید بن علی - و اختلافات آنها با شیعیان پیرو امام باقر و امام صادق (علیه السلام)، واژه امامیه بر شیعیان این دو امام اطلاق گردید. یعنی کسانی که معتقد به جانشینی بلا فصل حضرت امیر بعد از پیامبر بوده و دلیل آن را نص الهی که در غدیر خم نازل شد، می دانند. ویژگی دیگر آنها این بود که این نص را در فرزندان امام حسین (علیه السلام) جاری و ساری دانسته و آنان را حجت های الهی در روی زمین می دانند که دارای عصمت بوده و از علم غیب برخوردارند. وجه تمایز این گروه با گروه دیگر در منصوص و مفترض الطاعه بودن امام بود. لذا به علت اهمیت اینان به امامت به امامیه معروف شدند. امامیه در اصطلاح فرقه شناسان به گروه های واقفیه، اسماعیلیه و اثنا عشریه اطلاق می گردد. بعد از ظهور واقفیه در زمان شهادت امام موسی کاظم (علیه السلام)، اثنا عشریان، قطعیه نامیده شدند. زیرا آنان به رحلت امام کاظم (علیه السلام) قطع پیدا کرده و یقین

کردند که امام رضا (علیه السلام) جانشین وی است. با رحلت امام حسن عسکری (علیه السلام) در سال ۲۵۵ ق و شروع امامت امام زمان (علیه السلام)، شیعیان ایشان به اثناعشریه معروف گشتند. کم کم در طول تاریخ، امامیه و شیعه لقب مشهور اثناعشریان گردید، اگرچه از لفظ شیعه برای گروههای دیگر شیعی نیز استفاده می شود، ولی در اغلب موارد مقصود همان دوازده امامیان هستند. در ایران این غلبه بیشتر از جاهای دیگر است و تقریباً در ایران، لفظ شیعه و امامیه مترادف هم به کار می روند.

آغاز پیدایش تشیع:

بنابر دیدگاه امامیه پیدایش تشیع به نخستین سالهای ظهور اسلام بازگشته و اولین بار پیامبر اسلام بود که واژه شیعه را برای پیروان حضرت امیر (علیه السلام) به کار برد. بنابر نقل شیعیان و برخی از علمای اهل سنت، حضرت رسول (صلی الله علیه و آله وسلم) به امام علی (علیه السلام) فرمود: «یا علی أنت و شیعتک فی الجنة» [۵]. علامه طباطبائی با استناد به حدیث یوم الانذار، حدیث علی مع الحق و الحق مع علی، حدیث غدیر، علاقه حضرت رسول به امام علی (علیه السلام) و استفاده لفظ «شیعه علی» در سخنان پیامبر، پیدایش جمعیتی با نام «شیعه علی (علیه السلام)» را همان زمان حیات پیغمبر اسلام می داند [۶]. اما از نظر تاریخی - یعنی ظهور و بروز آن در تاریخ - پیدایش تشیع به سقیفه بنی ساعده و حوادث بعد از آن باز می گردد، همچنانکه نوبختی از علمای امامیه در قرن سوم به آن تصریح می نماید [۷]. یاران حضرت در مسجد مدینه به انتقاد از انتخاب خلیفه اول برخاسته و خلافت را حق علی (علیه السلام) به عنوان افضل صحابه پیامبر دانستند. این اعترافات نشانه آن است که در دوران پیامبر نیز این اشخاص حضرت امیر را شایسته خلافت دانسته و به عنوان جانشین پیامبر نگاه می کردند. در این میان نامهای سلمان، ابوذر، مقداد و عمار برجسته تر از بقیه است. با بیعت مصلحت گونه حضرت امیر با خلیفه اول، پیروان وی نیز سکوت کرده و به امام خویش اقتداء نمودند. این سکوت حدود بیست و پنج سال ادامه یافت و در این دوران یارانی همچون سلمان، ابوذر و مقداد رحلت کردند، ولی حضرت امیر هواداران دیگری، آن هم در کوفه یافت. این اشخاص که هسته مرکزی یاران بعدی حضرت را تشکیل دادند، افرادی همچون مالک اشتر، کمیل بن زیاد، میثم تمار، حارث اعور، اصبغ بن نباته، زید بنوهب، محمد بن ابی بکر و دیگران بودند [۸]. دوره حضرت امیر (علیه السلام) را باید دوره نوشکوفایی نهضت تشیع دانست [۹]. این دوره و مقداری پیش از آن نقطه عطف تکوین تشیع به عنوان یک گروه مستقل است و شاید به خاطر همین باشد که برخی از سنّیان و مستشرقان زمان پیدایش تشیع را قتل خلیفه سوم عنوان کرده اند. در پاسخ به آنان باید گفت: دوره منتهی به قتل عثمان و خلافت حضرت امیر، نه زمان پیدایش تشیع، بلکه زمان بروز رسمی و صریح پیروان و هواداران حضرت امیر (علیه السلام) است. یعنی در این دوره بود که یاران حضرت امیر به بیان دیدگاههای خود در مورد جانشینی حضرت امیر (علیه السلام) پرداخته و سکوت بیست و چند ساله خود را شکستند. مالک اشتر با اعلام این که علی (علیه السلام) وصی الاوصیاء و وارث علم انبیاء است، با حضرت بیعت نمود. این دیدگاه یادآور سخنان ابوذر در مسجد مدینه بود که علی را وصی پیامبر و وارث علم او معرفی

کرد [۱۰]. ابوالاسود دوئلی در اشعاری بیان داشته که «وقتی به چهره علی می نگرم، برفراز دیدگان او بالعیان نور را می بینم و دین او از دین همه نکوتر بود» [۱۱]. جنگ جمل و صفین این حرارتها را قوت بخشید و گویا در این زمان بود که عده ای در حق حضرت امیر (علیه السلام) افراط کرده و سخنان غلوآمیز درباره او بیان کردند [۱۲]. با شهادت حضرت امیر (علیه السلام) و صلح امام حسن، همراه با فشارهای امویان، سکوت در اردوگاه شیعه حاکم شد.

ظهور فرق تشیع:

بعد از شهادت امام حسین (علیه السلام) و رجوع امام سجاد به مدینه، قیام های توابین و مختار در انتقام از واقعه عاشورا از سوی شیعیان و محبین اهل بیت برپا شد. از دل قیام مختار، کیسانیه ظهور کرد که محمد بن حنیفه را امام بعد از امام حسین (علیه السلام) معرفی کردند. در باب قیام مختار و رابطه آن با کیسانیه تحقیقات فراوانی صورت گرفته است و دیدگاههای گوناگونی مطرح گردیده است، که خوانندگان را به آن کتابها ارجاع می دهیم [۱۳]. کیسانیه افرادی بودند که بعد از رحلت محمد بن حنیفه در حوالی سالهای ۸۰ تا ۸۳ هجری، مرگ وی را انکار کرده و او را مهدی موعود معرفی کردند. تلقی آنان این بود که در کوه رضوی پنهان گشته و در آینده ظهور خواهد کرد و جهان را پر از عدل و داد خواهد نمود. از دل کیسانیه فرقه های گوناگونی پدیدار گشت که از جمله آنها بیائیه، از فرقه های غالی، به رهبری بیان بن سمعان بود. در این زمینه دو کتاب فرق الشیعه نوبختی و المقالات و الفرق اشعری قمی که هر دو از علمای شیعه قرن سوم می باشند، بیشترین مطالب را بیان کرده اند.

بعد از رحلت امام باقر (علیه السلام) برادر کوچکترش زید بن علی قیام کرد و عده ای از محبین و شیعیان اهل بیت که متمایل به قیام و جنگ مسلحانه بودند، او را همراهی کرده و فرقه زیدیه را تشکیل دادند. قیام های پی در پی حسینیون (اولاد امام حسن (علیه السلام)) این جبهه را تقویت کرد و می توان زیدیه را سلسله امامان حسنی و امامیه را سلسله امامان حسینی نامید. مهمترین دیدگاه زیدیان، امامت اولاد فاطمه به شرط قیام به سیف بود. دیدگاهی که از سوی ائمه امامیه مورد طرد قرار گرفت و قیام به سیف را به مصلحت شیعیان ندانست. اختلافات زیدیه و امامیه در باب امامت به مسئله نص، عصمت و علم غیب نیز باز می گردد و زیدیه هیچ یک از آنها را در باب امامان خویش قبول ندارند.

امام صادق (علیه السلام) با آن علم و حلمش توانست اکثر شیعیان را به سوی خود جذب کند و اندیشمندانی همچون زراره بن اعین، محمد بن مسلم، هشام بن حکم، هشام بن سالم، ابن ابی یعفور، ابوبصیر و دیگران را پرورش دهد، تا هسته مناسبی برای پیشبرد علمی شیعه باشند. این اشخاص هسته های مهم فقه جعفری، کلام امامی و معارف شیعی را با الهام از ائمه خود پایه ریزی کرده و حاملان اصلی روایات و احادیث ائمه زمان خود و امامان پیشین گردیدند.

بعد از رحلت امام صادق (علیه السلام) در سال ۱۴۸ هجری قمری امامیه به شاخه های متعدد تقسیم گردید. عده ای به طرفداری عبدالله افطح به فطحیه معروف گردیدند و عده ای مرگ امام صادق را انکار کرده و وی را مهدی موعود دانستند. اینان در تاریخ به نام ناووسیّه نامبردار گشتند. ولی اکثریت بزرگان شیعه به سوی امام موسی کاظم رهسپار شده و

وی را جانشین برحق امام صادق دانسته و او را به عنوان امام برحق پذیرفتند. عده ای نیز پیرو اسماعیل فرزند بزرگ امام صادق گشته و او را امام بعد از امام صادق (علیه السلام) دانستند که فرقه اسماعیلیه را پایه گذاری کردند.

پیش زمینه های ظهور اسماعیلیه در دوران امام صادق (علیه السلام):

امام صادق (علیه السلام) در دوران پر آشوب اواخر دوره اموی عهده دار منصب امامت شد. در این زمان به غیر از مشکلات شیعه با مخالفان، در درون خانه خود با غلات روبرو بود. تفکرات غلات در باب ماهیت الهی اغلب با تشبیه و حلول همراه بود. از مشهورترین غالیان زمان امام صادق، بیان بن سمعان، ابومنصور عجلی، مغیره بن سعید و ابوالخطاب بودند. پیروان بیان بن سمعان به بیانیته معروفند. بیانیته از دل کیسانیه ظهور کرده و قائل بودند که ابوهاشم فرزند محمد بن حنفیه، به امامت بیان بن سمعان تصریح کرده و او پس از ابوهاشم امام است. بیان بن سمعان الوهیت حضرت امیر (علیه السلام) را تبلیغ می کرد و قائل بود که در وجود علی (علیه السلام) روح الهی حلول کرده و با جسد او یکی شده است. وی نور الهی در حضرت را با نور چراغدان تشبیه کرده و انتقال این نور را از راه انتقال از حضرت آدم (علیه السلام) به امام علی (علیه السلام) تبیین می کرد. بیان معتقد به جسمانیت خدا بود که همچون مردی ازلی از نور است و قسمتی از نور خود را به انسانهای برگزیده خود منتقل می سازد. او در اواخر عمرش ادعای نبوت کرد و آیه «هذا بیان للناس» را دلیل نبوت خود می دانست. وی در شورش در سال ۱۱۹ هـ به دست خالد بن عبدالله قسری در کوفه به قتل رسید. امام صادق در چنین اوضاعی اولین سالهای امامت خود را به مبارزه با این افراد پرداخت و آنان را مطرود جامعه شیعه دانست. در همان زمان فردی با نام ابومنصور عجلی در کوفه به ترویج افکار غالیانه خود پرداخت. او خود را به امام باقر منسوب ساخت مورد طرد و لعن امام باقر (علیه السلام) قرار گرفت. ابومنصور بعد از رحلت امام باقر در سال ۱۱۴ هجری قمری ادعا کرد که امامت به وی منتقل شده و امام باقر امر خود را به وی تفویض کرده است. وی معتقد بود که خداوند وی را به جهت تأویل مبعوث کرده است و آیه «وإن یروا کسفاً من السماء» [۱۴] را مربوط به خویش می پنداشت و خود را همان قطعه افتاده از آسمان می دانست. ابومنصور بر این باور بود که مراد از بهشت، کسی است که به موالات و دوستی وی مامور هستیم و او همان امام وقت است [۱۵]. بنابر دیدگاه وی واجبات و محرمات شناخت امام و دشمنان امام است و اساس دین همان معرفت امام وقت است. آنچه مسلم است امام باقر و امام صادق به معرفت امام اهمیت می دادند، ولی شدیداً با دیدگاه اباحه گرایانه آنها نیز مقابله کردند. به هر حال گروهی از پیروان ابومنصور عجلی در زمان حاکمیت یوسف بن عمر ثقفی بر کوفه خروج کرده و حدود سال ۱۲۲ هـ به قتل رسیدند. به دنبال آن ابومنصور دستگیر و اعدام گردید. در نگاه عده ای از پیروان ابومنصور وی امام صامت بود و از او نقل می کردند که «من امام مستودع هستم و بر من روا نیست که به کسی وصایت کنم». اینان قائل بودند که امام ناطق همان قائم مهدی است که پس از وی خواهد آمد. فرزند ابومنصور به نام حسین بن ابی منصور نیز از غلات بود که در زمان مهدی عباسی به دار آویخته شد [۱۶]. از نکات قابل توجه در دیدگاههای ابومنصور که ربط وثیقی با اسماعیلیه دارد، یکی اباحه گری وی و دیگر تاکید مبالغه

آمیز در معرفت امام و ترک واجبات بود که در پیروان اسماعیلیه نیز پررنگ است که در فصول آتی به آن خواهیم پرداخت. موضوع دیگر امام صامت، ناطق و مستودع است که عیناً در منابع و کتب معتبر اسماعیلیه از آن بسیار استفاده می شود.

فرد دیگری که تأثیر عمیقی در اسماعیلیان و افکار آنها داشته است، محمد بن ابی زینب مقلاص اسدی ملقب به ابوالخطاب است که فرقه غالی خطاییه به وی منسوب است. از وی به عنوان یکی از پایه گذاران اسماعیلیه و نیز در شمار مرتبه ابواب در سلسله مراتب مقدس نصیریه نام برده اند. در بعضی از منابع از وی با کنیه ابواسماعیل یاد شده است که برخی را بر آن داشته است تا وی را پدر معنوی اسماعیل بن جعفر بدانند. او از قبیله بنی اسد و ساکن کوفه بود. به نقل ثقة الاسلام کلینی در فروع کافی، ابوالخطاب قبل از گرایش به غلو، از یاران مهم امام صادق بوده و سؤالات اصحاب امام صادق (علیه السلام) را از کوفه به مدینه برده و بر آن حضرت عرضه می کرده و پاسخ را برای اصحاب ارسال می داشته است [۱۷]. علمای رجالی و حدیث امامیه احادیث منقول از ابوالخطاب را به دو قسم قبل از انحراف و بعد از گرایش به غلو تقسیم کرده اند و روایات قبل از غلو وی را می پذیرند [۱۸]. وی حدود سال ۱۳۰ هجری به غلو گرایش پیدا کرد و تفکرات غلوآمیز را در کوفه پراکند. بنابر نقل سعد بن عبدالله اشعری قمی، وی و همراهانش که حدود ۷۰ نفر بودند در مسجد کوفه گرد آمده اظهار زهد و تنسک می کردند و در هنگام نماز مردم را به مسلک خود فرا می خواندند. چون خبر به عیسی بن موسی، والی کوفه رسید، عده ای را برای دستگیری آنان اعزام کرد. ولی خطاییان تسلیم نشده، جنگ میان آنان در گرفت و ابوالخطاب دستگیر شد. او را نزد والی کوفه بردند و در کنار رود فرات او و یارانش را گردن زدند و سرش را برای منصور عباسی فرستادند. بنابر شواهد موجود، مرگ ابوالخطاب باید حدود سال ۱۳۸ هـ اتفاق افتاده باشد [۱۹]. از اندیشه های مهم ابوالخطاب می توان از حلول روح الهی در انسان، تناسخ و اباحه گری یاد کرد. در نگاه خطاییه روح خداوند در امام صادق حلول کرده و ابوالخطاب فرستاده اوست. در نگاه ابوالخطاب در هر زمانی دو رسول در میان مردم حاضر است و زمین از وجود آن دو خالی نیست، یکی ناطق و دیگری صامت. در زمان رسول گرامی اسلام، محمد (ص) رسول ناطق و علی (علیه السلام) رسول صامت بود و در دوران امام صادق، رسول ناطق امام صادق است و ابوالخطاب رسول صامت.

افکار غلوآمیز ابوالخطاب از سوی امام صادق شدیداً رد شد و در مواضع گوناگون به لعن و نفرین ابوالخطاب پرداخت و از او با عناوین کافر، مشرک و دشمن خدا یاد شده است. در روایاتی آمده است که ابوالخطاب به امام صادق دروغ می بست و در کتب اصحاب امام صادق دست برده و احادیثی را به نام امام صادق از خود ساخته و در این کتابها قرار می داد و برای همین علت بعضی از اصحاب کتابهای خود را به امام عرضه می کردند تا صحت احادیث آنها به رویت امام برسد و شاید از اینجا عرضه کتب و عقاید به امام به عنوان سنت مطرح شد تا امام، سره را از ناسره جدا کرده و به تنقیح عقاید پردازد. اغلب منابع کهن ملل و نحل رابطه خطاییه و اسماعیلیان را بسیار پررنگ دانسته و گاه آنان را یکی دانسته اند. اشعری قمی در المقالات و الفرق در این باره می نویسد: «اما اسماعیلیه خالصه را به علت پیروی از

ابوالخطاب محمد بن ابی زینب اسدی اجدع، خطایه نیز خوانند. اینان افرادی هستند که پیرو ابوالخطاب بودند و به جمع پیروان محمد بن اسماعیل پیوستند و پذیرفتند که اسماعیل در زمان حیات پدرش وفات یافته است» [۲۰].
به هر حال با رحلت امام صادق (علیه السلام) در سال ۱۴۸ ق مشاجره بر سر جانشینی امام صادق بالا گرفت و انشقاق تاریخی اسماعیلیه از امامیه شروع شد که فصل آتی این کتاب به این مسائل می پردازد.

خلاصه مطالب:

۱- شیعه در لغت به معنای پیرو و هوادار است و در اصطلاح به پیروان حضرت امیر(ع) اطلاق می شود. این لفظ از سوی پیامبر به مریدان حضرت امیر(ع) اطلاق گردید و اکنون با امامیه و اثنا عشریه مترادف است.
۲- ابومنصور عجلی و ابوالخطاب، دو تن از غلات امام صادق(ع) با طرح افکار غلوآمیز تأثیر عمیقی بر تفکرات اسماعیلیه گذاردند، به نحوی که ملل و نحل نویسان خطایه را همان اسماعیلیه معرفی کرده اند.

پرسش هایی درباره متن

- ۱- سعی کنید با مراجعه به متون مختلف «شیعه» را تعریف کنید.
- ۲- در باب آغاز تشیع نظرات مختلفی ارائه شده است. آنها را بررسی و نقد نمایید.
- ۳- مهمترین فرقه های شیعه را نام برده و علل اصلی این اختلافات را بیان کنید.
- ۴- تعریف خود را از «غلو» بیان کنید.
- ۵- آیا اندیشه های غلوآمیز غالیان در اسماعیلیه تأثیر گذاشته است؟ با مطالعه دیدگاه خویش را بیان نمایید.

منابعی برای مطالعه بیشتر

- ۱- تشیع در مسیر تاریخ، نگارش حسین محمد جعفری، ترجمه عبدالحمید آیتی، انتشارات دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۶۷ ش.
- ۲- نشأه التشیع، تالیف سید طالب خراسان، انتشارات شریف رضی، قم، ۱۴۱۲ ق.
- ۳- تاریخ الشیعه، به قلم شیخ محمد حسین مظفری، منشورات مکتبه بصیرتی، قم، بی تا.
- ۴- تاریخ الامامیه، نوشته دکتر عبدالله قیاض، با مقدمه شهید محمد باقر صدر، موسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۴۰۶ ق.
- ۵- هویه التشیع، تالیف دکتر شیخ احمد الوائلی، انتشارات دارالصفوة، بیروت، ۱۴۱۴ ق.

۶- بحوث فی الملل والنحل، ج ۶، (تاریخ و عقاید شیعه)، تالیف استاد جعفر سبحانی، انتشارات الدارالاسلامیه، بیروت، ۱۴۱۴ ق.

۷- غالیان، نگارش نعمت الله صفری فروشانی، انتشارات آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۷۸ ش.

[۱]. سوره صافات، آیه ۸۳ - ۸۴.

[۲]. بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۹۶-۹۷. باب فضل الرافضه؛ جعفر سبحانی، الزیدیه فی مکتب التاریخ، ص

۳۰۵-۳۱۰؛ مقالات الاسلامیین، ج ۱، ص ۸۷.

[۳]. میراث مکتوب شیعه، ص ۱۴۸-۱۵۹.

[۴]. رجال نجاشی، ص ۱۲.

[۵]. ابن حجر عسقلانی، الصواعق المحرقة، ص ۱۵۹، چاپ مصر.

[۶]. شیعه در اسلام، ص ۲۸ - ۳۲ و نیز جعفری، تشیع در مسیر تاریخ، ص ۳۲ - ۳۸. (بحث قداست موروثی).

[۷]. فرق الشیعه، صفحات آغازین کتاب.

[۸]. درباره آنها بنگرید: مدرّسی، میراث مکتوب شیعه، ص ۶۸، ۷۱، ۹۰، ۱۰۸، ۱۱۶.

[۹]. این دیدگاه را از دکتر جعفری در تشیع در مسیر تاریخ وام گرفته ایم. کتاب وی با شواهد تاریخی فراوان به

خوبی توانسته است مسیر تشیع از حیات پیامبر تا رحلت امام صادق (علیه السلام) را پی گیری کند و از عهده آن به نیکی برآید.

[۱۰]. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۱ و ۱۷۹.

[۱۱]. مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۱۶. (با کمی تصرف در ترجمه)

[۱۲]. سعد بن عبدالله اشعری، المقالات و الفرق، شماره ۵۶، در باب عبدالله بن سبا سه دیدگاه وجود دارد: ۱- عبدالله

بن سبا افسانه است. ۲- عبدالله بن سبا همان عمار یاسر است. ۳- عبدالله بن سبا وجود خارجی داشته است، ولی پیرامون آن دروغ های بسیاری جعل شده است. ر.ک: عبدالله بن سبا حقیقه مجهوله.

[۱۳]. ر.ک: وداد قاضی، الکیسانیه فی التاریخ و الادب و کلیه کتابهای ملل و نحل.

[۱۴]. طور: ۴۴.

[۱۵]. درباره غلات به کتاب غالیان، نگارشی نعمت الله صفری فروشانی مراجعه کنید و

[۱۶]. ر.ک: مدخل «ابومنصور عجلی»، دائرة المعارف بزرگ اسلامی.

[۱۷]. فروع کافی، ج ۵، ص ۱۵۰.

[۱۸]. ر.ک: تستری، قاموس الرجال، ج ۹، ص ۵۹۴ - ۶۰۴.

[۱۹]. المقالات و الفرق، ص ۸۱ - ۸۲؛ کشی، اختیار معرفه الرجال معروف به رجال کشی، ص ۲۹۲ - ۲۹۷ و ۳۲۴.

[۲۰]. المقالات و الفرق، ص ۸۱.

درس دوّم: اسماعیلیان نخستین

زمان و علت پیدایش

مقدمه: با روی کار آمدن عباسیان در سال ۱۳۲ هجری بین علویان و عباسیان درگیری شدیدی به وجود آمد. عباسیان از ادعاهای علویان برای جانشینی علی (علیه السلام) به عنوان خلیفه برحق، آگاه بودند. در نتیجه، فشار عباسیان بر علویان به مراتب شدیدتر از امویان گردید. از دیدگاه علویان تصدی خلافت توسط عباسیان به معنی غصب دوباره حقوق سیاسی ائمه بود. بنابراین عباسیان فعالیت‌های امام صادق و پیروانش را تحت نظر گرفته و نسبت به کوچکترین فعالیت حساس بودند. از این رو امام صادق (علیه السلام) سیاست تقیّه را نسبت به عباسیان پیش گرفت. امام صادق (علیه السلام) بر این نکته پافشاری می کرد، که امام برحق لازم نیست بدون مقدمه و نبود شرایط لازم، قیام کند. او باید رهبری معنوی خود را داشته باشد، تا شرایط لازم در جامعه برای احقاق حقوق سیاسی امام به وجود آید. سیاست تقیّه امام صادق عده ای از پیروانش را راضی نکرد و ناراضیان باعث انشقاق‌های بسیاری در امامیّه گردیدند. تحریک کنندگان اصلی، جریانهای سیاسی غلات بودند و باعث دردهای فراوانی برای امام صادق شدند. مهمترین فرد در این زمینه ابوالخطاب بود. او با رفت و آمد به درون منزل امام صادق (علیه السلام) و ارائه نظرات سیاسی و انقلابی خود توانست اسماعیل، فرزند ارشد امام را با این سیاستها همراه سازد. از این رو ابوالخطاب امیدوار بود تا تحت نام اسماعیل به افکار انقلابی خود وجهه شرعی دهد. اما طغیان ابوالخطاب و مرگ وی، هواداران جنگ مسلحانه و حرکت‌های انقلابی را دچار تشتت و عدم رهبری قاهر نمود. بنابراین بعد از مرگ ابوالخطاب، پیروان وی احساس کردند که می توانند حول محور اسماعیل جمع شده و او را به عنوان رهبر خود تلقی کردند. در این دوره، تندروان شیعه که معتقد به قیام و انقلاب بودند، احساس کردند که بهترین موقعیت برای این کار فراهم شده است، زیرا اسماعیل فرزند ارشد امام صادق است و به احتمال بسیار قوی پس از پدرش رهبر شیعیان خواهد شد. بنابراین طرح جانشینی اسماعیل در دستور کار غلات قرار گرفت و تبلیغات زود هنگام جانشینی شروع شد. اما مرگ زود هنگام اسماعیل - بین سالهای ۱۳۸ تا ۱۴۶ - و قبل از رحلت امام صادق (علیه السلام) تمام برنامه های آنان را به هم ریخت و باعث اختلاف درونی آنها شد.

زندگانی اسماعیل بن جعفر:

اسماعیل از مادری علوی به نام فاطمه، دختر حسین بن حسن بن علی بن ابیطالب (علیه السلام)، در حوالی سالهای صد تا صد و پنج هجری قمری در مدینه متولد شد. امام صادق در زمان حیات مادر اسماعیل همسر دیگری اختیار نکرد و به همین سبب اسماعیل حدود بیست و پنج سال از امام موسی کاظم (علیه السلام) بزرگتر است.

امام صادق از فاطمه دو فرزند داشت که یکی اسماعیل و دیگری عبدالله افطح بود. آگاهیهای ما درباره زندگی و فعالیتهای اسماعیل هیچ نقشی نداشته است. منابع اسماعیلی آنچه درباره اسماعیل آورده اند بیشتر به افسانه و باورهای فرقه ای شبیه است تا تاریخ زندگانی و لذا قابل استناد تاریخی نیستند. در عین حال که می توان با مراجعه به این متون دریافت اسماعیل در شکل گیری مذهب اسماعیلیه هیچ نقشی نداشته است. بنابر نقل کشی - رجال شناس بزرگ امامی مذهب قرن چهارم - اسماعیل با برخی از گروههای افراطی شیعی و غالیان در ارتباط بوده است. امام نیز در عین علاقه و محبت شدیدی که به اسماعیل داشته است، از این روابط ناخشنود بود.

در روایتی امام صادق به مفضل بن عمر جعفری می گوید: «ای کافر، ای مشرک، چه کار به پسر اسماعیل داری؟ آیا می خواهی آنرا به قتل برسانی؟». کشی مفضل بن عمر را از خطاییه و حلقه ارتباط اسماعیل و خطاییه می داند. در روایت دیگری آمده که به امام صادق گفتم: آیا اسماعیل بعد از تو امام است؟ امام فرمود: نه. راوی گوید: به اسماعیل گفتم چه کسی گفته که تو بعد از امام صادق (علیه السلام) امام هستی؟ گفت: مفضل بن عمر به من گفت. [۱] گفتنی است که درباره شخصیت و افکار مفضل بن عمر جعفری بین علمای امامیه اختلاف وجود دارد. کشی، نجاشی و ابن غضائری وی را غالی خطاب می دانسته و روایاتش را تضعیف کرده اند. ولی شیخ مفید، شیخ طوسی، ابن شهر آشوب، آیه الله خویی و عده ای دیگر آنرا توثیق کرده اند و ثقة الاسلام کلینی و شیخ صدوق رحمهم الله از او روایت نقل کرده اند [۲].

بر پایه روایتی دیگر از کشی امام صادق را به دربار خلیفه احضار کردند. راوی گوید: نزد منصور عباسی بودم که بسام صیرفی [۳] و اسماعیل بن جعفر را آوردند. منصور عباسی دستور قتل بسام را صادر کرد و اسماعیل را آزاد نمود. امام صادق (علیه السلام) به اسماعیل فرمود: آیا تو این کارها را می کنی ای فاسق! آیا تو را به آتش جهنم بشارت دهم؟! [۴]. به هر حال منابع اسماعیلی نیز به ارتباط اسماعیل با خطاییه تصریح دارند و ابوحاتم رازی - یکی از اندیشمندان بزرگ اسماعیلیه - در الزینه می نویسد که خطاییه در زمان امام صادق قائل به امامت اسماعیل بوده اند. در رساله ای منسوب به ابوالخطاب، با نام امّ الكتاب - از کتابهای سرّی و مقدّس اسماعیلیان ماوراء النهر که بوسیله ایوانف [۵] کشف و

چاپ شده آمده است: «مذهب اسماعیلی آن است که فرزند ابوالخطاب نهاده اند که تن خود را به فدای فرزند جعفر صادق (علیه السلام) اسماعیل کردند که در دور دوایر بماند.» اسماعیل بعد از سی و اندی سال زندگانی در این دنیا در غریض دارفانی را وداع گفت و امام صادق که می دانست پذیرش مرگ اسماعیل برای عده ای سخت و غیرقابل باور است، بارها در طول مسیر طولانی بین عریض و مدینه، پوشش روی صورت اسماعیل را کنار زده و سعی می کرد که مرگ اسماعیل را به همه ثابت کند. در برخی روایات آمده که عده ای از بزرگان را بر مرگ اسماعیل شاهد گرفت و از مفضل بن عمر دو بار اقرار گرفت که اسماعیل مرده است [۶]. امام صادق بعد از این همه تمهیدات او را در بقیع به خاک

سپرد[۷]. در کتب شیعه روایاتی در ذمّ و مدح اسماعیل آمده است که روایات ذم بیشتر است. آیه الله خویی روایات ذم را ضعیف دانسته و اسماعیل را از مردان نیک روزگار معرفی می کند[۸].

پیدایش اسماعیلیه خالصه

با تمام تمهیداتی که امام صادق(علیه السلام) در مرگ اسماعیل اندیشید و با شهودی که گرفت، باز هم عده ای مرگ وی را نپذیرفتند و گفتند که این رفتار امام به خاطر مصلحتی بود که ایشان دید و صرفاً به قصد پوشش و مخفی کاری و برای فریب دستگاه عباسی که در صدد متوقف ساختن حرکت امامان شیعی بود، صورت گرفت. مهمترین دلیل امام از این عمل حفظ جان امام بعدی یعنی اسماعیل بود، تا او را از آسیب دشمنان محفوظ دارد[۹]. این افراد که از قبل با سیاست تقیه امام صادق(علیه السلام) مخالف بوده و در صدد شرعی ساختن فعالیت‌های خویش بودند، این فرصت ویژه را از دست نداده و گفتند که اسماعیل نمرده و نخواهد مرد. او همان مهدی موعود و امام قائم است که پس از چندی ظهور خواهد کرد و جهان را مالک شده، کارهای مردم را استوار گردانیده و حاکم جهان خواهد شد. این افراد برای محکم ساختن پایه های اعتقادی خود، به دروغ به امام صادق نسبت دادند که وی به امامت اسماعیل بعد از خود اشاره کرده است و ما از فرمایشات ایشان پیروی می کنیم. او به ما خبر داد که اسماعیل صاحب شماس است و امام نیز که غیر از حق نمی گوید. پس فرمایشات ایشان را که فرمود اسماعیل صاحب شماس است، پذیرفته و اسماعیل را امام خویش می دانیم. قائم نیز تا زمان ظهورش نمی میرد، پس او نمرده و عمل امام صادق ترفندی برای حفظ جان قائم بود. این گروه را به خاطر پایبندی به امامت اسماعیل و توقف بر آن، اسماعیلیه خالصه یا اسماعیلیه واقفه نامیدند[۱۰]. این تفکر توانست عده ای قلیل از اسماعیلیه را راضی و قانع سازد و به همین علت بسیار زود و در همان زمان مضمحل شدند.

مبارکيه يا اسماعیلیه نخستین:

اکثریت طرفداران امامت اسماعیل، ادله گروه قبلی را کافی ندانسته و قائل به امامت محمد بن اسماعیل بن جعفر شدند. محمد بن اسماعیل که در زمان رحلت امام صادق(علیه السلام) کمی بزرگتر از امام موسی کاظم(علیه السلام) بود، به همراهی مبارک، غلام اسماعیل بن جعفر و مرّی محمد بن اسماعیل، طرح امامت خویش را پایه ریزی کرده و گفتند: «یقینی است که امام صادق(علیه السلام) نص بر اسماعیل نموده و چون اسماعیل قبل از پدرش از دنیا رفته است، حق امامت برای فرزندش محمد محفوظ است و او امام برحق شیعیان بعد از اسماعیل است. زیرا حق امامت بعد از امام حسن و امام حسین(علیهم السلام) از برادر به برادر منتقل نمی شود و نص امامت که برای اسماعیل بوده است، به برادرش امام موسی کاظم منتقل نمی گردد، و حق امامت وراثتی است و فقط در اعقاب اسماعیل ادامه می یابد. بنابراین اکنون محمد

بن اسماعیل امام برحق است و هیچ یک از برادران اسماعیل حق امامت ندارند. این گروه را به نام رئیسشان، مبارکیه می نامند.[۱۱].

ایوانف قائل است که به احتمال قوی مبارک لقب ساخته اسماعیلیان برای اسماعیل است و دلیل خود را عباراتی از ابویعقوب سجستانی - یکی از داعیان بزرگ اسماعیلیه در قرن چهارم - می داند که سجستانی مکرراً از اسماعیل با نام مبارک یاد کرده است. فرهاد دفتری احتمال می دهد که مبارکیه در ابتداء به قائلان امامت اسماعیل بن جعفر اطلاق می شده و پس از رحلت امام صادق(علیه السلام) این نام برای کسانی که محمد بن اسماعیل را امام می دانستند، استعمال گردید[۱۲]. ولی این تحلیل ها به صرف احتمال بوده و شواهد تاریخی آن را تأیید نمی کنند.

زندگانی محمد بن اسماعیل

از زندگانی وی اطلاعات چندانی در دست نیست. در کتب تاریخی از او نام برده نشده، ولی در انساب اطلاعاتی کوتاه درباره زندگانی وی وجود دارد. در کتب اسماعیلیان همراه با اشتباهات تاریخی فراوان، از او اطلاعات نه چندان صحیح موجود است. مهمترین منبع اسماعیلی در باب زندگانی او کتاب عیون الاخبار نوشته داعی اسماعیلی ادریس قرشی، متوفای قرن دهم هجری، است.

محمد پسر ارشد اسماعیل بود و از برادرش علی چند سالی بزرگتر بود. بنابر دیدگاه اسماعیلیان در زمان رحلت امام صادق(علیه السلام) وی بیست و شش سال داشته است. بنابراین باید در حوالی سال صد و بیست هجری به دنیا آمده باشد. با رجوع اکثریت شیعه به امام موسی کاظم(علیه السلام)، موقعیت وی در حجاز متزلزل شد و وی حجاز را ترک کرد. گویند به سوی شرق روی آورد، ولی دقیقاً مشخص نیست که به چه مکانهایی سفر کرده است[۱۳]. اما ابن عنبه درباره محمد بن اسماعیل می نویسد: «عبیدلی نسابه معروف می گوید: او امام میمونیه بود و قبرش در بغداد است. ابونصر بخاری نوشته است: وقتی هارون الرشید به حجاز سفر کرد محمد بن اسماعیل در نزد هارون الرشید سعایت امام کاظم را نمود و گفت: آیا می دانی که در زمین، دو خلیفه وجود دارد که خراج می گیرند؟ هارون گفت: منظور کیست؟ محمد بن اسماعیل گفت: موسی بن جعفر و اسرار جمع آوری زکات و خمس امام کاظم را بیان کرد. به همین علت هارون الرشید، امام موسی کاظم(علیه السلام) را دستگیر کرده و امام را به شهادت رساند. محمد بن اسماعیل به همراه هارون به بغداد رفت و در آنجا از دنیا رفت...[۱۴]». ولی از دیدگاه اسماعیلیه بعد از خروج محمد بن اسماعیل و سفر به مشرق لقب المکتوم را برای خود برگزید و ارتباط خود را با مبارکیه حفظ کرد. بنابر عقیده اسماعیلیان بعدی، این هجرت آغاز دوره ستر در نهضت اسماعیلیه قدیم است، که حدود صد و پنجاه سال طول کشید و تا تشکیل دولت فاطمیان در مغرب در سال ۲۹۷ هجری قمری ادامه داشت و با استقرار دولت فاطمیان به پایان رسید. اما بنابر دیدگاه ابن عنبه که از قدمای نساب خود نقل می کند محمد بن اسماعیل تا زمان زندانی شدن امام کاظم(علیه السلام) یعنی سال ۱۷۹ هجری قمری در مدینه بود و سپس همراه هارون الرشید به بغداد رفت و در آنجا درگذشت[۱۵]. تمام انساب شناسان بزرگ برای محمد

بن اسماعیل فرزندان را معرفی کرده اند که در بخش های آتی به آن خواهیم پرداخت. به هر حال محمد بن اسماعیل باید بین سالهای ۱۸۰ تا ۱۹۰ هجری در بغداد از دنیا رفته باشد.

مسئله بداء در اسماعیل:

از موضوعات مطرح در باب پیدایش اسماعیلیه، حصول بداء نسبت به اسماعیل بن جعفر است. نوبختی در فرق الشیعه در این زمینه می نویسد: «مبارکيه... برای اثبات دیدگاه خود به روایتی از جعفر بن محمد (علیه السلام) که ایشان فرمود: «ما رأیت مثل بداء بدالله فی اسماعیل» استناد کرده و قائلند امامت از جعفر الصادق به اسماعیل و از اسماعیل به محمد بن اسماعیل منتقل شده است [۱۶].»

مبارکيه این بداء را درباره امامت اسماعیل دانسته و قائلند که امام صادق در ابتداء نص جانشینی را برای اسماعیل مطرح ساخت و او را جانشین خود معرفی کرد و هنگامیکه اسماعیل از دنیا رفت، حضرت فرمود: من هیچ بدایی تاکنون مثل آنچه درباره اسماعیل اتفاق افتاد، ندیده ام. از طرف دیگر، انتقال امامت از برادر (اسماعیل) به برادر (موسی کاظم) جایز نیست، پس محمد بن اسماعیل امام است.

علمای امامیه بحث های مختلفی پیرامون این حدیث انجام داده و از زوایای مختلف آن را مورد بحث قرار داده اند. شیخ صدوق در توحید در تفسیر این حدیث می نویسد: «تفسیر حدیث ما بدالله بداء کما بداء فی اسماعیل ابنی، این است که از سوی خداوند هیچ مسئله ای مثل مسئله فرزندان اسماعیل ظاهر و آشکار نشد. خداوند قبل از من او را به دار بقا برد تا همه بدانند که بعد از من امام نیست. ولی از طریق ابوالحسین اسدی در این زمینه حدیث غریبی شنیده ام و آن این است که از امام صادق نقل کرده که حضرت فرمود: ما بدالله بداء کما بداء له فی اسماعیل ابي، اذا أمر أباه ابراهیم بذبحه ثم فداه بذبح عظیم... و فی الحدیث عندی نظر... [۱۷].»

خواجه نصیرالدین طوسی در کتاب نقد المحصل در این زمینه می گوید: «... روایتی که از جعفر صادق (علیه السلام) نقل شده که: اسماعیل را جانشین بعد از خودش قرار داد و از اسماعیل افعالی سر زد که خوشایند امام نبود، لذا موسی را قائم مقام خود کرد و از او سوال شد که دلیل این کار چه بود؟ امام فرمود: بدالله فی أمر اسماعیل. این روایت خبر واحد است و نزد امامیه خبر واحد موجب علم و عمل نیست. [۱۸].»

شیخ مفید در تفسیر این روایت می فرماید: «و قول ابي عبدالله (علیه السلام): ما بد الله فی شی کما بداء له فی اسماعیل، یعنی آنچه در مرگ اسماعیل، از طرف خدا آشکار شد. زیرا دوبار قتل برای اسماعیل نوشته شد. من از خدا مسئلت کرده و خداوند آن قتلها را از او دفع کرد. پس تبدیل قتل به صحت، بدایی بود که درباره اسماعیل اتفاق افتاد. [۱۹].»

به هر حال هیچ یک از علمای امامیه این روایت را مرتبط با امامت اسماعیل ندانسته و آنرا مربوط به وقایع دیگری در زندگانی اسماعیل مربوط دانسته اند. از طرف دیگر روایات کثیری از امام صادق دال بر امامت امام کاظم و حتی نفی امامت اسماعیل در کتب معتبر شیعه وجود دارد که یک روایت مبهم ضعیف السند نمی تواند در مقابل آنها ایستادگی

نماید. اندیشمندان شیعه بر این نکته تاکید دارند که مسئله جاننشینی از امور حتمیه و قطعیه است که بداء در آن راه ندارد [۲۰].

پایان دوره ستر اسماعیلیه نخستین

اطلاعات ما درباره تاریخ قدیم اسماعیلیه به همین مختصر مذکور، محدود است. از زمان خروج محمد بن اسماعیل از مدینه به بغداد، هیچ خبری از فعالیتهای اسماعیلیه در تاریخ ثبت نشده است. شاید اینان از شکست پی در پی قیامهای حسنین آموخته بودند که بدون آمادگی سیاسی، نمی توان دست به اقدامی زد و از این رو مصمم شدند تا برای وصول به قدرت به تلاش سیاسی تدریجی دست زنند. در آینده خواهیم دید چگونه آن ها با تبلیغات بر روی حاکمان و فرمانداران توانستند بعضی از مناطق حساس را زیر پوشش خود در آورده و آمادگی های لازم را برای حکومت های بزرگ ایجاد کنند. احتمالاً در بین خود اسماعیلیان نخستین اختلافاتی در باب رهبری بوده است، ولی از آنچه بعداً ظهور کرد و نام قرامطه یافت، می توان فهمید که اکثریت اسماعیلیان نخستین، محمد بن اسماعیل را همان مهدی موعود و قائم می دانستند که در آینده ظهور خواهد کرد. این طایفه پنهان در تاریخ، با رویکرد باطنی و اباحه گری، برخی از عقاید نوافلاطونیان را پذیرفت و تفسیر خاصی از جهان و آفرینش ارائه داد. آنان تاریخ عالم را به هفت دوره تقسیم کردند که هر دوره ای با یک پیامبر اولوالعزم شروع و با ظهور پیامبر اولوالعزم بعدی خاتمه می یابد. هفتمین دوره را دوره ظهور محمد بن اسماعیل دانسته و آنرا پایان عالم اعلام کردند. این دیدگاههای کلی بعداً توسط فاطمیان تنقیح و تاویل جدید یافت و هر چه را با مقتضیات عصر آنها نمی ساخت، کنار گذاشته یا آنرا تاویل نمودند که در فصول بعدی به آنها خواهیم پرداخت. به هر حال، پس از یک دوره مبهم و پنهان که حدود یک قرن و اندی به درازا کشید، نهضت اسماعیلیه ناگهان در اواسط قرن سوم هجری با نام قرامطه بر صحنه تاریخ ظاهر شد.

القاب اسماعیلیان در تاریخ

قبل از بررسی تاریخ اسماعیلیه، مناسب است به القاب دیگر اسماعیلیه، که در متون و کتب مختلف تاریخی و کلامی آمده است، اشاره شود، تا خواننده در ضمن مباحث با آشنایی بهتری به مطالعه مطالب بپردازد.

۱- سبیه یا هفت امامی: اسماعیلیان نخستین و به تبع آن ها قرامطه قائل به امامت امام علی، امام حسن، امام حسین، امام سجاد، امام باقر، امام صادق علیهم السلام و محمد بن اسماعیل بودند و وی را مهدی و قائم می دانستند. بنابراین به خاطر اعتقاد آنها به هفت امام به سبیه معروف گشتند. لازم به ذکر است که برخی امام علی و بعضی دیگر امام حسن را خارج کرده و به جای آن از اسماعیل بن جعفر به عنوان امام ششم یاد می کردند. آن ها امام علی را برتر از ائمه دیگر و

«اساس» دانسته و یا امام حسن را امام مستودع معرفی کرده اند. امام مستودع به معنای امامی است که امامت را به امانت نزد وی به ودیعه گذاشته شده و در واقع امام نیست.

۲- قرمطی یا قرمطیان یا قرامطه: نام دیگر عموم اسماعیلیه در تاریخ، قرمطیان است. این لفظ برای تحقیر آن ها به کار می رفته و یادآور کارهای زشت قرامطه بحرین است. کشتار حجّاج بیت الله الحرام، آوردن حجر الاسود به بحرین و خونریزی در مسجدالحرام از رفتارهای سوء قرامطه بوده، که در تاریخ ثبت شده است.

۳- ملاحظه: نام دیگر عموم اسماعیلیه است که به خاطر ترک شریعت از سوی برخی از اسماعیلیان، بر آنان اطلاق شد. گاهی نیز از لفظ اباحیّه برای آنان استفاده شده است.

۴- باطنیّه: یکی از اعتقادات مهم اسماعیلیان این است که تمام ظواهر، از باطن برخوردار بوده و تفسیر باطن فقط از عهده امام یا نائب امام برمی آید. بنابراین در طول تاریخ نام باطنیّه با اسماعیلیه قرین گشته است. کتاب فضائح الباطنیّه غزالی در همین راستا به نگارش در آمده است.

۵- اساسین یا حشاشین: این نام در کتب قرون وسطی در غرب به کار رفته و به این معناست که رهبران اسماعیلی به فدائیان خود حشیش خورانیده و این افراد با حالت خلسه به قتل دیگران می پرداختند. دکتر فرهاد دفتری در کتاب افسانه های حشاشین، به این افسانه پرداخته است.

لازم به ذکر است که نام های دیگری نیز برای اسماعیلیان به کار می رود که عمومیت نداشته و به برخی از آن ها اطلاق می شود که در فصول آتی با آنها آشنا می شوید.

خلاصه مطالب:

۱- اسماعیل در پیدایش اسماعیلیه نقشی نداشته و خطابیّه بنیانگذاران اصلی اسماعیلیه اند و اسماعیل نزد علمایی همچون آیت الله خویی و از اتمام همکاری باغلات مبرّاست و روایات ذمّ، ضعیف السند هستند.

۲- اسماعیل در حدود سال ۱۰۵ هجری متولد و در حدود سال ۱۴۵ هـ از دنیا رفت. امام صادق(ع) با شرکت در تشیع جنازه وی و گرفتن شاهد بر موت اسماعیل، نقشه پیروان ابوالخطاب را برملا ساخت. اسماعیل در زمان پیدایش پدرش فوت کرده و در بقیع به خاک سپرده شد.

۳- عده ای مرگ وی را انکار کرده و قائل به مهدویت وی شدند، که تاریخ با نام اسماعیلیه خالصه یا واقفه شناخته می شوند.

۴- عده ای از پیروان ابوالخطاب، مرگ وی را پذیرفته و محمد بن اسماعیل را امام بعد از امام صادق(ع) دانستند، که با نام مبارکیه از آنها یاد می شود.

پرسش هایی درباره متن:

- ۱- با مراجعه به کتب تاریخ و انساب، رابطه اسماعیل و ابوالخطاب را بیان کنید.
- ۲- زندگانی و فعالیت های سیاسی - علمی اسماعیل بن جعفر را شرح دهید.
- ۳- فرق اسماعیلیه خالصه با مبارکیه را بیان کنید.
- ۴- «بداء» را تعریف کنید و آیا در باب اسماعیل، بدائی صورت گرفته بود یا خیر؟ علت آن را توضیح دهید.
- ۵- القاب دیگر اسماعیلیان را نام ببرید.

منابعی برای مطالعه بیشتر:

- ۱- مدخل «اسماعیل بن جعفر» در دائرة المعارف بزرگ اسلامی و دیگر دائرة المعارف ها و نیز کتب رجال شیعه.
- ۲- تاریخ و عقاید اسماعیلیه، دکتر فرهاد دفتری، ترجمه دکتر فریدون بدره ای، از صفحه ۱۰۶ تا صفحه ۱۶۸، انتشارات فرزانه روز، تهران، ۱۳۷۵ ش.
- ۳- نبراس الضیاء و تسواء السواء فی شرح باب البداء و اثبات جدوی الدعاء، محمد باقر میرداماد، تحقیق حامد ناجی اصفهانی، دفتر نشر میراث مکتوب، تهران، ۱۳۷۴ ش. (کتابی بسیار مفید و تحقیقی در باب بداء)
- ۴- فرق الشیعه، حسن بن موسی نوبختی، تصحیح آل بحرالمعلوم، مکتبه المرتضویه، نجف، ۱۳۵۵ هـ (از صفحه ۶۸ تا صفحه ۷۵).
- ۵- تاریخ الاسماعیلیه، آیت الله جعفر سبحانی، دارالاضواء، بیروت، ۱۴۱۹ هـ (از صفحه ۷۱ تا صفحه ۹۷)

درس سوم: ظهور قرامطه

درس سوم:

ظهور قرامطه

مقدمه: در حدود سالهای ۲۶۰ هـ فردی به نام حمدان بن اشعث قرمط [۲۱] در کوفه شروع به تبلیغ مهدویت محمد بن اسماعیل نمود. او عده ای از سواد کوفه را با خود همراه ساخت و دیری نپائید که پیروان بسیار یافت. در سال ۲۷۷ هـ دارالهجیره ای در نزدیک کوفه تاسیس کرد و داعیانی را به اطراف گسیل داشت. این مذهب و دیدگاه برای مسلمانان قرن سوم جدید بود. زیرا حدود صد سال از آخرین اخبار اسماعیلیان گذشته بود و همه خیال می کردند که آنان در تاریخ از بین رفته اند. بنابراین، این دعوت را به نام رئیس آنها قرمطیان یا قرامطه نامیدند [۲۲].

از ظهور قرامطه، می توان نتیجه گرفت که اسماعیلیه در طول تاریخ از بین نرفته و به صورت مخفیانه به تبلیغ مذهب خود مشغول بود. محتمل است از محمد بن اسماعیل، عده ای - اعم از اینکه از اخلاف و اولاد وی بودند یا کسانی که خود را به عنوان حامیان آنان معرفی می کردند - در سلمیه شام مرکز دعوتی تاسیس کرده و داعیانی به اطراف گسیل داشته و مردم را به مهدویت محمد بن اسماعیل فرا می خواندند. حمدان قرمط، بنابر اظهار تاریخ نویسان به دست حسین اهوازی به اسماعیلیه پیوست و در کوفه به فعالیت پرداخت و دعوت خود را علنی کرد. او مرجعیت رهبران مرکزی را که هیچ گاه ندیده بود و فقط با آنان به وسیله واسطه هایی در ارتباط بود، قبول داشت. هویت اصلی این رهبران برای او پوشیده بود و برای همیشه نیز پوشیده ماند. دستیار عمده حمدان، شوهر خواهرش عبدان بود. عبدان از داعیان دانشمند قرامطه بود و در عمل از استقلال ویژه ای برخوردار بود. او زکریه بن مهرویه را به شام و ابوسعید جنابی را به بحرین اعزام کرد و آنان تبلیغ کیش اسماعیلی را در آن مناطق شروع کردند. نهضت قرامطه به خاطر شورش زنجیان (سالهای ۲۵۵ - ۲۷۰ هـ) مورد توجه عباسیان قرار نگرفت و یا عباسیان توان مقابله در دو جبهه را در خود نمی دیدند. تا اینکه در سال ۲۸۴ هـ بعد از سرکوب شورش زنجیان در سال ۲۷۰، معتضد خلیفه وقت عباسی، شورش قرامطه را به شدت سرکوب کرد. در این زمان نهضت قرمطیان در بحرین، ایران، بالاحص مناطق ری و خراسان، شمال آفریقا، بالاحص مغرب و یمن رشد محسوسی داشت. [۲۳]

در سال ۲۸۶ هـ عیبده الله المهدی به ریاست هیئت مرکزی دعوت اسماعیلیه در سلمیه شام رسید و در نامه هایش به اطراف، خود را همان مهدی موعود اعلام کرد. حمدان که از نامه ها دریافته بود که اعتقادات هیئت مرکزی در حال تغییر است، عبدان را برای تحقیق به پایگاه مرکزی سلمیه شام فرستاد. عبدان در آنجا دریافت که عیبده الله المهدی، رهبر

جدید نهضت به جای اقرار و قبول مهدویت محمد بن اسماعیل که تا آن زمان، دعوت به نام او و به خاطر او صورت می گرفت، اینک خود مدعی امامت و مهدویت است. بنابراین بیعت خویش را از رهبری گسیختند [۲۴] و نهضت را به دو شعبه مهم تقسیم کردند. اساسی ترین اختلاف قرامطه با رهبران وقت اسماعیلیه به امر امامت باز می گشت. قرامطه تعداد ائمه را به هفت امام ختم کرده و هفتمین امام را محمد بن اسماعیل می دانستند که در آینده ظهور خواهد کرد، ولی رهبران وقت اسماعیلیه یعنی عبدالله المهدی، قائل به تداوم سلسله امامت پس از محمد بن اسماعیل بود و دلیل پنهان کاری رهبران اسماعیلیه را تقیه می دانست. به عبارت دیگر عبدالله ادعا کرد که تمام نائبان امام که با القاب خاص از خود یاد می کردند، همان امامان اسماعیلی بودند که خود را به عنوان نائب معرفی می کردند تا از تعرض دشمنان در امان باشند. ولی گویا قرامطه این استدلال را نپذیرفته و این را نیرنگی از سوی رهبران هیئت مرکزی دانسته و ارتباط خود را با مرکز قطع کردند. بعد از قطع ارتباط، عبدان و حمدان قرمط به قتل رسیدند. به احتمال بسیار این قتلها به فرمان عبدالله المهدی صورت گرفته بود. بعد از قتل عبدان و حمدان، قرمطیان عراق دچار بحران شده تا اینکه عیسی بن موسی یکی از برادرزادگان عبدان ریاست گروه را به دست گرفت و با تالیفات خود - که اکنون از بین رفته اند - به تحکیم پایه های قرامطه پرداخت و توانست سالها قرامطه را از نظر فکری تغذیه نماید. اگر در کوفه قرامطه رو به ضعف نهادند، قرامطه بحرین و ایران با فعالیت تمام، در پی تبلیغ کیش خود بوده و اقدامات زیادی در این زمینه انجام دادند.

دیدگاه ابن رزّام در باب مبادی دعوت قرامطه و اسماعیلیه:

گویا در همان سالهای ظهور قرامطه و اوائل قرن چهارم هجری فردی با نام ابو عبدالله رزّام، کتابی در ردّ اسماعیلیه نوشته و ادعا کرده است که موسس اسماعیلیه فردی غیر علوی به نام عبدالله بن میمون قداح است و افرادی که در سلمیه شام رهبری نهضت را بر عهده داشتند و داعیانی به اطراف گسیل می داشتند، همه از نسل او هستند. ابن ندیم در فهرست خود عبارات وی را می آورد و می نویسد: «ابن رزّام می گوید: عبدالله بن میمون معروف به قداح، از مردم اهواز، فرزند میمون است که فرقه میمونیه به او منسوب است. میمون از پیروان ابوالخطاب بود... و عبدالله بن میمون مدتها دعوی پیامبری می کرد... او به سلمیه شام فرار کرد و دعوات خود را به اطراف کوفه گسیل داشت. در آنجا مردی به نام حمدان بن اشعث ملقب به قرمط... دعوت او را پذیرفت... و عبدان را که صاحب تصنیفاتی بود، برای نشر دعوت خود برگزید. عبدان دعواتی به اطراف کوفه فرستاد. عبدالله بن میمون بعد از سال دویست و شصت و یک درگذشت و پسرش محمد جانشین وی شد و بعد از مرگ محمد، میان دعوات اختلاف گردید... پس از این جریانات سعید بن حسین بن عبدالله بن میمون رئیس دعوت گردید... و دعوات خود را به خراسان، یمن، فارس و... فرستاد... و خود را عبدالله المهدی نامید...» [۲۵]

دیدگاه ابن رزّام بوسیله بسیاری از نویسندگان و تاریخ نگاران تکرار شد. بغدادی در الفرق بین الفرق، سمعانی در انساب، ابن اثیر در الکامل، نظام الملک در سیاست نامه، ابن جوزی در المنتظم، مقریزی در اتعاظ به ابن رزّام اعتماد کرده و درباره اسماعیلیان همان مطالب را نقل کردند [۲۶]. ولی دیدگاه ابن رزّام سه ایراد اساسی دارد: اول اینکه غالب

نسب شناسان معروف شیعه همچون عییدی، ابن طقطقی، ابن عنبه و دیگران نسب امامان اسماعیلی و خلفای فاطمی را از اعقاب محمد بن اسماعیل دانسته اند و آنان را از نسل اسماعیل می دانند [۲۷]. دوم اینکه عبدالله بن میمون قدام از یاران باوفا، ثقه و مورد اعتماد امام صادق (علیه السلام) بوده و هیچ ارتباطی با اسماعیلیان نداشته است. سوم اینکه طبق نقل ابن رزام، عبدالله بن میمون قدام بعد از سال ۲۶۱ هجری از دنیا رفته است و حال آنکه عبدالله بن میمون قدام، صحابی مورد اعتماد امام صادق، صد سال پیش از این از دنیا رفته است. از نکات قابل توجه این است که مطابق نقل آیت الله خویی در معجم رجال الحدیث از عبدالله بن میمون قدام حدود هفتاد روایت فقط در کتب اربعه آمده است [۲۸]. بنابراین با توجه به اینکه شاهی در تاریخ بر تعدد عبدالله بن میمون قدام وجود ندارد، دیدگاه ابن رزام درباره عبدالله بن میمون قدام و رابطه وی با اسماعیلیان را نادرست است.

قرامطه بحرین:

یکی از دعواتی که از سوی عبدان برای تبلیغ کیش اسماعیلی به بحرین رفت، ابوسعید جنابی بود. او اهل گناوه بود و به طرفداری از قرامطه در منطقه قطیف به فعالیت پرداخت. وی در آغاز سال ۲۸۶ ق در بحرین به عنوان قرمطی ظهور کرد و تعدادی از قبایل آنجا به وی پیوستند. در جمادی الثانی همان سال سپاه عظیمی گردآوری و به سرکوب مخالفان پرداخت و بر همه نواحی اطراف خود مسلط گشت. او به عثمان نیز لشکر کشید، ولی نتوانست آنجا را تصرف کند. ابوسعید خود را برای حمله به بصره آماده کرده و در سال ۲۸۷ هجری به بصره حمله کرد، ولی نتوانست آنجا را تصرف کند، ولی به کاروانهای میان راه حمله کرده و موجب وحشت مردم شد. او به هر جا حمله می کرد، ساکنان آنجا را به قتل رسانده، اموال آنان را غارت می کرد و گاهی اوقات برای تنبیه سربازان خود، افراد خاطی سپاه خود را می کشت. ابوسعید به مدت سیزده سال بر بحرین و نواحی اطراف حکومت کرد و به علت سوء رفتارش با زبردستان خود به وسیله غلامان خود در سال سیصد یا سیصد و یک هجری به قتل رسید. گویا ابوسعید بازگشت خود را به مردم نوید می داد که ناصر خسرو سالها بعد در دیدار از لحساء [۲۹] می نویسد: «... سلطان آنجا مردم را از مسلمانی بازداشته بود و گفته: نماز و روزه از شما برگرفتم و دعوت کرده بود آن مردم را که مرجع شما جز با من نیست و نام او بوسعید بوده است. چون از اهل آن شهر پرسند چه مذهب داری؟ گوید: من بوسعیدیم. نماز نکنند و روزه ندارند ولیکن بر محمد مصطفی و پیغامبری او مقررند. بوسعید ایشان را گفته است که: من باز پیش شما آیم، یعنی پس از وفات... در شهر لحساء مسجد آدینه نبود و خطبه و نماز نمی کردند الا آنکه مردی عجمی آنجا مسجدی ساخته بود... اگر کسی نماز کند او را باز ندارند ولیکن خود نکنند... هرگز شراب نخورند و پیوسته اسبی تنگ بسته، با طوق و سرافسار به در گور خانه بوسعید به نوبت بداشته باشند، یعنی چون بوسعید برخیزد بر آن اسب نشیند و گویند بوسعید گفته است: چون من بیایم و شما مرا باز نشناسید، نشان آن باشد که مرا با شمشیر گردن بزنید، اگر من باشم در حال زنده شوم. و آن قاعده بدان سبب نهاده است تا کسی دعوی بوسعیدی نکند... و در شهر لحساء گوشت همه حیوانات فروشند، چون سگ و گربه...» [۳۰].

ابوسعید شش پسر داشت و به آنان سفارش کرد که ابتداء پسر بزرگش حاکم شود و بعد از بزرگ شدن ابوطاهر، او جانشین وی گردد. [۳۱] بنابراین سعید فرزند بزرگش با شورایی مرکب از دوازده نفر با عنوان عقدائیه به حکومت پرداخت و تا ۳۱۰ هجری حکومت کرد و از آن تاریخ به بعد ابوطاهر حاکم بحرین گردید و در سال ۳۱۱ به بصره حمله کرد و پس از تصرف آنجا به قتل و غارت پرداخت و بعد از حرکت سپاه عباسیان به سوی بصره، آنجا را ترک کرد. سال بعد به کاروان حاجیان حمله کرد و عده ای از امراء دولتی را اسیر و با گرفتن مال، آنان را آزاد کرد و به قصد غارت حاجیان به کوفه حمله کرد و شش روز در کوفه هرچه توانست غارت کرد. در سال ۳۱۳ به سبب هجوم قرامطه حج صورت نگرفت. عباسیان سپاهیان فراوانی برای مقابله ابوطاهر اعزام کردند، ولی در اکثر موارد پیروزی با قرمطیان بود. ابوطاهر در سال ۳۱۷ ق به مکه لشکر کشید و بی رحمانه به کشتار حاجیان در مکه پرداخت و کشتگان را در چاه زمزم ریخت. حجرالاسود، پرده های کعبه و درب آن را کنده و با خود به لحسا برد. ناصر خسرو درباره دلیل این کار آنها می نویسد: «... [ابوطاهر] خلقی از مردم را در طواف گرد خانه کعبه بکشته و حجرالاسود را از رکن بیرون کرده و به لحسا برده و گفته بود: این سنگ مغناطیس مردم است که مردم را از اطراف جهان به خویشتن می کشد. [ولی] ندانسته که شرف و جلالت محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله وسلم) مردم را [بدانجا می کشد، که حجر از بسیار سالها باز آنجا بود... و آخر حجرالاسود از ایشان باز خریدند و به جای خود بردند... [۳۲]». ابوطاهر غنائم بسیاری به دست آورد ولی قبیله بنی هذیل راهها را بر وی بسته و توانستند بسیاری از اسیران و اموال را باز پس گیرند، ولی قرامطه حجرالاسود را با خود به لحسا بردند و به مدت بیست سال نزد خود نگه داشتند. این عمل قرامطه ضربه سنگینی به کل جریان تشیع زد. زیرا مسلمانان تا آن زمان اینگونه توهین به مقدسات را از فرقه ای مسلمان به خود ندیده بودند. این واقعه عمیقاً بر احساسات مذهبی مسلمانان تاثیر نهاده و موجب نفرت مسلمانان از قرامطه گشت. قرامطه در سال ۳۱۸ به عمان حمله کرده و آنجا را گرفتند و در سال ۳۱۹ به کوفه رسیده و بیست و پنج روز به چپاول کوفه پرداختند. هدف اصلی ابوطاهر تسخیر بغداد بود، ولی هیچ گاه به آن دست نیافت. عباسیان با ابوطاهر وارد مذاکره شدند، ولی این مذاکرات اثری بر چپاول و تخریب اماکن از سوی قرامطه نگذاشت. آنان در سال ۳۲۳ ق بار دیگر به حاجیان حمله کرده و به خلیفه پیغام دادند که اگر هر ساله مبلغ صد و بیست هزار دینار پول و خواربار برای آن ها بفرستند، از شهر خود بیرون نیاید، ولی گویا خلیفه آنرا نپذیرفت [۳۳].

از نکات قابل توجه درباره قرامطه بحرین واقعه مهدی دروغین است. معلوم نیست به چه دلیلی قرامطه متقاعد شده بودند که زمان ظهور مهدی سال ۳۱۹ هجری قمری است. بنابراین ابوطاهر یک جوان زرتشتی ایرانی به نام زکریا را به عنوان مهدی معرفی کرده و کارها را به وی سپرد، ولی جوان اصفهانی دست به کارهای عجیبی زد؛ مانند لعن و دشنام پیامبران، سوزاندن کتابهای دینی، کشتن مردان سرشناس بحرین و پرستش آتش. این اقدامات سرانجام باعث شد که ابوطاهر حتی بر جان خود بیمناک گردد و به همین علت مهدی دروغین را به قتل رساند. این رویداد باعث ضربه روحی شدید، بر قرمطیان بحرین و کاهش نفوذ آنان بر گروههای دیگر قرامطه شد. بنابراین اگر حمله به مکه و بردن حجرالاسود مسلمانان را نسبت به قرامطه بحرین بدبین کرد؛ ما مسئله مهدی دروغین قرامطه مناطق دیگر را رنجیده خاطر

کرده و باعث روگردانی آنها از قرامطه بحرین شد.

ابوطاهر پس از ۲۱ سال حکومت در سال ۳۳۲ ق به مرض آبله درگذشت و باعث راحتی مسلمانان از اعمال زشت خود گردید [۳۴]. با مرگ ابوطاهر قرامطه بحرین شکوه سابق خود را از دست دادند و همیشه بر سر حکومت، بین روسای حکومت اختلاف بود. قرامطه در سال ۳۳۹ ق حجرالاسود را در مقابل مبلغ هنگفتی باز پس دادند. در میان حاکمان معروف قرامطه بحرین می توان به حسن الاعصم اشاره کرد. اگرچه حکومت قرامطه به صورت گروهی اداره می شد ولی حسن الاعصم برادرزاده ابوطاهر، فرمانده سپاه بحرین بود. او در سال ۳۵۷ ق به دمشق حمله کرد و آنجا را از اخشیدیان که بر آن حکومت می کردند، گرفت. اما سرانجام به شرط پرداخت خراج به دولت بحرین با اخشیدیان پیمان دوستی امضا کرد. در سال ۳۶۱ ق با همراهی آل بویه و حمدانیان به مصر، پایگاه فاطمیان حمله کرد و توانست تا نزدیکی دروازه های قاهره پیش رود، ولی نتوانست آنجا را تصرف کند. در سال ۳۶۳ ه در واکنش به نامه تهدیدآمیز المعز لدین الله، خلیفه وقت فاطمیان، بار دیگر حسن اعصم به مصر لشکر کشید و قاهره را محاصره کرد، اما به دلیل خیانت برخی از یارانش شکست خورد و به بحرین بازگشت. وی در نبردی دیگر در سال ۳۶۵ در شام شکست خورد و اقتدار قرامطیان بحرین بار دیگر رو به کاهش نهاد و با مرگ حسن اعصم به یک قدرت محلی تبدیل شد و هرگز نتوانست شکوه سابق را به دست آورد [۳۵]. ناصر خسرو که در حدود سال ۴۴۰ هجری از لحسا دیدن می کند به توصیف قرامطه آنجا می پردازد. توصیف ناصر خسرو آخرین اخباری است که از قرامطه بحرین در دست داریم [۳۶]. گفتنی است که قرامطه بحرین آخرین بازمانده های فرقه قرامطه از اسماعیلیان بودند. کسانی که بر مهدویت محمد بن اسماعیل پایبند بوده و او را امام هفتم و امام زمان غایب خود و مهدی موعود می دانستند. با از بین رفتن قرامطه بحرین، قرامطه نیز به تاریخ پیوستند.

قرامطه در ایران:

بنابر شواهد تاریخی گویا اولین فردی که در ایران مردم را به کیش اسماعیلیه فراخواند، خلف حلاج بود. از زندگانی و فعالیت های وی اطلاع دقیقی در دست نیست. او در ری به تبلیغ قائمیت محمد بن اسماعیل پرداخت، ولی به خاطر کثرت مخالفان، کاری از پیش نبرد. بعد از وی، پسرش احمد جانشین وی شد. بعد از احمد، مردی به نام غیاث رهبری دعوت در ایران را به عهده گرفت، ولی به علت مخالفت های مردم ری، مجبور به فرار شد. غیاث به مرور رفتن و توانست امیرحسین مروزی حاکم آنجا را به کیش اسماعیلی درآورد. اسماعیلی شدن این امیر قدرتمند، باعث گسترش کیش اسماعیلی در آن مناطق گردید. غیاث به ری بازگشته و در آنجا از دنیا رفت. بعد از غیاث یکی از مهمترین داعیان اسماعیلی با نام ابوحاتم رازی رهبر دعوت اسماعیلیه در ری شد. او یکی از نام آورترین داعیان اسماعیلی بود که در گسترش مذهب اسماعیلیه در ایران نقش اساسی داشت. او توانست امیر احمد بن علی، حاکم ری و مردوایح موسس

حکومت محلی آل زیار در شمال ایران را به کیش اسماعیلی وارد سازد. ابوحاتم بعد از عمری تلاش در سال ۳۲۲ هجری از دنیا رفت. [۳۷]

در خراسان بعد از حسین مروزی، محمد بن احمد نسفی جانشین امر دعوت در خراسان شد و به دربار سامانیان در بخارا راه یافت. او با تلاش بی‌وقفه خود، امیر نصر دوّم سامانی را وارد مذهب اسماعیلیه کرد. او داعیانی به سیستان فرستاده و به تبلیغ مهدویت محمد بن اسماعیل پرداخت. تغییر کیش امیر نصر سامانی برای دولتمردان سامانی گران آمده و موجب شد امرای سامانی در یک طرح منسجم، امیر نصر سامانی و محمد بن احمد نسفی را در سال ۳۳۲ ق به قتل رسانند و اسماعیلیان خراسان را مورد تعقیب و آزار شدید قرار دهند.

یکی دیگر از داعیان قرامطه بعد از نسفی، ابویعقوب سجستانی است که رهبری دعوت قرامطه در ری به او واگذار گردید. او بعد از سالها تبلیغ در راه مهدویت محمد بن اسماعیل بر اثر تشریک مساعی المعزّلدین الله به فاطمیان پیوست و امامت خلفای فاطمی را پذیرفت و این چنین پرونده قرامطیان ایران برای همیشه در تاریخ بسته شد.

قرامطه در یمن:

به احتمال بسیار فعالیت اسماعیلیان در یمن نیز به اواسط قرن سوم هجری باز می‌گردد. قاضی نعمان در افتتاح الدعوه، اولین داعی یمن را ابوالقاسم حسن بن فرج بن حوشب بن زدان معروف به منصورالیمین و ابن حوشب معرفی می‌کند. او با همراه دوستش علی بن فضل جیشانی در سال ۲۶۶ تا ۲۶۸ در یمن به تبلیغ کیش اسماعیلیه پرداخته و توانستند مناطقی از آنجا را به تصرف خویش درآورده و شهر صنعا را مقر خود قرار دهند. در سال ۲۸۶ ق که عیدالله المهدی بر مسند حکومت نشست و ادعای امامت و مهدویت کرد، منصورالیمین دیدگاه وی را پذیرفت و از او فرمانبرداری کرد و از گروه قرامطه خارج شد. این چنین یمنی‌ها وفاداری خود را به رهبر خویش نشان داده و این وفاداری به وسیله پسرش جعفر بن منصور الیمین ادامه یافت و تبعیت از فاطمیان تا سال ۵۲۴ هجری قمری پابرجا بود و در این تاریخ بود که اسماعیلیان از فاطمیان جدا شدند و فرقه طیبیان را تاسیس کردند که در بخش طیبیان به آن خواهیم پرداخت [۳۸].

مهمترین منابع در باب قرامطه

آقای رضازاده لنگرودی در مقاله «کتاب شناسی تحلیلی جنبش قرامطی» به تفصیل به پژوهشهایی که محققان تاکنون در زمینه قرامطه انجام داده‌اند، پرداخته و بعد از بررسی وجه اشتقاق قرامطه به مآخذ قدیم و جدید نظر افکنده و آنها را تبیین کرده است [۳۹]. تاریخ جنبش قرامطه در تاریخ طبری، مروج الذهب مسعودی، تاریخ ثابت بن سنان، نهیة الارب نویری، سیاست نامه نظام الملک و المنتظم ابن جوزی، آمده است که کتب پیشینیان از اعتبار بیشتری برخوردار است.

سهیل زکار در کتاب الجامع فی اخبار القرامطه فی الاحساء، الشام، العراق و الیمن مهمترین منابع را آورده است. وی در این کتاب، نوشته های ثابت بن سنان با نام تاریخ اخبار القرامطه (ص ۱۸۳ - ۲۴۹)، محمد بن مالک یمنی با نام کشف اسرار الباطنیّه و اخبار القرامطه (ص ۳۴۷ - ۳۸۴)، نویری در نهائیه الارب (ص ۴۲۷ - ۵۳۲) و مقریزی در کتاب اتعاظ الحنفاء بأخبار الائمه الفاطمیین الخلفا (ص ۵۳۳ - ۵۸۴) را جمع آوری کرده است. برناد لوئیس در تاریخ اسماعیلیان به قرامطه بحرین پرداخته و از نظام اجتماعی آنها بحث کرده است [۴۰]. کتابهایی نیز درباره قرامطه نوشته شده است که از اعتبار چندانی برخوردار نیستند. کتاب القرامطه بین الالتزام و الانکار، [۴۱] نوشته محقق اسماعیلی مذهب، عارف تامر، القرامطه بین المدّ و الجزر از مصطفی غالب اسماعیلی مذهب، القرامطه از عبدالمنعم عزیزالنصر، القرامطه نوشته اسماعیل میرعلی نمونه ای از آنهاست. دو کتاب القرمطیه بین الدین و الثوره از حسن بزّون و نهضت قرامطه که جمع آوری مقالات استرن، مادلونگ، دوخویه و ماسینیون درباره قرامطه است، بوسیله یعقوب آژند تدوین و ترجمه شده است که برای مطالعه مفید است.

خلاصه مطالب:

- ۱- بعد از سال ۲۷۰ هـ عده ای در کوفه به تبلیغ مهدویت و امامت محمد بن اسماعیل پرداخته، که به نام رئیسشان قرامطه یا قرمطیان نام گرفتند.
- ۲- این رژیم از مورخان قرن چهارم است که رئیس دعوت اسماعیلیه فردی به نام عبدالله بن میمون فداح است که با نام اهل بیت و محمد بن اسماعیل به تبلیغ عقاید خود پرداخته و هدف اصلی آن، از بین بردن اسلام است. دیدگاه ابن رژیم مورد توجه تاریخ نگاران قرار گرفته و بسیاری از مورخان به آن اعتماد کرده اند. اما شواهد تاریخی موید این دیدگاه نیست.
- ۳- ابوسعید جنّابی، رهبر قرامطه بحرین، حدود بیست سال حکومت کرد و پس از آن فرزندش ابوطاهر به حکومت رسید. کارهای ناشایست وی باعث ضربه به حیثیت کلّ جریان تشیع گردید. وی در سال ۳۳۲ ق از دنیا رفت.
- ۴- قرامطه در ایران و یمن نیز به دعوت کیش خود پرداخته، ولی گسترش چشمگیری نداشتند. با از بین رفتن قرامطه بحرین در سال ۴۵۰ هـ قرامطه به تاریخ پیوست.

پرسش هایی درباره متن:

- ۱- قرامطه چگونه به وجود آمده و علت وجه تسمیه آن ها چیست؟
- ۲- دیدگاه ابن رژیم در باب دعوت اسماعیلیه را بیان و نقد نمایید.
- ۳- علل انزجار مسلمانان از قرامطه بحرین چه بود؟ نتیجه قرامطه چه شد؟

۳- مختصری از فعالیت های قرامطه در ایران و یمن را بیان کنید.

منابعی برای مطالعه بیشتر

- ۱- الجامع فی اخبار القرامطه، دکتر سهیل زگار، دارحسان، دمشق، ۱۴۰۷ ق.
- ۲- نهضت قرامطه، جمع آوری و ترجمه دکتر یعقوب آژند، انتشارات میراث ملل، تهران، ۱۳۶۸ ش.
- ۳- تاریخ اسماعیلیان، برنارد لوئیس، ترجمه دکتر فریدون بدره ای انتشارات توس، تهران، ۱۳۶۲ ش.
- ۴- اسماعیلیان در تاریخ، جمع آوری و ترجمه دکتر یعقوب آژند، انتشارات مولی، تهران، ۱۳۶۳ ش.
- ۵- من سواد الکوفه الی البحرین، محمد خلیفه، انتشارات العربیّه للدراسات والنشر، اردن، ۱۹۹۹ م.

درس چهارم: دولت فاطمیان در شمال آفریقا

درس چهارم:

دولت فاطمیان در شمال آفریقا

مقدمه: دولت فاطمیان مهمترین بخش از تاریخ اسماعیلیان است. فاطمیان دولت قدرتمندی را در شمال آفریقا به وجود آورده و توانستند حدود دویست و پنجاه سال (۲۹۷ - ۵۶۷ هـ) بر سراسر شمال آفریقا حکومت کنند. استقرار و استمرار خلافت فاطمیان در سال ۲۹۷ هجری تا ۵۶۷ هجری یکی از درخشان ترین دوران های تمدن اسلام را رقم زد. یکی از ماندگارترین آثار تمدن فاطمیان شهر قاهره و دانشگاه الازهر است. دولت فاطمیان دوره ظهور و حضور ائمه اسماعیلی در رأس یک قدرت سیاسی است که توانست در مسیر حرکت خود، مخالفان اعتقادی خویش یعنی قرامطه را مضمحل سازد و خود به تنهایی پرچمدار دیدگاه رسمی اسماعیلیان گردد. این دولت در طول دویست سال با عباسیان، آل بویه و سلجوقیان در تعارض و جنگ بود و در اواخر نیز با صلیبیان مسیحی روبرو گردید. اسماعیلیان در این دوره اعتقادات خود را نظم بخشیده و دانشمندان بسیاری را پرورش دادند. امامان اسماعیلی در مقام خلیفه به تنقیح و تبیین اعتقادات اسماعیلیان نخستین و قرامطه پرداخته و از آن دسته اعتقاداتی که باعث دردسر آنها می شد، همچون اباحه گری، دست کشیدن و به ظاهر سنن اسلامی مثل باطن اهمیت دادند. اگر دوره ای از دوره های اسماعیلیان، فقیه و قاضی برجسته داشته است، فقط این دوره است. بنابراین در این فصل به چگونگی استقرار و گسترش دولت فاطمیان پرداخته و بیشتر توجه ما در این بخش به اموری است که به نحوی به اعتقادات آنها مربوط بوده و باعث روشن تر شدن آن می گردد.

ابوعبدالله شیعی در شمال آفریقا:

بهترین منبع درباره فعالیتهای اسماعیلیه در شمال آفریقا و تاسیس حکومت فاطمیان و فعالیتهای ابوعبدالله شیعی و خروج عبیدالله المهدی از شام به مصر کتاب افتتاح الدعوة قاضی نعمان است. حسین بن احمد معروف به ابوعبدالله شیعی در نیمه دوم قرن سوم هجری نزد ابن حوشب (منصورالیمین) داعی بزرگ یمن قواعد تبلیغ اسماعیلیه را فراگرفت و از طرف منصورالیمین، برای تبلیغ کیش اسماعیلی به مغرب ارسال شد. او به همراهی برادرش ابوالعباس عازم مغرب شد و در سال ۲۸۰ ق به شهر کتامه در افریقیه رسید. وی قلعه ایکجان را مقرّ دعوت خود قرار داد و توانست در مدت کوتاهی اهالی آن قلعه را با خود همراه سازد. ظلم حاکمان اغالبه و امویان در اسپانیا باعث گسترش هرچه بیشتر افکار ابوعبدالله شد. روش ابوعبدالله در تبلیغ دعوت به آرمانهای عدالت خواهانه، نظم اخلاقی - انقلابی بر پایه ضابطه های سنن مذهبی

شیعه بود. زهد و علم او یکی از عوامل موثر در پیشرفت تبلیغ وی بود. او مردم را به ظهور قریب الوقوع مهدی منتظر دعوت می کرد که باعث جمع شدن مردم پیرامون وی شد. بنابراین در ظرف مدت پانزده سال توانست سپاهی عظیم که حدود بیست هزار جنگجو داشت فراهم آورد. این فعالیتها باعث واکنش حاکمان آن مناطق گردید و باعث جنگهایی بین وی و حاکمان اغالبه گردید. ولی در تمام این جنگها پیروزی با ابوعبدالله شیعی بود. سالهای ۲۹۰ تا ۲۹۳ هجری به جنگ گذشت و در سال ۲۹۶ هجری قیروان پایتخت اغلبیان به دست ابوعبدالله افتاد و این چنین حکومتی مقتدر در مغرب با نام امام منتظر تاسیس کرد [۴۲].

ظهور عیدالله المهدی در سلمیه شام و سفر به مغرب:

در سال ۲۸۶ هجری دستگاه رهبری شاهد تحولی عظیم در اعتقادات بود. در این سال سعید بن حسین معروف به عیدالله المهدی به رهبری دستگاه مرکزی دعوت اسماعیلیه در شام رسید و خود را امام و مهدی نامید. بنابر اعتقاد قرامطه او باید به مهدویت محمد بن اسماعیل اقرار می کرد و خود را نماینده امام می دانست، ولی عیدالله با ادعای امامت خود، عملاً مهدویت محمد بن اسماعیل را انکار کرده و خود را از نسل عبدالله بن جعفر الصادق دانست. او استدلال کرد که تمام امامان اسماعیلی از نسل عبدالله هستند و نام مستعار محمد بن اسماعیل را بر خود نهادند تا بتوانند در پوشش آن به فعالیت خود ادامه دهند. بنابراین مهدویت به شخص خاصی ارتباط ندارد و یک مفهوم نوعی است که قابل انطباق بر کثیرین می باشد. لذا هر کسی که از نسل عبدالله بن جعفر باشد و ظهور کند و از پرده ستر بیرون آید، او مهدی و محمد بن اسماعیل است. این امامان بنابر تقیّه خود را حجت امام (نائب خاص امام) معرفی کرده و تمام فرامین خود را با نام امام محمد بن اسماعیل صادر می کردند. در نگاه اصلاحی عیدالله، همیشه امامی ظاهر و آشکار در رأس جامعه اسماعیلی قرار دارد و تداوم و پیوستگی در امامت وجود دارد. این دیدگاه مورد پذیرش قرامطه نبود و باعث اختلاف آنان در مبادی فکری خویش شد. زکرویه بن مهروه یکی از داعیان اسماعیلی با حضور در شام دست به قیام زد. وی که به صاحب الشامه و صاحب الخال شهرت یافته بود، ادعا کرد که از اعقاب محمد بن اسماعیل است و لقب امیرالمؤمنین و مهدی بر خود نهاد و با تسخیر چند شهر در شام نام خود را بلندآوازه کرد. صاحب الخال در سال ۲۹۰ هجری به سلمیه حمله کرد و عیدالله المهدی قبل از رسیدن سپاه صاحب الشامه فرار کرد. صاحب الشامه به سلمیه رسید و چون عیدالله را نیافت اقامتگاه وی را تخریب کرده و افراد آنجا را به قتل رساند. زکرویه بن مهروه در سال ۲۹۱ هجری از سپاه عباسیان شکست خورد و خودش اسیر گشت. عیدالله پس از فرار از سلمیه به همراه پسرش ابوالقاسم محمد، رهبر داعیان اسماعیلی، فیروز، خادمش جعفر و چند تن از یارانش به فلسطین رفت و مدتی در آنجا توقف کرد و سپس راهی مصر شد. در مصر فیروز از او جدا شد و به یمن گریخت و شورش به راه انداخت، ولی وفاداری ابن حوشب به عیدالله المهدی باعث شکست فیروز گردید. عیدالله المهدی به سوی مغرب رهسپار شد و در راه به سجلماسه مراکش رسید. در

سجلماسه که دولت مدراری خوارج حکومت می کرد، عیدالله را به زندان افکند. در این زمان ابو عبدالله که به عیدالله المهدی وفادار مانده بود با لشگری عظیم راهی سجلماسه شد [۴۳].

ابو عبدالله شیعی و خلافت عیدالله المهدی:

ابو عبدالله پس از استحکام موقعیت خود در سال ۲۹۶ ق در افریقیه، برادرش ابوالعباس را نایب خود نمود و در رأس جنگجویان کتامی خویش، به سمت سجلماسه پیش راند تا زمام قدرت را به دست مولای خود که هنوز او را ندیده بود، بسپارد. ابو عبدالله با رسیدن به سجلماسه به سرعت به آزادی عیدالله المهدی پرداخت و او را به بزرگان سپاه خود معرفی کرد و با نام مهدی با وی بیعت کرد و او را به عنوان مهدی موعود به مردم معرفی نمود. در سال ۲۹۷ هجری عیدالله به رقاده، پایتخت حکومت ابو عبدالله رسید و در آنجا علناً به عنوان خلیفه با وی بیعت شد. عیدالله با لقب المهدی بالله و امیرالمومنین نخستین خلیفه فاطمی گشت و حکومت خود را به نام و یاد دختر محبوب حضرت رسول (صلی الله علیه و آله وسلم) دولت فاطمی نام نهاد.

با استقرار دولت فاطمی در افریقیه (تونس امروزی) به رهبری امام حاضر اسماعیلیان، دوره ستر صد و پنجاه ساله تاریخ قدیم اسماعیلی به پایان رسید و دوره کشف طولانی شروع شد [۴۴].

عیدالله در مسند رهبری حکومت، شیوه هایی را به کاربرد که باعث ناراحتی بزرگان کتامه شد. شیوخ قبیله کتامه ناخشنودی خود را به ابو عبدالله گزارش دادند و ابو عبدالله آنرا به عیدالله رساند. عیدالله که از موقعیت ابو عبدالله آگاه بود، کم کم همه کارها را از او گرفت و وی را از خود دور ساخت و به تدریج افراد دیگری را بر امور دولت گماشت و بین نظامیان کتامه و ابو عبدالله جدایی انداخت. عیدالله با دادن اموال به دست آمده از اغلیان به نظامیان، این اختلاف را بیشتر کرد و بین سران کتامه تفرقه انداخت. ابوالعباس برادر ابو عبدالله که در امامت و مهدویت عیدالله شک کرده بود، یکی از بزرگان کتامه را تحریک کرد تا از عیدالله دلیلی برای مهدویت و امامت خود بخواهد، ولی عیدالله به جای دلیل، فرمان قتل وی را صادر کرد. ابو عبدالله دیگر طاقت نیاورد و سیاست عیدالله را نادرست خواند و به عیدالله توصیه کرد که از این کارها دست بردارد. یقیناً اعتراض ابو عبدالله نشانه تغییر دیدگاه وی نسبت به امامت عیدالله است. زیرا بنابر دیدگاه اسماعیلیه، امام معصوم است و کسی حق اعتراض به کارهای وی را ندارد. بنابراین اعتراض ابو عبدالله نشانه تردید شدید وی نسبت به امامت عیدالله المهدی است. قاضی عبدالجبار در تثبیت دلائل النبوة در این زمینه می نویسد: «ابو عبدالله در حضور مردم کتامه و عیدالله اقرار کرد که اشتباه کرده و عیدالله نه تنها مهدی و امام نیست بلکه شایعی زشت سیرت است» [۴۵].

عیدالله که دیگر متوجه خطر شده بود دستور داد که در یک روز ابو عبدالله و ابوالعباس را به قتل برسانند و هر دو در جمادی الثانی سال ۲۹۸ هجری به قتل رسیدند. در اینجا بار دیگر تاریخ تکرار شد و ابو عبدالله و ابوالعباس به سرنوشت

ابومسلم خراسانی و ابوسلمه خَلال دچار شدند. عیدالله بعد از کشتن آنها تا مدتها در انظار ظاهر نشد و شورش‌های که به نفع ابوعبدالله به راه افتاد به سختی سرکوب شد و عده‌ای به اتهام گرایش به ابوعبدالله به قتل رسیدند و این چنین عیدالله پایه‌های حکومت خویش را بر خون یاران صدیق خود بنیان نهاده و محکم ساخت. [۴۶]

بعد از قتل ابوعبدالله در سال ۲۹۸ هجری، عیدالله به رتق و فتق امور پرداخته و نگاه خود را به مشکلات خارجی حکومت معطوف ساخت. وی به اطراف لشکر کشید و بعضی از حکومت‌های محلی را ساقط کرد. عیدالله در فکر فتح مصر بود، ولی هیچ‌گاه نتوانست به آرزوی خود برسد. او در ساحل شرقی افریقیه شهری به نام مهدیه بنا کرد و در سال ۳۰۸، پایتخت خود را از قیروان بدانجا منتقل کرد. عیدالله پس از سی و پنج سال امامت و بیست و پنج سال خلافت در ربیع الاول ۳۲۲ هجری از دنیا رفت و در مهدیه به خاک سپرده شد و پس از وی پسرش ابوالقاسم محمد با عنوان القائم بامرالله خلیفه فاطمیان شد.

نسب خلفای فاطمی:

بر حسب اعتقاد رسمی فاطمیان، نیاکان خلفای فاطمی، امامان اسماعیلی از نسل محمد بن اسماعیل بوده‌اند، ولی هیچ‌گاه نام دقیق آنها را مشخص نکردند. بعدها سلسله نسبی برای خود درست کردند و نسل عیدالله المهدی را با عبارت «عیدالله بن حسین بن احمد بن عبدالله بن محمد بن اسماعیل بن جعفر الصادق» تصحیح کردند. عیدالله در نامه‌ای به اسماعیلیان یمن خود را از نسل عبدالله افطح دانست و خود را علی بن حسین بن احمد بن عبدالله بن جعفر الصادق (علیه السلام) معرفی کرد، ولی القائم بامرالله خلیفه دوم فاطمیان آنرا نپذیرفته و خود را از نسل محمد بن اسماعیل دانست.

ابن رزّام و اخو محسن و به پیروی از این دو نفر بسیاری از نویسندگان، نسب خلفای فاطمی را از نسل میمون قدّاح دانسته و نسب علوی آنها را منکرند. اشاعره [۴۷] و زیدیان [۴۸] نیز دیدگاه ابن رزّام را پذیرفته و نسب علوی آنها را منکرند. عباسیان نیز که رقیب اصلی فاطمیان بودند در طی دو مرحله در تواریخ ۴۰۲ قمری و ۴۴۴ ق سندی مبنی بر عدم نسب فاطمیان تنظیم و آنرا به امضاء علمای وقت رساندند. در سال ۴۰۲ ق سیدمرتضی نیز از امضاکنندگان بود، ولی نسب شناسان معروف شیعه، متمایل به پذیرش نسب علوی خلفای فاطمی هستند. ابن عنبه در عمدة الطالب و الفصول الفخریه می‌نویسد: «در نسب خلفای مصر اختلاف شدیدی بین نسب شناسان وجود دارد... ولی آنچه مخالفان در طعن نسب ایشان گفته‌اند، صحیح نیست... و صحت نسب ایشان به حقیقت نزدیک تر است و برخی نسب شناسان یقین به نسب علوی ایشان دارند... [۴۹]».

خلافت القائم بأمرالله و المنصور بالله در مغرب [۵۰]

دومین خلیفه فاطمی در سال ۳۲۲ هـ با لقب القائم بأمرالله بر تخت نشست. وی در دوران پدر نیز فرمانده سپاه بود و لشکر کشیهای متعددی به اطراف داشت. در زمان حکومت وی مالیاتها سنگین تر شد که مقدمات شورش بربرها را به وجود آورد. یکی از مهمترین شورشها بر ضد القائم بأمرالله شورش ابویزید خارجی است. او در سال ۳۱۶ قمری کار تبلیغ خود را شروع کرد و پیروان زیادی یافت و در سال ۳۳۲ علیه فاطمیان قیام کرد و جنوب تونس را به تصرف خویش درآورد و شهر مهدیه پایتخت فاطمیان را محاصره نمود، ولی به خاطر مقاومت مردم مهدیه نتوانست آنرا به تصرف درآورد. بنابراین به قیروان عقب نشست. قیام ابویزید خارجی هنوز به پایان نرسیده بود که در سال ۳۳۴ القائم بأمرالله از دنیا رفت [۵۱].

گویا عییدالله المهدی با طرح مهدویت خود حتی اطرافیان خود را نتوانست راضی کند. قرامطه و فیروز که رهبر داعیان اسماعیلی در سلمیه شام بود و ابو عبدالله شیعی از وی بریدند. در یمن نیز زمزمه های زیادی بوده است و احتمالاً نامه عییدالله المهدی به اسماعیلیان یمن در باب نسب خود در راستای از بین بردن این زمزمه ها است. جعفر بن منصور الیمن در کتاب الکشف از القائم بأمرالله به عنوان ناطق هفتم و امام مهدی یاد می کند [۵۲]. این نشان می دهد که احتمالاً طرح مهدویت خود عییدالله با شکست حتمی روبرو بوده است که طرح جدیدی به ذهن عییدالله المهدی رسیده است. وی فرزندش محمد را با کنیه ابوالقاسم و لقب القائم بأمرالله به عنوان مهدی موعود و همان ناطق هفتم اسماعیلیه مطرح ساخته و شاید خود را از نسل عبدالله افطح و فرزندش محمد را از نسل محمد بن اسماعیل معرفی کرد تا شاید بتواند تنها پایگاه مستحکم اسماعیلی یعنی یمن را نیز از دست ندهد. بنابراین خلیفه دوم فاطمی به جایگاه اصلی خود یعنی مهدویت بازگشته و نامش هم نام پیامبر، کنیه اش کنیه پیامبر و لقبش قائم است تا همه شرایط مهدی شدن را دارا باشد. این طرح نیز بعداً به وسیله بزرگان اسماعیلیه و خلیفه چهارم فاطمی تصحیح گردید.

فرهاد دفتری در این زمینه می نویسد: «ابن رزّام قائل بود که دومین خلیفه فاطمی پسر عییدالله نیست... این اندیشه در آثار بعضی از داعیان یمنی نیز آمده است... خطّاب بن حسن همدانی (م ۵۳۳) در کتاب غایه الموالید... آورده که امام مستور علی بن حسین بن احمد بن عبدالله بن محمد بن اسماعیل در وقت مرگش مسئولیت کار دعوت را به حجت خویش سعید معروف به عییدالله المهدی سپرد و سعید ودیعه را به صاحب حق یعنی محمد بن علی، القائم بامرالله مسترد داشت و امامت در ذریه او ادامه یافت... ولی هیچ شاهدی ثابت نمی کند که عییدالله پدر قائم نبوده است...» [۵۳]. به هر حال نسب دقیق خلفای نخستین فاطمی همیشه در ابهام خواهد بود. زیرا خود عییدالله المهدی و القائم بأمرالله نه تنها شبهات را از بین نبردند، بلکه بر شبهات افزودند و این کار را علمای اسماعیلی مذهب نیز ادامه دادند و با تأویلات عجیب خود بر ابهام آن افزودند.

پس از مرگ القائم بأمرالله، فرزندش اسماعیل با لقب المنصور بالله به حکومت رسید و سیاست انقباض را نسبت به شورشیان در پیش گرفت و ماههای بسیاری در تعقیب آنها بود و ابویزید را از قیروان خارج ساخت و در سال ۳۳۶ ق

ابویزید دستگیر شد و بر اثر جراحات وارده درگذشت. منصور توانست بار دیگر آرامش را بر شمال افریقه حاکم کند و بعد از هفت سال حکومت در سال ۳۴۱ قمری از دنیا رفت و پسر ارشدش ملقب به المعز لدین الله خلیفه شد.

خلیفه فاطمی در مصر:

دوره طلایی المعز لدین الله چهارمین خلیفه فاطمی، مهمترین و باشکوه ترین دوره خلافت فاطمی است. معز با برنامه ریزی دقیق خود توانست مصر را فتح کرده و قاهره و الازهر را در کنار رود نیل بنا کند. وی در سال ۳۴۱ هـ به حکومت رسید و جوهر، بنده آزاد شده خوش استعداد را سپهسالار سپاه خود کرد. جوهر بن عبدالله معروف به جوهر صقلی در مدت کوتاهی توانست لشکر عظیم بربرهای زناته را شکست داده و در سال ۳۴۷ ق کل مغرب را به سیطره خلافت فاطمی درآورد.

خلیفه فاطمی در فکر فتح مصر بود و ده سال تمام، مقدمات کار را فراهم آورد. او داعیان بسیاری به مصر گسیل داشت تا شالوده های قدرت اخشیدیان را سست سازند و صاحب منصبان را به کیش اسماعیلی درآورند، کاری که در تمام دوران تاریخ اسماعیلیه پیگیری می شد. در این میان اوضاع داخلی مصر بر اثر شیوع قحطی و مشکلات اقتصادی از هم پاشیده شده بود. در سال ۳۵۷ ق کافور فرمانروای قدرتمند مصر از دنیا رفت و نوه وی به حکومت اخشیدیان رسید. در این زمان ابن کلس، مسئول امور مالی مصر به فاطمیان پناهنده شد و معز را از آخرین اوضاع و احوال و اخبار مصر مطلع ساخت و معز را تشویق کرد که در فتح مصر شتاب کند. معز نیز در سال ۳۵۸ ق جوهر را به فرماندهی سپاه خود گماشت و او را راهی مصر کرد. جوهر بعد از چهار ماه راهپیمایی به فسطاط پایتخت مصر رسید و با مقاومتی جزئی وارد فسطاط شد. سیاست جوهر نرمش و عفو بود و مردم را بر جان و مالشان ایمن ساخت و آزادی های دینی را محترم شمرد. وی نام خلیفه عباسی را از خطبه ها حذف کرد و خطبه به نام فاطمیان زد. جوهر لشکر خود را در بیرون فسطاط نگه داشت و شروع به ساختن شهری جدید در شمال فسطاط نمود و آن را قاهره نامید. در سال ۳۵۹ هـ شالوده الازهر نهاده شد و مسجد الازهر در سال ۳۶۱ ق به اتمام رسید و در سال ۳۷۸ هـ الازهر به یک نهاد تعلیمی و مدرسه تبدیل شد. از سال ۳۵۹ تا ۳۶۳ هـ سال ورود معز به مصر، جوهر والی مصر بود و مقدمات ورود معز را فراهم می ساخت [۵۴]. در سال ۳۵۹ یکی از موفقیت های دیگر معز به دست آمد و امیران محلی مکه و مدینه خلافت معز را بر این دو شهر مقدس پذیرفته و این تا پایان حکومت فاطمیان برقرار بود. معز در سال ۳۶۱ ق سفر تاریخی خود به مصر را شروع کرد و در رمضان ۳۶۲ ق با تعدادی از اطرافیانش به قاهره رسید. معز با رسیدن به قاهره جوهر را از ولایت مصر عزل کرد و نظام مالی مصر را به ابن کلس سپرد. معز پس از سه سال حکمرانی بر مصر و بیست و چهار سال خلافت درگذشت.

معز با ایجاد تشکیلات گسترده و منظم، سپاه نظامی خود را تحت یک رهبر واحد در آورد و کشتی رانی را توسعه داد. او در شهر مهدیه، پایتخت فاطمیان در مغرب پایگاه دریایی وسیعی ایجاد کرد و سپس آنرا در اسکندریه گسترش داد که در فتح مصر این نیرو کمک کار نیروی زمینی بود و تمام قشون تحت فرماندهی واحد اداره می شد. کار دیگر معز ایجاد پست قاضی القضاة در دیوان اداری فاطمیان بود. خلفای متقدم با کمک داعیان، خودشان رأساً به این کار می پرداختند، ولی معز در مصر مقام قاضی القضاة را ایجاد کرد و ابوطاهر قاضی مصر را در مقام خود ابقا کرد، اما قدرت اصلی در دست قاضی نعمان بود. در مسائل امور مالی نیز تشکیلات مالی جدید تاسیس کرد و آنرا صاحب الخرائج نامید و ابن کلس را به ریاست آن منصوب کرد. ابن کلس نیز به نوبه خود به رواج پول و سکه جدید اقدام کرد و سکه های رایج عباسیان را در دوران حکومت فاطمیان از رونق انداخت. معز، همچنین به مقام وزارت توجه کرد و آنرا در دستگاه خلافت خویش ایجاد کرد و بعد از حضور در مصر ابن فرات را به عنوان وزیر اعظم مصر منصوب کرد. در مصر همچنین صاحب الشرطة یا پلیس نیز وجود داشت که معز آنرا تایید کرد و تشکیلاتی برای آن ایجاد کرد و این چنین به گسترش تشکیلات اداری که شأن یک خلافت بزرگ با سرزمینهای وسیع بود، دست زد [۵۵].

از کارهای مهم معز جلب رضایت قرامطه و برقراری وحدت بین اسماعیلیه است. او نامه هایی به قرامطه بحرین نوشتو کارهای آنان را تقبیح کرد و توانست توجه قرامطه ایران را به سوی خود جلب نماید و رسولانی را برای تبلیغ کیش اسماعیلی به سند فرستاد که باعث تشکیل حکومتی محلی در آن جا به نام اسماعیلیان گردید و حدود پنجاه سال ادامه داشت [۵۶]. معز با اصلاح مفاهیم دینی، در تعالیم اسماعیلیه تجدید نظر کرد و با تاویلات جدید به تبیین انکار مهدویت محمد بن اسماعیل که از سوی عیبدالله المهدی صورت گرفته بود، پرداخت. اسماعیلیان نخستین برای هر پیامبر اولوالعزمی یک دوره از ائمه هفتگانه به عنوان جانشین پیامبر قائل بودند و می گفتند در دور پیامبر اسلام، جانشینان وی عبارتند از حضرت امیر، امام حسن، امام حسین، امام سجاد، امام باقر، امام صادق (علیهم السلام) و محمد بن اسماعیل که آخرین آنها بوده و مهدی است. دور او دور قیامت است و با آمدن آن قیامت برپا می شود. اما المعز لدین الله قائل شد که محمد بن اسماعیل دو حد دارد. حد عالم جسمانی که در دوره ستر ظهور کرد و در همان دوره به پایان رسید. بنابراین محمد بن اسماعیل دیگر حد جسمانی ندارد و به عنوان مهدی ظهور نخواهد کرد. حد دیگر وی حد روحانی اوست که با انتخاب جانشینانی برای خود این حد را تا قیامت ادامه داده و این جانشینان تاویلات باطنی را طبق مقتضیات زمان و مکان انجام خواهند داد. تعدادی از جانشینان در دوره ستر بودند و دوره کشف با عیبدالله المهدی شروع شده و دوره جانشینان تا قیامت ادامه خواهد یافت. بنابراین رجعت محمد بن اسماعیل، رجعت جسمانی نیست، بلکه رجعت روحانی به وسیله جانشینان است [۵۷]. معز عیبدالله را از نسل محمد بن اسماعیل دانسته که او از روی تقیه خود را از نسل عبدالله افطح معرفی کرده است.

معز در باب چینش نظام هستی و مباحث اسماء و صفات الهی و رابطه خلق و حق، مکتب قرامطه ایران بالاحص دیدگاه ابوحاتم رازی را پذیرفت [۵۸]. این دیدگاه با کمی تغییرات بوسیله حمیدالدین کرمانی در کتاب راحة العقل و الرياض دنبال شد و عقیده رسمی اسماعیلیان گردید. این بحث را به طور مفصل در بخش عقاید پی خواهیم گرفت. از کارهای فرهنگی معز برپایی جشن باشکوه در عید غدیر و اقامه عزا و ماتم در روز عاشورا برای امام حسین (ع) بود. او فرمان داد که در سراسر مصر «حی علی خیر العمل» را به اذان اضافه کنند تا نشان شیعی در همه جا هویدا باشد [۵۹].

خلافت العزیز بالله در مصر:

پس از معز سومین پسر او نزار با لقب العزیز بالله در سال ۳۶۵ ق به حکومت رسید. فرزند ارشد معز یعنی تمیم بن معز با پدر میانه خوبی نداشت و فرزند دوم معز در زمان پدر از دنیا رفته بود. بنابراین معز، فرزند سوم خود را به عنوان جانشین خود در سال ۳۶۴ ق منصوب کرد. العزیز در همان سال به تخت نشستن خود، جوهر را با سپاهی عظیم راهی دمشق کرد، ولی سپاه فاطمیان به محاصره در آمد و عقب نشست. طرف مقابل آنها قرامطه بحرین به رهبری حسن الاعصم بود. این شکست روحیه جوهر را تضعیف کرد و باعث شد تا سال ۳۸۱ ق که در گذشت، در عزلت زندگی کند. با تضعیف روحیه جوهر، خود العزیز بالله فرماندهی سپاه را به عهده گرفت و به دمشق حمله کرد و پیروز میدان گشت. در این زمان (۳۶۸ - ۳۸۷) همیشه دمشق بین گروههای متخاصم رد و بدل می شد و گاه دست فاطمیان و گاه دست مخالفان - اعم از آل بویه، حمدانیان یا حکومتهای محلی - بود. در دوران عزیز امپراطوری فاطمیان به نهایت وسعت خود رسید و شمال آفریقا، حجاز، یمن و شام را در بر می گرفت و خطبه به نام خلفای فاطمی خوانده می شد. عزیز بعد از مرگ ابن کلس در سال ۳۸۰ ق وزرایی مسیحی مذهب برای اداره امور مالی خود برگزید، ولی هیچ کدام جای ابن کلس مسلمان شده را نگرفت. عزیز در به کارگیری مسیحیان و یهودیان در یک حکومت شیعی از همه پیشتاز بود و حتی زنی مسیحی برای خود انتخاب کرد. در این دوره مسیحیان از آزادی دینی برخوردار بودند که موجب رنجش امرای مسلمان می شد. عزیز راه پدرش را در برپایی عید غدیر و روز عاشورا ادامه داد و دیگران را بر این کار تشویق می کرد. او در سال ۳۸۶ ق بعد از بیست سال حکومت از دنیا رفت و پسرش منصور ملقب به الحاکم بامرالله جانشین وی شد [۶۰].

خلاصه مطالب:

۱- ابو عبدالله شیعی در شمال آفریقا به فعالیت دینی پرداخته و توانست بسیاری از مردم شمال آفریقا را به کیش اسماعیلی در آورد. وی با حضور عبیدالله المهدی در سجلماسه به استقبال وی رفته و او را به عنوان مهدی به مردم معرفی کرد. ولی پس از اندکی به دستور عبیدالله المهدی به قتل رسید.

- ۲- عبیدالله المهدی، خود را مهدی و امام معرفی کرده و باعث افتراق در اردوی اسماعیلیان شده بود. وی خود را از نسل عبدالله افطح معرفی کرده و پسرش را از نسل محمدبن اسماعیل و این چنین باعث سردرگمی اسماعیلیان شده بود.
- ۳- درباره نسب خلفای فاطمی اختلافات فراوانی وجود دارد، ولی نسب شناسان شیعه معتقدند که نسب خلفای فاطمی به محمدبن اسماعیل می رسد.
- ۴- المعزالدین الله، مهمترین خلیفه فاطمی، مصر را فتح کرد و قاهره را احداث نمود و به اصلاحات دینی پرداخت.
- ۵- در زمان خلافت العزیز بالله، وسعت امپراطوری فاطمیان به اوج خود رسیده بود و شام، یمن، عربستان و شمال آفریقا را در برمی گرفت.

پرسش هایی درباره متن:

- ۱- روش تبلیغ ابو عبدالله شیعی در مغرب را بیان کنید.
- ۲- چگونگی رسیدن عبیدالله المهدی به شمال آفریقا را بنویسید.
- ۳- دیدگاه های مختلف در باب نسب خلفای فاطمی را بیان کنید.
- ۴- تأویل ها و توجیهاات عبیدالله المهدی در باب مهدویت محمدبن اسماعیل را بنویسید.
- ۵- اصلاحات دینی المعزالدین الله را تبیین کنید.

منابعی برای مطالعه بیشتر:

- ۱- تاریخ الخلفاء الفاطمیین بالمغرب، داعی ادیس عمادالدین، تصحیح محمد الیعلاوی، دارالغرب الاسلامی، بیروت، ۱۹۸۵ م.
- ۲- اخبار ملوک بنی عبید و سیرتهم، ابو عبدالله محمد الصنهاجی، ترجمه حجت الله جودکی، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۸ ش.
- ۳- افتتاح الدعوة، قاضی نعمان، تحقیق فرحات الدشراوی، شرکه التونسیه، تونس، ۱۹۷۵ م.
- ۴- تاریخ اسماعیلیه، من المغرب الی المشرق، عارف تامر، لندن، ۱۹۹۱ م.

درس پنجم: الحاکم بامر الله، جنجالی ترین خلیفه فاطمی

درس پنجم:

الحاکم بامر الله، جنجالی ترین خلیفه فاطمی:

ابوعلی منصور بن العزیز بالله، متولد ۳۷۵ ق در مصر، در سال ۳۸۶ ق در حالی که فقط یازده سال و شش ماه داشت به خلافت رسید. سیره شخصی او عجیب بود. در مال بخشنده، ولی در عین حال خونریز بود. به دستور او جمع زیادی از بزرگان مملکتی به قتل رسیدند. در اوان حکومتش دستور داد بر تمام اماکن، سب صحابه را بنویسند، ولی بعد از مدتی از سب صحابه جلوگیری کرد و دستور تعزیر کسانی را که به صحابه سب می نمایند، داد. نماز تراویح را منع کرد و دوباره اجازه داد. در دستورهای مجزا کشتن سگها، منع خرید و فروش کشمش، انگور، عسل را فرمان داد که تعجب همه را برانگیخت. سالی به مسیحیان سخت می گرفت و آنان را مجبور به پوشیدن لباس خاص می کرد و در سالی آنان را آزاد گذاشت که کلیسا بسازند و هر لباسی خواستند بپوشند. تنها بیرون می رفت و شبها تا به صبح قدم می زد. نزد قبور می رفت و مردم را از دعا کردن در خطبه ها به جان وی منع می نمود. زنان را از بیرون آمدن منع کرد و از تدریس علم نجوم جلوگیری نمود. به هر حال الحاکم بامر الله سلسله بی پایانی از احکام و فرمان های شگفت انگیز و فوق العاده ای صادر کرد که اغلب آنها در زمانی دیگر به کلی تغییر می کرد. این رفتارها باعث شد که عده ای وی را دیوانه ای دانسته که در رأس حکومت قرار گرفته است، ولی عده ای او را پیشوایی با صفات فوق بشری دانسته و عده ای قائل شدند که در او صفات ربوبی حلول کرده و او خدای مجسم است. این طایفه به درویشان معروف گشتند. در زمان الحاکم بامر الله برخلاف پدرش سخت گیری های زیادی نسبت به اهل کتاب صورت گرفت. بسیاری از کلیساها و صومعه ها ویران شد و اهل کتاب را موظف به رعایت احکام اسلامی نمود. در سال ۴۰۰ هجری فرمان انهدام کلیسای مزار مسیح در بیت المقدس را صادر کرد، که خشم مسیحیان جهان را برانگیخت و باعث شد که مسیحیان اروپا در جنگهای صلیبی از این مسئله به عنوان یک حربه قوی برای تحریک مردم استفاده کنند. او سالها بعد اجازه داد که اهل کتابی که به جبر وارد دین اسلام شده اند به آیین خود باز گردند و بعضی از کلیساها را مرمت کرد.

از کارهای دیگر الحاکم بامر الله تاسیس دارالحکمه در سال ۳۹۵ هجری است. مجالس درس دارالحکمه یکی از پرشکوه ترین حوزه های درسی مصر بود و کتابخانه ای عظیم داشت که برای طالبان علم موقعیت خوبی فراهم ساخته بود. در آن کتابخانه وسایل استنساخ به رایگان در اختیار اهل علم قرار می گرفت.

به هر حال الحاکم بامر الله با بیست و پنج سال حکومت همراه با دستورالعمل های عجیب و غریبش، در بیست و هفتم شوال ۴۱۱ هجری به گردش رفت و هرگز بازنگشت. صنهاجی مطلبی را درباره قتل وی به وسیله مخالفانش بیان می کند

که معلوم نیست صحت داشته باشد. بعد از ناپدید شدن الحاکم بامرالله، یگانه فرزندش در حالی که شانزده سال بیشتر نداشت به تخت نشست و با لقب الظاهر لإعزاز لدین الله ولایت و حاکمیت یافت [۶۱].

پیدایش دروزیان:

به سبب اعمال غیرعادی و دستورالعمل های عجیب و زهدورزی الحاکم بامرالله، عده ای از داعیان دربار، اندیشه های افراطی خویش را درباره الحاکم بامرالله مطرح ساختند. در سال ۴۰۸ ق، سه سال قبل از ناپدید شدن خلیفه فاطمی، حسن بن حیدره الأخرم ادعا کرد که روح الهی در خلیفه حلول کرده است. این دیدگاه در بین داعیان دربار پیچیده و طرفدارانی یافت، ولی داعیان بزرگ قاطعانه به مخالفت برخاسته و وی را به قتل رساندند. بعد از قتل احرم، حمزه بن علی بن احمد رهبری نهضت را به عهده گرفته و شروع به تبلیغ کیش جدید کرد. داعی دیگری که گوی سبقت را در این زمینه از حمزه بن علی ربود، محمد بن اسماعیل درزی بود. او در مسجد قاهره از الوهیت حاکم سخن گفت و باعث شورش مردم علیه خود شد و حاکم وی را طرد کرد. قاضی القضاة فاطمی دستور قتل عام پیروان درزی را صادر کرد. درزی خود با حمایت حاکم به شام گریخت و دیگر وی را نیافتند. حمزه مورد عفو حاکم قرار گرفت و این عفو باعث شد که به اندیشه خود صورت کلامی منظمی ببخشد و رسائل متعددی همچون الغایه و النصیحه، الرضا و التسلیم و الصحبه الکائنه در تایید دیدگاه خود بنویسد. او برخی از داعیان را برای تبلیغ عقاید خود به اطراف فرستاد. این فعالیتها باعث شد که دستگاه خلافت به فکر چاره بیفتد و حمیدالدین کرمانی، متفکر بزرگ اسماعیلیه را که در عراق و ایران به دعوت و تبلیغ مشغول بود، به قاهره فراخواند. او در مصر به مناظره و مباحثه با دروزیان پرداخت و کتابهای متعددی در این زمینه نوشت. او در رسائل مختلف خود در رد دیدگاههای حسن بن حیدره بیان می دارد که حاکم، امام برحق است، ولی هیچ گاه خدا نیست و هر کس این اندیشه را داشته باشد کافر است. زحمات کرمانی باعث کمزنگ شدن دیدگاههای دروزیان در بین مردم شد، ولی نتوانست آن را از بین ببرد. رهبران دروزی با مرگ الحاکم بامرالله اختفا گزیده و فعالیت خود را در شام از سر گرفتند و توانستند در آنجا پیروانی بیابند. در شام فردی به نام المقتنی راه داعیان دروزی را ادامه داد و رسائل گوناگونی در تایید الوهیت حاکم نوشت. بعد از المقتنی - که سال مرگش مشخص نیست - فعالیت از فرقه دروزیان در راه تبلیغ دین شان دیده نشد و اطلاعاتی در این زمینه نداریم. در جنگهای صلیبی، مسیحیان در شام با آنها برخورد داشته و گزارشهایی از آنها داده اند. بعد از جنگهای صلیبی، دروزیان تحت سلطه ممالیک و امپراطوری عثمانی بودند و جنگ و جدالهایی بین آنها بوده است. دروزیان شام در وادی تیم در یک جامعه بسته به زندگی خود ادامه داده و خانواده های آل ارسلان، آل بحر، آل علم الدین و آل جنبلاط از خانواده های معروف آنها هستند. آل جنبلاط امروزه پیشوایی خاندانهای دروزی را به عهده دارد. شیخ مرسل نصر یکی از بزرگان عصر حاضر دروزیان است که فرقه خود را موحدان نامیده و نامیدن پیروان این مذهب را به نام دروزی، توهینی به طرفداران این فرقه می داند. وی دروزیان را موحد دانسته که خدای واحد را پرستش کرده و مباحث حلول لاهوت در ناسوت را تاویل می

نمایند که مورد سوء برداشت واقع شده است. علامه سیدمحمدحسین فضل الله نیز از آنان حمایت کرده و آنان را جزء مسلمانان قلمداد می نماید. دکتر مصطفی رافعی، محمد احمد خطیب، محمد علی زعبی نگاه مثبتی به دروزیان دارند. شیخ الازهر نیز در سال ۱۳۷۹ هجری فتوا به مسلمان بودن دروزیان داد. ابو عزالدین نجلا در کتابی با عنوان تحقیقی جدید در تاریخ، مذهب و جامعه دروزیان زیر نظر ویلفرد مادلونگ و آلبرت حورانی به تاریخ و عقاید دروزیان پرداخته و بخشهای نخستین کتاب را (ص ۳۰ - ۱۱۸) به دولت فاطمیان، نسب آنها و شیوه های دعوت اسماعیلیه اختصاص داده است. در فصلی مفصل به دوران الحاکم بامرالله پرداخته (ص ۱۱۹ - ۱۳۸) و در ادامه اصول دینی و اخلاقی دروزیان (ص ۱۵۷ - ۱۹۴) و تاریخ آنها (ص ۲۰۳ - ۳۳۳) را بررسی کرده است. این کتاب توسط بنیاد پژوهشهای آستان قدس رضوی ترجمه و انتشار یافته است. کتابهای متعدد دیگری نیز درباره دروزیان نوشته شده است که بالغ بر بیست کتاب است. عبدالرحمن بدوی در کتاب تاریخ اندیشه های کلامی در اسلام، فصلی رابه دروزیان (ج ۲، ص ۴۶۳ - ۷۴۵) پرداخته و به تفصیل درباره اعتقادات آنها سخن گفته است. کتاب دیگر تاریخ الدروز فی بیروت، ۱۰۱۷ م - ۱۹۷۵ م است که به صورت مختصر و مفید به تاریخ دروزیه در طول نهصد سال گذشته نظر افکنده است.

اصول دینی دروزیان:

۱- حلول لاهوت در ناسوت: فرقه های اسلامی به دروزیان خرده گرفته و قائلند که ایشان معتقد به حلول روح خدا در جسم الحاکم بامرالله هستند. عبارات کتب مقدس دروز، هیچ کدام از صراحت لازم در این زمینه برخوردار نیستند. در مصحف دروز آمده: «تو کلت علی مولانا الحاکم الاحد الفرد الصمد...». اگر عنوان «حاکم» در عبارت فوق با الحاکم بامرالله، خلیفه فاطمی منطبق باشد، آنان را می توان معتقد به الوهیت الحاکم بامرالله دانست، ولی اگر منظور خدای متعال باشد، فرقی با دیگر مسلمانان ندارند. دکتر سامی مکارم در توجیه حلول لاهوت در ناسوت می نویسد: «لاهورت به هیچ وجه قابل درک نیست و خداوند در ناسوت تجلی نموده تا برای مردم آنس ذهنی حاصل شود و به معرفت او و تقرب به سوی او نایل شوند [۶۲]». دروزیان تجلی خدا را در هفت نفر ثابت می دانند و قائلند خدای متعال ده بار تجلی کرده است. به هر حال کلمات بزرگان دروزیه موهم این است که خداوند در انسانها تجلی می کند و باعث شده که دیگران به آنها خرده بگیرند. علامه فضل الله می گوید: دشواری های فراوانی در فهم عقاید دروزیه است که باعث گرفتاریهای فراوانی برای آنان شده است.

۲- تقمص، تناسخ و حلول: آنان نفس را جاودانه دانسته و قائلند آنچه می میرد پیراهن (جسم) است که وقتی کهنه شد، نفس انسانی به پیراهن دیگر منتقل می شود. اندیشمندان اسلامی از این عبارات، تناسخ را فهمیده اند. دروزیان از لفظ تقمص استفاده کرده و انتقال نفس آدمی به حیوان را ظلم می دانند. آنان معتقدند که ارواح جهانیان ثابت و معین است و ارواح، بی درنگ پس از مرگ به جسم اشخاص دیگر منتقل می شوند. برخی از پژوهشگران عقیده تقمص را

عقیده ای نمادین دانسته که مفاهیم کنایی دارد و بر حقیقتی در عالم واقع استوار نیست. بنابراین روز قیامت در نگاه آنان پایان مرحله تکامل ارواح است. یعنی با فراگیری دین در روز در جهان، قیامت فرا رسیده است.

۳- اعتقاد به حدود خمسه: در نگاه دروزیان پنج حدّ عالم بالا که عبارتند از: عقل کل، نفس کلّی، کلمه، سابق و تالی، در زمین همان حواریون عالی رتبه الحاکم بامرالله هستند. این یارانِ مقرب، تجسد یافته همان پنج اصل عالم علوی (بالا) هستند. اینان عبارتند از: حمزه بن علی، اسماعیل دروزی، ابن وهب، سلامه، مقتنی، پنج داعی معروف دروزی در زمان الحاکم بامرالله که مکتب دروزیه را بنا نهادند. با ناپدید شدن یکایک این افراد، نوشتجات و کتب این افراد، کتب مقدس دروزیان شد و جای آن افراد را گرفت و هر کس که بر این نوشتجات و کتب دسترسی داشته و از عالمان دینی جامعه دروزی محسوب شود، عقال (عاقلان) و عموم مردم دروزی مذهب، جهّال (جاهلان) نامیده شدند. این تقسیم بندی تا به امروز در جامعه دروزی معتبر است [۶۳]. درباره اصول دیگر دروزیان بالاخص اصول اخلاقی دروزیان به کتاب تحقیقی جدید در مذهب دروزیه مراجعه نمایید.

الظاهر لاعزاز دین الله در منصب خلافت:

بعد از ناپدید شدن الحاکم بامرالله و ناامید شدن دستگاه حکومت از پیدا شدن وی، یگانه پسر الحاکم بامرالله، یعنی ابوالحسن علی، با لقب الظاهر لاعزاز دین الله در سن شانزده سالگی بر تخت نشست. در طول دوران خلافت فاطمی، اکثر خلفاء در کودکی، نوجوانی و حداکثر در جوانی به خلافت رسیده اند و این مسئله در امپراطوریهای دیگر نیز تکرار شده است و در بنی عباس، صفویه و عثمانیان نیز شاهد آن هستیم. در زمان الظاهر حکومت عملاً در دست دیگران بود. ابتدا حکومت در دست عمّه الظاهر با نام ستّ الملوک بود و در ادامه در دست وزیر علی بن احمد جرجرائی که به دستور الحاکم بامرالله دستهای او را بریده بودند، بود. در این دوران جنگهایی برای تصرف شام صورت گرفت که در کتب تاریخ آمده است. الظاهر در سن ۳۷ سالگی بر اثر طاعون در گذشت و پسرش ابوتیمم معد بن الظاهر به جای پدر نشست. [۶۴]

مستنصر، خلیفه ای با دوران خلافت طولانی:

ابوتیمم معد فرزند الظاهر در سن هشت سالگی در سال ۴۲۷ هجری با لقب المستنصر بالله به جای پدر نشست. به خاطر خردسالی وی، جرجرائی وزیر دربار همه کاره بود. بعد از مرگ وزیر در سال ۴۳۶ هجری، مادر مستنصر نایب السلطنه گردید و به علت روابط نزدیکش با یهودیان، آنان را به وزارت رسانید. این مسئله باعث هرج و مرج بسیار در کشور شد و در مدت ده سال، چهل وزیر کارها را به دست گرفتند و اکثراً به قتل رسیدند. در این سالها به غیر از هرج و مرج، خشکسالی و قحطی چیز دیگر نصیب مردم مصر نشد. بعد از سال ها گرفتاری، مستنصر از بدر الجمالی، یک سردار

ارمنی در شام، دعوت به همکاری کرد و بدرالجمالی توانست نظم را به مصر بازگرداند و لقب وزیرالسیف و القلم را دریافت نماید و همه کاره مملکت شود.

با آمدن بدرالجمالی چهل سال بی نظمی و شورش تمام شد و در همان زمان قحطی هفت ساله مصر نیز با نزول باران فراوان پایان پذیرفت.[۶۵]

در زمانهای قحطی و هرج و مرج در مصر، سلجوقیان به بغداد در آمدند و سلسله سلجوقیان را در عراق گسترش دادند. در سال ۴۵۰ هجری بساسیری با کمک حامیان خود در مصر، توانست بغداد را فتح کند و در بغداد خطبه به نام خلیفه فاطمی بخواند، ولی به خاطر عدم حمایت فاطمیان این مسئله دوام نیاورد.[۶۶] دوره مستنصر دوران شروع از دست دادن ممالک تحت تصرف فاطمیان است و به تعبیری، شروع دوران نزول فاطمیان می باشد. در این دوره شام و حجاز از اطاعت فاطمیان بیرون رفت، ولی در یمن بعد از یک قرن سکوت اسماعیلیان، حکومت صلیحیون اسماعیلی بر پا شد و توانست قسمتی از یمن را تحت سلطه خود در آورد و خطبه به نام فاطمیان خوانده شود. در گجرات هند نیز فعالیت داعیان اسماعیلی ادامه یافت و باعث شد که تاکنون گجرات هند به عنوان منطقه ای اسماعیلی نشین باقی بماند. در ایران نیز داعیان اسماعیلی مشغول تبلیغ بودند و مناطق محدودی را در تصرف داشتند که با حضور سلجوقیان در پهنای ایران جنگهای شدیدی بین آنها در گرفت[۶۷].

بدرالجمالی در سال ۴۸۷ هـ بعد از بیست سال وزارت از دنیا رفت و پسرش افضل جانشین وی شد. المستنصر بالله بعد از شصت سال خلافت در همان سال و بعد از چند ماه از مرگ بدرالجمالی در گذشت.

مرگ مستنصر باعث انشقاق بزرگ در درون فاطمیان گردید. مستنصر، نزار پسر ارشد خود را به جانشینی خود منصوب کرده بود، ولی افضل که می دانست با آمدن نزار از کار برکنار می شود و یا قدرتش محدود می شود، نقشه ای کشید که باعث ایجاد دو فرقه بزرگ در اسماعیلیه شد. وی به جای نزار پنجاه ساله، کوچکترین فرزند مستنصر را که بیشتر از بیست سال نداشت، نامزد خلافت کرد و با لقب المستعلی بالله بر کرسی خلافت نشاند. عده ای به طرفداری نزار برخاسته و نزاریان نام گرفتند و از فاطمیان بریدند و تعدادی طرفدار خلافت مستعلی گشته و مستعلویان نام گرفتند.

انشقاق بزرگ در خانه فاطمیان (ظهور نزاریان):

افضل بدرالجمالی به خاطر ریاست خود جماعت اسماعیلیه را به دو پیکره تقسیم کرد. او ابوالقاسم احمد جوانترین پسر مستنصر را که به تازگی خواهر افضل را به همسری گرفته بود، به عنوان امام اسماعیلیه مطرح ساخت و از بزرگان کاخ فاطمیان برای وی بیعت گرفت و این چنین در پایتخت فاطمیان خلافت به نام مستعلی زده شد. نزار از بیم جانش از قاهره گریخت و در اسکندریه سر به شورش گذاشت، ولی دستگیر شد و در سال ۴۸۸ هجری به قتل رسید[۶۸]. اسماعیلیان مناطق دیگر دو دسته شدند. اسماعیلیان یمن و هند امامت مستعلی را پذیرفتند، ولی اسماعیلیان ایران به رهبری

حسن صباح آنرا نپذیرفته و روابط خود را با قاهره قطع کردند و این چنین نزاریان شکل گرفتند، که در بخش خود به آن خواهیم پرداخت.

دوران خلافت مستعلی و آمر

دوران مستعلی دوره حضور صلیبیون در فلسطین و شام است. در سال ۴۹۲ هجری جنگجویان صلیبی فلسطین و شام را تصرف کرده و قوای فاطمی را شکست دادند و افضل توانست کاری انجام دهد.

در سال ۴۹۵ هجری مستعلی بعد از هشت سال خلافت که تماماً بازیچه دست افضل بود، در گذشت و پسر پنج ساله مستعلی به نام منصور با لقب الأمر بأحكام الله بر کرسی خلافت نشست. تا زمان قتل افضل در سال ۵۱۵ قمری، آمر هیچ کاره بود و حکومت عملاً در طی بیست سال اول حکومت آمر در دست افضل بود. صنهاجی درباره مرگ افضل می نویسد: «آمر از دخالت‌های بی جای وزیرش در امور مملکتی به تنگ آمده، طرح کشتن او را ریخت. مخصوصاً هنگامی که افضل به مذهب دوازده امامی گرایید و چهار میلاد پیامبر، امام علی، حضرت فاطمه و امام زمان را ملغی کرد... [۶۹]». ولی این سخن صنهاجی نه تنها هیچ مدرک و شاهی ندارد، بلکه شاهد مخالف در متن کتاب ایشان موجود است. زیرا چطور می شود فردی امامی مذهب باشد و اعیاد بزرگان خود را ملغی سازد.

به هر حال بعد از مرگ افضل، آمر حکومت را به دست گرفت و ظلم‌های فراوانی انجام داد. به عنوان نمونه، مسئول امور مالی وی زیر ضربات تازیانه جان سپرد. آمر در سال ۵۲۴ هجری به دست گروهی از فدائیان نزاری بعد از بیست و نه سال خلافت در سنّ سی و چهار سالگی به قتل رسید [۷۰].

شکاف جدید در درون خانه فاطمیان (ظهور طیبیان):

بعد از قتل آمر در سال ۵۲۴ هجری، دربار قاهره اعلام کرد که آمر فرزندی ندارد تا جانشین وی شود و به همین علت پسر عموی آمر، عبدالمجید امام شد. ولی اسماعیلیان یمن دیدگاه رسمی قاهره را نپذیرفته و مدعی شدند که چند ماه پیش از مرگ آمر، فرزند وی به نام طیب به دنیا آمده و آمر در نامه ای به ملکه سیده، رئیس حکومت صلیبیون یمن، تولد طیب در ربیع الثانی ۵۲۴ هجری را خبر داده و عمل بزرگان دربار قاهره صحیح نیست، بلکه طیب امام است و امامت عبدالمجید به خاطر عدم رعایت حق وراثت در امام، مورد پذیرش نیست. با ظهور این بحران، دوباره فاطمیان به دو دسته تقسیم شدند. اکثر بزرگان کاخ قاهره امامت عبدالمجید را پذیرفته و با لقب الحافظ لدین الله با وی بیعت کردند. آنان مدعی نص آمر بر امامت عبدالمجید شده و او را امام برحق فاطمیان و اسماعیلیان دانستند، ولی اسماعیلیان یمن آنرا

پذیرفته و آنرا ساخته حکومت دانستند و این چنین فرقه ای جدید در تاریخ اسماعیلیه با نام طیبیان پدیدار گشت. طیبیان از این به بعد روابط خود را با قاهره قطع کردند و مثل نزاریان مستقلا به راه خود ادامه دادند، که در بخش طیبیان آن را پی می گیریم.[۷۱].

حکومت فاطمیان در سراسیبه سقوط:

با روی کار آمدن حافظ در سال ۵۲۴ هجری خلافت فاطمیان هم از نظر اقتدار دینی و هم از نظر اقتدار سیاسی به مصر و شاید بعضی از اماکن شام محدود شد. دوران حافظ دوران پرتلاطم دعوای خانوادگی است که باعث شد حافظ پسر خود را به قتل برساند. در این زمان وزراء مختلفی قیام کرده و مصر صحنه درگیری های خونین بود، تا اینکه حافظ پس از بیست سال حکومت در سال ۵۴۴ هـ درگذشت. بعد از حافظ، سه خلیفه جوان از خانواده حافظ به قدرت رسیدند. پس از حافظ فرزند هفده ساله او به نام اسماعیل با لقب الظاهر بأمرالله جانشین پدر شد و ابن مصال را وزیر خود نمود، ولی اندکی بعد حاکم اسکندریه به قاهره لشکر کشید و با قتل ابن مصال، خود به زور حکم وزارت را از ظافر اخذ کرد. حاکم اسکندریه در سال ۵۴۸ هـ به قتل رسید و در سال بعد ظافر گرفتار همان توطئه ای شد که برای وزیر خود چیده بود و در سال ۵۴۹ هجری کشته شد. پس از ظافر، فرزند پنج ساله وی، عیسی با لقب الفائر بنصر الله را بر تخت نشانند، ولی وی در سن یازده سالگی در سال ۵۵۵ قمری درگذشت. بعد از وی، پسر عموی فائر با لقب العاضد لدین الله بر مسند خلافت فاطمی نشست. وی که نه سال بیشتر نداشت دست نشانده اطرافیان بود. در ابتدای دوران عاضد قتل و جدال وزراء، حکومت را به ورطه سقوط واقعی کشانده بود. در سال ۵۶۴ نورالدین زنگی، حاکم حکومت محلی زنگیان در شام، شیرکوه، عموی صلاح الدین ایوبی را به همراه صلاح الدین به مصر اعزام کرد و شیرکوه با بیرون راندن صلیبیون که به مصر حمله کرده بودند، وارد قاهره شد و عاضد خلیفه فاطمی در سال ۵۶۴ هجری وی را به وزارت منصوب کرد. شیرکوه در ماه بعد به طور ناگهانی درگذشت و عاضد، صلاح الدین ایوبی، برادرزاده شیرکوه را به وزارت منصوب کرد. صلاح الدین به تشکیل نیروی نظامی قدرتمند پرداخته و قوای فاطمی را از کار برکنار کرد. مجالس درس اسماعیلیان را در الازهر تعطیل کرد. اذان گفتن به روش شیعیان را ممنوع کرد و یکی از علمای اهل سنت را به قاضی القضاتی مصر گماشت و در محرم ۵۶۷ هجری دستور داد که در خطبه نماز جمعه به نام خلیفه وقت عباسیان خطبه بخوانند و چند صباحی بعد عاضد بر اثر بیماری درگذشت. و این چنین فاطمیان و اسماعیلیان حافظی پس از ۲۶۲ سال حکومت بر شمال آفریقا از بین رفت و به تاریخ پیوست. بعد از اتمام خلافت فاطمیان صلاح الدین ایوبی در سال ۵۶۹ اعلام استقلال کرد و سلسله ایوبیان را در مصر بنا نهاد. در پی ایجاد سلسله ایوبیان، اسماعیلیان حافظی مورد آزار و اذیت قرار گرفته و بسیاری به قتل رسیدند. کتب اسماعیلیان به عنوان کتب ضلال از بین رفت. بعد از فروپاشی فاطمیان، در سالهای ۵۷۰، ۶۰۴، ۶۴۵، ۶۶۰، ۶۷۱، ۶۹۷ هجری خبرهایی مبنی بر قتل و اذیت حافظیان گزارش شده است، ولی دیگر در تاریخ یادی از آنان نشده و در قرن هشتم حافظیان از بین رفتند و کم کم حافظیه به همراه فاطمیان به تاریخ پیوست و

جز نام و نشانی از آنان باقی نماند. آنچه از اسماعیلیان باقی ماند، دو فرقه جدا شده از فاطمیان یعنی نزاریان و طیبیان بود که در ایران، یمن و هند به راه خود ادامه داده و اکنون نیز فقط این دو فرقه بریده از فاطمیان باقی مانده اند.

مهمترین منابع درباره فاطمیان

دوره فاطمیان به علت خصلت حکومتداری آن، مثل بقیه حکومتها بیشتر از دوران های دیگر اسماعیلیان در تاریخ انعکاس یافته است. شاید هیچ تاریخ عمومی را نتوان یافت که درباره اسلام بحث کرده باشد، ولی از دوران فاطمیان یادی نکرده باشد. از تاریخ طبری تا الکامل ابن اثیر گرفته همگی به حکومت فاطمیان پرداخته اند، ولی کتابهایی اختصاصی تر به این موضوع پرداخته و از آن بحث کرده اند. از خود اسماعیلیان کتاب افتتاح الدعوه قاضی نعمان درباره نخستین دوره فاطمیان و کتاب عیون الاخبار نوشته داعی یمنی، ادریس قرشی و نیز جدیداً تاریخ الاسماعیلیه و الموسوعه التاريخیه للخلفاء الفاطمیین - اولی در چهار جلد و دومی در ده جلد - دیدگاه رسمی اسماعیلیان نسبت به وقایع خلافت فاطمیان است. اخبار ملوک بنی عبید کتاب مختصری است که در قرن هفتم و دقیقاً پس از فروپاشی فاطمیان و در ابتدای دوره ایوبیان نوشته شده است و منبع خوبی برای وقایع دوران فاطمیان است. قلقشندی در صبح الاعشی، ابن تغری بردی در النجوم الزاهره فی ملوک مصر و القاهره و مقریزی در اتعاض الحنفاء بأخبار الائمه الفاطمیین الخلفاء به طور مفصل و مشروح به اخبار دولت فاطمیان پرداخته و بسیاری از مطالب و اسناد را برای ما حفظ کرده اند. در دو قرن اخیر کتب متعددی درباره فاطمیان نوشته شده است که غالباً از کتب قدیمتر و بالاخص کتبی که نام برده ایم استفاده کرده اند. همچنین در تمام کتاب هایی که پیرامون اسماعیلیه نوشته شده، بخش عظیمی به دوران فاطمیان اختصاص یافته است، که خوانندگان می توانند به این کتب مراجعه نمایند.

خلاصه مطالب:

- ۱- الحاکم بأمراة الله در سال ۳۸۶ هـ به خلافت رسید و أعمال عجیب و غریب آن باعث پیدایش دروزیان بوده وی در سال ۴۱۱ هـ ناپدید گشت و هیچ اثری از وی یافت نشد.
- ۲ - حسن بن حیدر الأخرم و حمزه بن علی و محمد ابن اسماعیل درزی مدعی شدند که روح خداوند در جسم الحاکم بأمراة الله حلول کرده و او خدای متجسد است. این عمل باعث موضع گیری رسمی سازمان دعوت اسماعیلیه شد و حسن بن حیدر به قتل رسید، ولی حمزه بن علی مورد عفو قرار گرفت و به نوشتن و تألیف در این زمینه پرداخت.
- ۳- اصول دینی دروزیان عبارت است از: ۱- حلول لاهوت در ناسوت؛ تقمص یا تناسخ؛ ۳- اعتقاد به حدود خمسه.
- ۴- در زمان مستنصر، خلیفه هشتم فاطمیان، هرج و مرج و فحطی بر مصر مستولی شد و دوران نزول قدرت و اقتدار فاطمیان شروع گردید.

- ۵- با مرگ مستنصر در سال ۴۸۷ هـ بین نزار و افضل بدرالجمالی اختلاف افتاد و افضل توانست برادر کوچک نزار، یعنی مستعلی را به خلافت رساند و این مسئله باعث پیدایش نزاریان گردید.
- ۶- بعد از قتل آمر در سال ۵۲۴ هـ، اسماعیلیه یمن مدعی شدند که طیب فرزند آمر امام است و از حکومت فاطمیان جدا شدند.
- ۷- دربار فاطمیان با خلافت پسر عموی آمر، عبدالمجید موافقت کرده و حافظیان تا آخر حکومت فاطمیان در سال ۵۶۷ هـ حکومت کردند. و با از بین رفتن فاطمیان به دست صلاح الدین ایوبی، آنها نیز از بین رفتند.

پرسش هایی درباره متن:

- ۱- علل پیدایش دروزیان را بیان کنید.
- ۲- اصول دینی دروزیان را بیان و نقد نمایید.
- ۳- به نظر شما، آیا دروزیان مسلمانند؟ علت خویش را بیان کنید.
- ۴- علت ظهور نزاریان را بیان کنید.
- ۵- علت ظهور طیبیان را بیان نمایید.
- ۶- عاقبت فاطمیان و حافظیان را بنویسید.

منابعی برای مطالعه بیشتر:

- ۱- تاریخ الاسماعیلیه (الدوله الفاطمیة) عارف تامر، لندن، ۱۹۹۱ م.
- ۲- الموسوعة التاريخیة للخلفاء الفاطمیین، عارف تامر، ۱۰ جلد، داردمشق و دارالجلیل، ۱۴۰۰ هـ.
- ۳- نزهة المقلتین، ابن طویر، تحقیق ایمن فؤاد سید، فرانتس شتاینر، بیروت، ۱۹۹۲ م. (این کتاب درباره احکام و رسوم خلافت فاطمیان است و دوره اخیر فاطمیان را درک کرده و به تالیف این کتاب پرداخته است).
- ۴- التاريخ الفاطمی السیاسی و الاجتماعی، ابراهیم ایوب، ۲ جلد، الشركة العالمیة للکتاب، بیروت ۱۹۹۷ م.
- ۵- تاریخ الدولة الفاطمیة، دکتر حسن ابراهیم حسن، مکتبه النهضة المصریة، قاهره، ۱۹۵۸ م.
- ۶- فاطمیان در مصر، عبدالله ناصر، پژوهشکده حوزه و دانشگاه، قم، ۱۳۷۹ ش.
- ۷- تاریخ خلفای فاطمی، عبدالرحمن سیف آزاد، دنیای کتاب، تهران، ۱۳۶۸ ش.
- ۸- پژوهشی در یکی از امپراطوری های اسلامی، پل واکر، ترجمه فریدون بدره ای، فرزانه روز، تهران، ۱۳۸۳ ش.
- ۹- عبقریه الفاطمیین، محمد حسن الاعظمی، دار مکتبه الحیاء، قاهره و بیروت، ۱۹۶۰ م.

درس ششم: نزاریان در ایران

درس ششم:

نزاریان در ایران

مقدمه: هنگامی که مستنصر در سال ۴۸۷ هجری از دنیا رفت، افضل وزیر قدرتمند مستنصر که به تازگی به قدرت رسیده بود، توانست با همکاری درباریان، نزار را از حق طبیعی خود محروم سازد و به جای آن برادرش را با لقب مستعلی خلیفه جدید فاطمیان سازد. اسماعیلیان ایران به رهبری حسن صباح امامت مستعلی را نپذیرفته و طرفدار نزار گردیدند و حکومتی متحد، ولی هزار پارچه ایجاد نمودند که توانست نزدیک به دوست سال (از ۴۸۳ هجری تا ۶۵۴ هجری) در مقابل تهاجمات سلجوقیان و مغولان مقاومت کرده و اسماعیلیان ایران و شام را در اندیشه جدید هدایت نماید. اینان در تاریخ به نزاریان معروف گشته و دعوت جدیدی را بنا نهادند.

حسن صباح، مؤسس فرقه نزاریان:

حسن صباح در اواسط قرن پنجم هجری در قم در خانواده ای شیعی به دنیا آمد. بعد از تحصیلات ابتدایی راهی ری، مرکز علمی آن زمان ایران، گردید. در آنجا با امیر ضراب، داعی اسماعیلی در ری، آشنا شد و به کیش اسماعیلیه درآمد. هوش و استعداد حسن صباح باعث شد که ضراب وی را نزد رئیس داعیان منطقه مرکزی ایران، عبدالملک بن عطاش بفرستد. ابن عطاش که به فضل و دانش شهره بود، حسن صباح را به قاهره فرستاد، تا در آنجا تعلیمات اسماعیلیه را از بهترین داعیان مرکز خلافت بیاموزد. در کتاب سرگذشت سیدنا که نوشته نزاریان الموت است، درباره سوگند سه یار دبستانی، یعنی حسن صباح، نظام الملک و عمر خیام مطالبی آمده است، که بیشتر به قصه ها شبیه است و واقعیت خارجی ندارد. حسن صباح بعد از دو سال حضور در اصفهان و شاگردی نزد ابن عطاش در سال ۴۶۹ هجری راهی قاهره شد و در سال ۴۷۱ هجری به قاهره رسید. در قاهره معلوم نیست که چه اتفاقاتی افتاده است، ولی گویا بحث و جدالهایی با بعضی از وزیران دربار داشته است. او در سال ۴۷۳ هجری به ایران بازگشت. او به عنوان داعی اسماعیلی به مناطق مختلفی سفر کرد و به تبلیغ کیش اسماعیلی پرداخت. در حوالی سال ۴۸۰ هجری نواحی دیلم و الموت توجه حسن صباح را به خود جلب کرد و او تمام فعالیت خود را در آن نواحی متمرکز ساخت. حسن صباح با کمک داعیان دیگر توانست تعدادی از افراد قلعه الموت که در دست زیدیان بود به کیش اسماعیلی درآورد. او مخفیانه به قلعه الموت وارد شده و با کمک اسماعیلیان آنجا بدون درگیری قلعه الموت را فتح کرد. قلعه الموت که در سال ۲۴۶ هجری ساخته شده

بود و در سی و پنج کیلومتری شمال شرقی قزوین می باشد، در سال ۴۸۳ هجری به دست اسماعیلیان افتاد و سرآغاز حکومتی طولانی گردید.

حسن صباح به استحکامات قلعه افزوده، راههای منابع آب و کشت آنرا اصلاح کرد. بعد از اتمام مقاوم سازی قلعه و تثبیت خود در آن منطقه، داعیان خود را به اطراف گسیل داشت. در قهستان در جنوب خراسان، حسین قائنی که از طرف حسن صباح مامور تبلیغ کیش اسماعیلی بود، توانست قلعه ای را به نفع اسماعیلیان تصرف کند. با ازدیاد مناطق اسماعیلیان، سلجوقیان که سنیان متعصبی بودند، به این دو قلعه حمله کردند، ولی نتوانستند آنجا را تصرف نمایند. در این زمان روش جدید حسن صباح شروع شد. او به وسیله فدائیان خود اقدام به ترور بزرگان سلجوقی کرد. اولین قتل مهم در سال ۴۸۵ هجری اتفاق افتاد و مقتول کسی جز نظام الملک وزیر مقتدر سلجوقیان و دشمن سرسخت اسماعیلیان نبود. این قتل مثل توپ صدا کرد و همه از حضور اسماعیلیان در قلاع ایران باخبر گشتند. قتلهای دوره حسن صباح را سی و شش عدد ذکر کرده اند،

که همه از بزرگان سیاسی، نظامی و علمی بوده اند. با مرگ ملکشاه حدود ده سال آشوب و کشمکش در دربار سلجوقی و آرامش در قلعه الموت حاکم بود. در این زمان اسماعیلیان از نزاع داخلی سلجوقیان برای تصاحب کرسی ریاست استفاده کافی را برده و نتوانستند در دامغان قلعه ای دیگر را به تصرف خود در آورند [۷۲]. در سال ۴۸۷ هجری المستنصر بالله خلیفه فاطمی از دنیا رفت و بحث بر سر جانشینی وی در درون کاخ فاطمیان در گرفت. حسن صباح که اکنون رئیس داعیان ایران شده بود، از نزار طرفداری کرد و امامت المستعلی بالله را پذیرفت و رابطه خود را با قاهره قطع نمود. حسن صباح نزار را امام نوزدهم اسماعیلیان ایران معرفی کرد و وقتی نزار به قتل رسید، قائل به امام مستور بعد از نزار شد و خود را حجت امام نامید. حسن صباح معتقد بود که داعیان مدافع نزار، فرزند وی را به جای امنی برده و از آن محافظت می نمایند و دوره ستر خیلی زود به پایان خواهد رسید و امام نزاریان ظهور خواهد کرد. در حوالی سال ۵۰۰ هجری دو قلعه لمسر در نزدیکی الموت و قلعه شاهدز در اصفهان نیز به تصرف اسماعیلیان درآمد و قدرت آنان روزافزون شد. در این زمان حسن صباح داعیانی به شام فرستاد و توانست اسماعیلیان شام را که معتقد به امامت نزار بودند با خود همراه سازد و این چنین حکومتی پاره پاره ولی متحد ایجاد کرد. در حمله سلجوقیان به قلعه الموت، هشت سال الموت در محاصره بود، ولی تسلیم نشده با مرگ شاه سلجوقی محاصره برداشته شد. بنابر قولی حسن صباح داعیانی به مصر فرستاد و افضل بن بدرالجمالی که مسبب اصلی محرومیت نزار از حق خود شده بود، به قتل رسانید. حسن صباح با سی و پنج سال رهبری اسماعیلیان نزاری در سال ۵۱۸ هجری از دنیا رفت. حسن صباح زندگی زاهدانه ای داشته است و به شریعت شدیداً پایبند بود. نوشته اند که او هیچ گاه از قلعه الموت خارج نشد و یکی از پسران خود را به جرم خوردن شراب اعدام کرد. او از دانش و علم نیز بهره ای داشت و رساله ای کوچک به نام فصول اربعه نوشته است که شهرستانی خلاصه ای از آن را در ملل و نحل خود آورده است [۷۳]. او در این رساله به نقش امام تاکید فراوان نموده و قائل است که در هر زمان مردم به معلمی احتیاج دارند و رجوع به عقل کافی نیست. او با رد دیدگاه فلاسفه، فقط طریق رجوع به

معلم را پسندیده و آنها را با ائمه خود منطبق دانسته است. به علت تاکید فراوان حسن صباح به تعلیم از امام و معلم، دعوت وی را دعوت جدید نامیدند [۷۴].

الموت بعد از حسن صباح:

بعد از درگذشت حسن صباح، کیا بزرگ امید که مدتی رئیس قلعه لمسر در گیلان بود، به عنوان رئیس دولت نزاری از سوی حسن صباح منصوب شد. وی نیز مدیری مدبر بود و توانست راه حسن صباح را ادامه دهد. در زمان وی دژهای دیگری به تصرف اسماعیلیان درآمد و فعالیت دعوت در ایران، عراق، شام و حتی گرجستان پیگیری شد. جنگها بین سلجوقیان و نزاریان ادامه داشت و هر از چندگاهی یکی از بزرگان سیاسی، نظامی یا علمی به وسیله نزاریان به قتل می رسیدند. در زمان وی، در سال ۵۲۴ هجری الامر باحکام الله خلیفه وقت فاطمیان به وسیله فدائیان نزاری به قتل رسید. آنان همچنین در سال ۵۲۹ هجری مسترشد خلیفه عباسی را نیز به قتل رساندند. مجموع قتل‌های نزاریان در دوره کیا بزرگ دوازده عدد گزارش شده است. به هر حال کیا بزرگ امید بعد از چهارده سال رهبری در سال ۵۳۲ هجری از دنیا رفت و در قلعه الموت در کنار قبر حسن صباح به خاک سپرده شد. بعد از وی، پسرش محمد بن کیا بزرگ امید به جای پدر نشست و از این زمان به بعد بود که حاکمان نزاری به وراثت به حکومت رسیدند. دوران حکومت محمد نیز دوران خوبی برای نزاریان بود و دژهای جدیدی به تصرف نزاریان درآمد. در دوره محمد ترورها نیز ادامه یافت و در سال ۵۳۲ هجری راشد خلیفه عباسی که از خلافت خلع شده و در اصفهان در تبعید به سر می برد، به دست فدائیان نزاری به قتل رسید. فعالیت‌های ضد نزاری سلجوقیان ادامه داشت و هر از چندگاهی بین این دو جنگ‌هایی رخ می داد. محمد بعد از بیست و پنج سال حکومت بر نزاریان در سال ۵۵۷ هجری از دنیا رفت و در الموت به خاک سپرده شد.

نزاریان شام از دوران الموت تا عصر حاضر:

حسن صباح در حدود سالهای ۴۹۵ تا ۵۰۰ هجری داعیانی به شام فرستاده و توانست آنان را با خود همراه سازد، ولی نزاریان شام از انسجام خاصی برخوردار نبودند؛ تا اینکه در حوالی سال ۵۲۰ هجری نزاریان شام قوت گرفته و دژهایی را به تصرف خود درآوردند. یکی از مهمترین این قلعه‌ها، دژ مصیاف بود که در سال ۵۳۵ هجری به تصرف آنان درآمد. مهمترین داعی نزاری شام، راشدالدین سنان نام دارد. سنان در قلعه الموت علم آموخت و در سال ۵۵۷ هجری راهی شام گردید. او در آنجا پس از تحکیم موقعیت خود فدائیان را تربیت کرد که مهمترین کار آنها کشتن بزرگان صلیبی بود. او با این کار وحشت عجیبی در دل صلیبیون مسیحی انداخت. بنابر نقل تواریخ، یکی از مقتولین، رئیس حکومت صلیبیون در اورشلیم بود که در سال ۵۵۸ ق به دست نزاریان به قتل رسید. بعضی این قتل را توطئه پادشاه انگلستان ریچارد اول ملقب به شیردل می دانند که با این کار، هم رئیس حکومت اورشلیم را از جلوی راه خود برداشت و هم نزاریان و مسلمانان را بدنام کرد. به هر حال راشدالدین سنان بعد از سی سال جنگ و صلح با صلیبیون، صلاح الدین

ایوبی و حکومت های محلی در سال ۵۸۹ هجری در قلعه کهف از دنیا رفت. با مرگ وی دوره اوج نزاریان شام نیز به پایان رسید، ولی هیچ گاه از فرمان الموت خارج نگشت. نزاریان شام روابط خود را با ایوبیان حفظ کرده، ولی با فرنگیان در جنگ بودند و در سال ۶۱۰ هجری پسر پادشاه انطاکیه را به قتل رساندند. در بین سالهای ۶۲۰ - ۶۲۴ هجری روابط دوستانه ای با امپراتور آلمان که در آن زمان برای جنگ با مسلمانان به فلسطین آمده بود، برقرار کردند. ابتکار طرح دوستی با امپراتور آلمان بود که شاید از ترس طرح دوستی با نزاریان را فراهم کرد. ولی در سال ۶۳۳ هجری، پاپ گرگوریوس نهم، رهبر مسیحیان کاتولیک جهان، این عمل را تقبیح کرد و باعث افت روابط دوستانه گردید. صلیبیون از رهبران نزاری شام با عنوان شیخ الجبل یاد کرده اند. با فروپاشی دولت نزاریان در ایران به دست مغولان در سال ۶۵۴ هجری، نزاریان شام ضربات روحی شدیدی را متحمل شدند، ولی توانستند موجودیت خود را حفظ کنند. آنان در این زمان طرح دوستی با صلیبیون ریخته، ولی این رابطه کوتاه بود و بیبرس، رئیس دولت ممالیک مصر به شام حمله کرد و توانست از آنان خراج بگیرد و آنها را تحت سلطه خود درآورد. حاکمان ممالیک مصر بعد از چندی اقتدار خود را بر قلاع نزاریان شام افزوده و حتی توانستند در عزل و نصب رهبران اسماعیلیان شام دخالت نمایند. در سال ۶۶۹ هجری دو تن از فدائیان نزاری گرفتار ماموران حاکم مصر شده و اعتراف کردند که مامور قتل بیبرس، حاکم مصر بودند. کشف این توطئه باعث خشم حاکم مصر شد و قلاع اسماعیلیه به محاصره درآمد. نزاریان که اکنون هیچ توانی برای مقابله نداشتند، تسلیم ممالیک شده و قلاع خود را یکی پس از دیگری تسلیم کردند و در سال ۶۷۱ هجری آخرین قلعه نزاریان شام نیز به دست ممالیک افتاد، ولی بیبرس برخلاف مغولان، آنان را از دم تیغ نگذراند و به آنان اجازه داد که در بین مردم زندگی کنند. ابن بطوطه در سیاحت نامه خود متذکر می شود که قلاع اسماعیلیه در شام در سال ۷۲۶ هجری در دست اسماعیلیان است و آنان به صورت نیمه مستقل اداره آنها را در دست دارند. بنابراین نزاریان شام برخلاف نزاریان ایران قتل عام نشده، بلکه به زندگی عادی خود ادامه داده و سنتهای خود را حفظ کردند. نزاریان شام بعد از دوره ممالیک با امپراطوری عثمانی نیز کنار آمده و روابط حسنه ای با آنها داشتند و مالیاتهای خود را به عثمانیان می پرداختند، ولی با نصیریان که همسایه محلی آنان بودند، در گیریهایی داشتند. در درون جامعه نزاری شام هر از چندگاهی در گیریهای خانگی نیز اتفاق می افتاد و باعث تضعیف آنها می شد. به هر حال نزاریان شام در دوره عثمانی به راه خود ادامه داده و قلاع خود را به صورت نیمه مستقل حفظ کردند. بعد از مقام یافتن امام نزاری در هند، روابط نزاریان شام با امام خود رو به ازدیاد گذاشته و امام چهل و هشتم نزاریان در سال ۱۹۵۱ میلادی به شام سفر کرد و از آنجا دیدن نمود و این روابط اکنون نیز ادامه دارد. نزاریان سوریه حدود صد هزار نفر می باشند که در منطقه سلمیه زندگی می کنند و توسط شورایی که به وسیله امامشان انتخاب می شود، اداره می شوند [۷۵].

اعلام قیامت از سوی حسن دوم:

بعد از مرگ محمد بن کیا بزرگ امید، فرزند وی، حسن بن محمد معروف به حسن دوّم، به جای پدر نشست. او متولد سال ۵۲۰ هجری بود و در زمان مرگ پدرش سی و هفت سال داشت و از نظر فضل و علم، علوم زیادی را فراگرفته بود، ولی شدیداً تاویل گرا و باطنی بود. شور جوانی همراه با علم وی باعث شد که در همان زمان پدرش پیروانی بیابد. بنابر نقل مجمع التواریخ حسن مطالب خود را در قالب حکمت ریخته و همیشه با کلمات خطابی نظر عوام را به خود جلب می کرد. این روش وی باعث شد که مردم گمان کنند وی همان امامی است که حسن صباح وعده آنرا داده بود، بنابراین ارادت خود را بیشتر کرده و از وی متابعت می کردند. وی در ابتدای کار زندانیان را آزاد کرد و بعد از دو سال از نشستن بر اریکه قدرت در هفدهم ماه رمضان سال ۵۵۹ نمایندگان تمامی قلاع را فراخوانده و گفت که من حامل پیام جدیدی از امام غایب هستم. امام غایب شریعت و تکلیف را از دوش شما برداشته و شما را به قیامت رسانده است. وی بعد از ایراد خطبه ای عربی، از منبر پایین آمد، نماز عید خواند و دستور داد که در روز ماه رمضان سفره انداخته و همه افطار نمایند و آنرا عید قیامت نام نهاد. از این رو نزاریان شریعت را کنار گذاشته و به همین علت در نزد مسلمانان با عنوان ملحد از آنان یاد شد. بعد از چندی حسن، خود را به عنوان امام مطرح ساخت و گفت که من فرزندی از نسل نزارم و همچون نزار امام هستم. با اعلام قیامت و حضور امام در بین مردم، بار دیگر نزاریان امام خود را در میان خود دیده و از این به بعد از حسن دوم با نام حسن علی ذِکْرِهِ السّلام (بر او درود باد) یاد می کنند. دقیقاً معلوم نیست که نزاریان ایران و شام با این مسئله چگونه برخورد کردند و آیا واقعاً شریعت را کنار نهاده و اباحه گری را پیشه کردند. به سبب زندگی اسماعیلیان در قلاع گزارش دقیقی در این زمینه نداریم. درباره این اتفاق شعری از سوی نزاریان سروده شده است که زبده التواریخ آنرا نقل کرده است.

هنوز یک سال و نیم از اعلام قیامت نگذشته بود که حسن دوم در قلعه لمسر به قتل رسید. شاید کسانی که از این رفتار حسن، ناخشنود بوده و آنرا امام واقعی نمی دانستند به این اقدام دست زده باشند.

بعد از مرگ وی، فرزندش محمد جانشین وی شد و از این پس حاکمان نزاری همان امام حاضر اسماعیلیان نزاری بودند و این چنین از نسل کیا بزرگ امید که نه تنها از نسل پیامبر نبود و هیچ ادعایی هم در این زمینه نداشت، امامان نزاری پدید آمدند. اسماعیلیان نزاری برای تصحیح رابطه حسن دوم با نزار شروع به قصه پردازی کرده و گفتند که چند صباحی پیشتر نسل نزار به قلعه الموت وارد شده و حسن فرزند واقعی محمد نبود. بلکه از نسل نزار است که در وقت حاکمیت آنرا آشکار ساخت. محمد دوم با لقب نورالدین در یک دوره چهل و پنج ساله (۵۶۱ - ۶۰۷ هـ) به منضبط کردن عقاید پدرش پرداخت و بر نقش امام که از سوی حسن صباح و پدرش بر آن تاکید فراوان شده بود، تاکید نمود. او با تعبیرات تاویلی و باطنی نقش امام را آشکار ساختن امور روحانی دانسته که اکنون بالعیان در دست نزاریان بود. بنابراین گاهی که در کتاب روضه التسلیم بیان شده است، مردم جهان سه دسته هستند. عده ای مخالف نزاریان اند - اعم از امامیان یا اهل سنت - این افراد اهل تضاد نام گرفته، زیرا توجه تام به ظاهر داشته و امام دور قیامت را نشناخته اند. اینان اهل دنیا بوده که همیشه با هم در اختلافند.

دسته دوم پیروان امام دور قیامت (قائم) هستند که بهترین اشخاص روی زمین بوده و توانسته اند امام قائم را شناخته و از او تبعیت کنند اینان اهل شرع واقعی هستند زیرا به باطن دین رسیده اند .

دسته سوم اهل عالم عقلانی هستند و وحدت در آنها نمایان گشته، زیرا امام را به حقیقتش شناخته اند. این افراد خواص اطراف امام هستند که باطن روحانی امام را شناخته اند.[۷۶] این تعبیرات و توجیهاات بسیار شبیه افکار غلات امام صادق است که می گفتند: اصل شر، رهبران و رجال فاسد و ظالم اند و اصل خیر، ائمه هستند. اصل دین شناخت اهل دین و رجال اهل باطل است و شریعت را به افراد تغییر کرده، راه اباحه گری را پیشه خود ساختند و این رفتار آنان موجب طرد شدید آنها از سوی ائمه گردید. بنابراین دوره قیامت و لغو شریعت تغایر کامل با اندیشه ائمه شیعی دارد، ائمه ای که مورد پذیرش خود اسماعیلیان نیز هستند. به هر حال محمد در یک دوره طولانی و آرام بعد از چهل و شش سال حکمرانی بر نزاریان جهان در سال ۶۰۷ هجری از دنیا رفت و پسرش به جای وی بر کرسی سلطنت کشور متحد پاره پاره نزاریان نشست.

حسن سوم و بازگشت به اهل سنت:

در طول تاریخ نزاریان قلاع الموت، حسن ها مسئله ساز بوده اند و محمدها پیرو. حسن صباح با رفتارش فرقه ای آفرید؛ حسن دوم با اعلام قیامتش، خود را امام نامید و حسن سوم فرزند محمد بن حسن بن محمد بن کیا بزرگ امید، که با لقب جلال الدین به جای پدر نشسته بود، نظریه اعلام قیامت را مردود دانست و به پیروان خود دستور داد که به شریعت بازگردند، ولی با نهایت تعجب، نه به شریعت اسماعیلیه که در دروه فاطمیان به آن عمل می شد، بلکه به اهل سنت شافعی. نزاریان علت آنرا انزوای شدید نزاریان از سوی مسلمانان دانسته که حسن سوم با این کار می خواست آنها را با عالم اسلام آشتی دهد.

این عمل حسن سوم، بر اساس تقیه، که اسماعیلیان در طول تاریخ از آن استفاده کرده بودند، توجیه گردید. حسن سوم از علمای اهل سنت دعوت کرده تا مذهب شافعی را به پیروان نزاری خود تعلیم داده و کتب ضاله را از کتابخانه های قلاع اسماعیلیان خارج و آن ها را محو گردانند. پیرو حضور علمای شافعی در قلاع در سال ۶۰۸ هجری ناصر خلیفه عباسی فرمانی صادر کرده و فرمانروایی حسن را بر قلاع تایید کرد و این اولین باری بوده که حکومت اسماعیلیان در طول تاریخ به تایید خلفای عباسی رسید، خلفایی که از سوی اهل سنت، مشروعیت حکومت بر کل جهان اسلام را دارا بودند. نزاریان چون حسن را امام معصوم می دانستند و با تقیه آنرا توجیه کرده بودند، به فرامین حسن گردن نهاده و همچون شافعیان به نماز و اعمال عبادی خود پرداختند. شاید کار حسن از سوی نزاریان مورد استقبال قرار گرفته باشد. چون از زمان حسن دوم مسلمانان آنان را به عنوان ملحد شناخته و روابط خود را به آنان قطع کرده بودند. این عمل حسن سوم آزادی رفت و آمد بدون ترس و واهمه را برای نزاریان به ارمغان آورده بود و امنیت کاملی برای آنان فراهم ساخته بود. در این زمان نزاریان در لشکر کشیهای عباسیان شرکت جسته و همکار آنان قلمداد گشتند و وقتی مغولان به شمال

خراسان رسیدند، بسیاری از اندیشمندان و مردم به قلاع اسماعیلیه پناه آوردند. یکی از افراد پناهنده به قلاع اسماعیلیه خواجه نصیرالدین طوسی است که درباره آن در بخش بزرگان اسماعیلیه بحث خواهیم نمود. حسن سوم بعد از یازده سال حکومت در سال ۶۱۸ هجری در گذشت و پسرش محمد سوم به جای پدر به تخت نشست. وی که نه سال بیشتر نداشت با کمک وزیران خود به اداره امور پرداخت و راه پدر را در راه اقرار به شریعت و فقه شافعی ادامه داد. در دوران علاء الدین محمد سوم، ایران مورد تاخت و تاز مغولان قرار گرفت. چنگیزخان در سال ۶۲۴ هجری بعد از فتح خراسان از دنیا رفت. در این دوران محمد سوم پیشنهاد صلح با مغولان را به چنگیزخان و جانشینش داد و گویا در ابتدا قرارداد صلحی میان آنها امضاء شد. اما جانشین چنگیزخان مایل به ادامه صلح نبود و در سال ۶۵۰ هجری هلاکو برادر منگوقا آن، برای فتح مناطق شرقی جهان اسلام روانه ایران شد. در سال ۶۵۱ هجری قلاع خراسان به تصرف مغولان درآمد، ولی بعضی از دژها مثل گردکوه دامغان مقاومت کرده و نگذاشتند مغولان آنها را تصرف نمایند. در سال ۶۵۳ هجری علاء الدین محمد به قتل رسید و خورشاه فرزند محمد جانشین پدر شد. مغولان به خورشاه پیغام داده که شخصاً تسلیم شود و به پیروان خود نیز دستور عدم مقاومت را صادر کند. خورشاه نمی دانست چه کار کند. در سال ۶۵۱ هجری قلعه الموت مورد محاصره مغولان قرار گرفت. به هر حال بعد از مقداری جنگ و خونریزی، خورشاه با مشورت وزیران و مشاورانش در شوال ۶۵۴ هجری تسلیم هلاکو خان شد و او به تمام قلاع نزاریان دستور داد که خود را تسلیم کنند. اکثر قلاع تسلیم شده، ولی بعضی از قلعه ها مثل لمسر و گردکوه تسلیم نشدند.

آخرین قلعه، قلعه گردکوه دامغان بود که بعد از پانزده سال مقاومت به علت احتیاج به غذا و لباس در سال ۶۶۹ هجری تسلیم شدند و این چنین طومار حکومت نزاریان در ایران بسته شد.

مغولان که به خورشاه تضمین داده بودند که کاری به آنها ندارند، در سال ۶۵۵ هجری در راه مغولستان، تمام آنها را به قتل رسانده و هیچ یک از خانواده امام نزاری را باقی نگذاشتند. نزاریان با مرگ امام و خانواده اش و با قتل عام نزاریان قلاع مختلف به محاق رفته و دیگر نامی از آنان تا قرنها نبود و بعضی همچون جوینی می پنداشتند که اسماعیلیان نزاری از صحنه تاریخ محو گشته اند. ولی آنچه آنچنان که گذشت نزاریان شام در جای خود به بقاء خود ادامه دادند و نزاریان ایران قرنها در محافل سری، در حال تقیه به سر بردند. عطاءالملک جوینی که در کنار هلاکو خان هنگام تصرف قلعه الموت حضور داشت، محتویات کتابخانه قلعه الموت را شرح داده و نوشته که چگونه اکثر کتب موجود در کتابخانه الموت به علت مصادیق کتب ضلال طعمه حریق شد. [۷۷]

منابع درباب نزاریان ایران

یکی از قدیمیترین منابع موجود درباره نزاریان ایران کتاب تاریخ جهانگشای جوینی است. وی در کتابخانه قلعه الموت، کتابی به نام تاریخ جیل و دیلم یافته که درباره قلعه الموت بوده است. کتاب دیگری که در آنجا یافت کتابی به نام سرگذشت سیدنا بود که درباره زندگانی حسن صباح و فعالیتهای اوست، که جوینی تقریباً آنرا در کتاب خود نقل

کرده است و بقیه تاریخ نویسان از او نقل کرده اند. جوینی در جلد سوم تاریخ خود، ابتدا به مغولان (از صفحه یک تا صفحه صد و شش) پرداخته و سپس به فتح الموت (ص ۱۰۶ - ۱۴۲) و در ادامه به خلافت فاطمیان (ص ۱۵۷ - ۱۸۲) و ادامه کتاب را به نزاریان ایران اختصاص داده است (ص ۱۸۶ - ۲۸۰). منبع دیگر جامع التواریخ رشید الدین فضل الله است که اطلاعات بیشتری از نزاریان را بیان کرده است و تا حدی بیطرفانه و گاهی با اصلاح مطالب جوینی، به نقل مطالب می پردازد، فرد بعدی ابوالقاسم کاشانی است که نویسنده کتاب زبده التواریخ است. او همچون رشیدالدین فضل الله در خدمت مغولان بوده و در تدوین جامع التواریخ به رشیدالدین کمک کرده است و نکات شایانی در باب اسماعیلیان فاطمی و نزاریان دارد. تاریخ و صاف و الکامل ابن اثیر نیز از مهمترین منابعی هستند که مطالب ذی قیمتی درباره نزاریان دارند.

البته ابن اثیر تا سال ۶۲۸ هجری را گزارش کرده و به دوره اخیر نزاریان نپرداخته است. کتابی که در قرن اخیر درباره نزاریان نوشته شده، کتاب فرقه اسماعیلیه نوشته هاجسن است که توسط فریدون بدره ای ترجمه شده است. این کتاب مفصل ترین کتاب درباره نزاریان در تحقیقات جدید است که پانصد صفحه در باره نزاریان مطلب دارد. در انتهای کتاب رساله هفت باب سیدنا را آورده که متنی است از دوران محمد دوم که به شرح دوران قیامت پرداخته و به توجیه و تاویل اعلام قیامت حسن دوم در سال ۵۵۹ هجری می پردازد. این رساله در حدود سال ۶۰۰ هجری نوشته شده است. این رساله از صفحه ۵۰۷ تا ۵۷۵ کتاب هاجسن را دربردارد. در کتاب اسماعیلیان در تاریخ جمع آوری و ترجمه یعقوب آژند، مقاله ای با عنوان دولت اسماعیلیه (نزاریان ایران) نوشته هاجسن نیز آمده است که خلاصه کتاب هاجسن است. (ص ۳۵۵ - ۳۴۱) برنارد لويس نیز در کتاب تاریخ اسماعیلیان مفصلاً به نزاریان پرداخته (ص ۱۳۷ - ۳۲۰) بخش مستقلی را به نزاریان شام (ص ۲۶۵ - ۲۹۹) اختصاص داده است. ولادیمیرونا محقق روسی نیز کتابی به نام تاریخ اسماعیلیان در ایران در سده های پنجم تا هفتم نوشته که تماماً به نزاریان ایران و شام پرداخته است، که توسط پروین منزوی ترجمه شده است. کتابهای قلاع اسماعیلیه در ایران نوشته منوچهر ستوده و قلاع حشاشین نوشته پیترو ویلی، ترجمه علی محمد ساکنی نیز مطالب سودمندی درباره نزاریان ایران دارند. فرهاد دفتری که محقق امامی مذهب و متخصص مشهور حوزه اسماعیلیان است، به غیر از کتاب تاریخ و عقاید اسماعیلیه و کتاب مختصری در تاریخ اسماعیلیه، کتابی به نام افسانه های حشاشین دارد که به مسئله فدائیان نزاری و روش قتل های نزاریان در دوره حسن صباح، کیا بزرگ امید، فرزندش محمد و نزاریان شام پرداخته است. غریبان خیال می کردند که به این فدائیان حشیش خورانده و این افراد در حالت مستی اقدام به ترور کرده اند. این کتاب تماماً رد و نفی این دیدگاه عوام مردم غرب است.

محمد فاروق فرقانی نیز کتابی به نام تاریخ اسماعیلیان قهستان نوشته و به تفصیل به تاریخ وقایع قلعه های اسماعیلیه در قهستان خراسان پرداخته است.

خلاصه مطالب:

- ۱- حسن صباح نزد بزرگان اسماعیلیه درس خواند و سپس رهسپار قاهره شد و در سال ۴۸۷ هـ به طرفداری از نزار، از خلافت فاطمیان جدا شده و فرقه نزاریه را تأسیس کرد. وی قلعه الموت را تصرف کرده و به عنوان پایگاه دعوت نزاری به فعالیت پرداخت ترورهای حسن صباح در تایخ معروف است. وی در سال ۵۱۸ هـ از دنیا رفت.
- ۲- بعد از حسن صباح، کیابزرگ امید، محمدبن کیابزرگ بر قلاع اسماعیلیه حکومت کردند.
- ۳- نزاریان شام دعوت حسن صباح را پذیرفته و به ترور صلیبیون پرداختند و تاکنون نیز در شام زندگی می کنند.
- ۴- حسن دوّم، فرزند محمدبن کیابزرگ، در سال ۵۵۹ هـ اعلام قیامت نموده و خود را امام نزاریان معرفی کرد. او شریعت را ملغی ساخت و خود را از نسل نزار دانست. وی در سال ۵۶۱ هـ به قتل رسید.
- ۵- حسن سوّم، فرزند محمد بن حسن دوّم، شریعت شافعی را پذیرفته و به اسماعیلیان دستور عمل به فقه شافعی را داد.
- ۶- در سال ۶۵۴ هـ خورشاه، رهبر اسماعیلیان ایران، تسلیم هلاکوخان شده و این چنین حکومت اسماعیلیان نزاری در ایران به پایان رسید.

پرسش هایی درباره متن:

- ۱- زندگانی و فعالیت های حسن صباح را در تاسیس فرقه نزاریه را شرح دهید.
- ۲- اوضاع الموت بعد از حسن صباح چگونه بود؟ آن را بیان کنید.
- ۳- درباره فعالیت های نزاریان شام و رابطه آن ها با صلیبیون توضیح دهید.
- ۴- اعلام قیامت حسن دوّم را بیان کنید.
- ۵- علت بازگشت حسن سوّم به سمت اهل سنت چه بود؟ آنرا بیان کنید.
- ۶- عاقبت نزاریان ایران چه بود؟ آنرا شرح دهید.

منابعی برای مطالعه بیشتر:

- ۱- تاریخ الاسلامیه، (الدوله النزاریّه)، عارف تامر، لندن، ۱۹۹۱ م.
- ۲- زبده التواریخ، کاشانی، تصحیح محمد تقی دانش پژوه، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، ۱۳۶۶ ش.
- ۳- مجمع التواریخ السلطانیه، حافظ ابرو، به اهتمام مدرسی زنجانی، انتشارات اطلاعات، تهران، ۱۳۶۴ ش.
- ۴- آل - موت أو ایدلوجیا الارهاب الدینی، دکتر عبد الکریم حسن و دکتر سمیره بن عمّو، الموسسه الجامعیّه للدراسات و النشر، بیروت، ۱۴۱۲ هـ
- ۵- قلعه الموت، عمر ابوالنصر، بیروت، ۱۹۷۰ م.

درس هفتم: نزاریان پس از مغول

درس هفتم:

نزاریان پس از مغول

حمله مغول به ایران باعث ویرانی و خونریزی شدیدی گردید، ولی اسماعیلیان نزاری صدمات سخت تری را متحمل شدند. بنابه نقل جوینی فقط در قهستان دوازده هزار مرد را قتل عام کردند و زنان و کودکان نزاری در بازار خراسان فروخته شدند. خورشاه با نه نفر از همراهان خود در شمال غرب مغولستان به قتل رسیدند و خانواده وی که به قزوین تبعید شده بودند، مدتی بعد کشته شدند. این درنده خوبی مغولان تمدن اسلامی را ویران ساخت و دیگر نتوانست جهان اسلام عظمت سابق خود را باز یابد. مغولان در سال ۶۵۶ ق بغداد را تسخیر کردند و کشتار فجیعی راه انداخته، خلیفه مستعصم را با اینکه امان داده بودند، کشتند و به حکومت عباسیان پایان دادند. سپس متوجه سوریه شدند، ولی در نبرد عین جالوت در فلسطین به دست سپاهیان مملوک مصر شکست خوردند و فتوحات مغولان در آنجا متوقف گردید. ابن طاووس در زمان فتح بغداد به وسیله مغولان در بغداد بوده و آنرا شبی ترسناک معرفی می کند. [۷۸]

جوینی گزارش می دهد که پس از فتح قلاع نزاریان و قتل عام آنها نشانی از آنها بر جای نماند و جز افسانه ای در زبان ها و خبری در جهان باقی نماند، ولی برخلاف گزارش های تاریخ نویسان، جامعه اسماعیلیان نزاری در ایران کاملاً از بین نرفت و آنان را به تقیه ای شدید واداشت. چند قرن بعد از سقوط الموت، طولانی ترین مرحله مبهم و تاریک تاریخ نزاریان را تشکیل می دهد. چند سده ی بعد از قتل عام نزاریان تاریک ترین دوران تاریخ نزاریان است و هیچ اطلاعاتی در این زمینه وجود ندارد. بنابر نظر تاریخی تمام خانواده امام نزاری از بین رفته و از دم تیغ گذشتند، ولی خود نزاریان قائلند عده ای از دعوات نزاری، محمد فرزند خورشاه را به محل امنی منتقل کرده و پس از آن او را به آذربایجان بردند. اسماعیلیان نزاری به مدت دو قرن هیچ اطلاعی از امام یا امامان خود نداشتند و این یکی دیگر از ادوار ستر اسماعیلیان است. بعضی از محققان قائلند که در این دوران، نزاریان در حالت تقیه خود را به جامعه صوفیان، شیعیان اثنی عشری و حتی اهل سنت و هندوان در آوردند [۷۹]، ولی برای این تحلیلها شواهد کافی و وافی وجود ندارد. آنچه مسلم است نزاریان در شمال ایران و قهستان باقی مانده و عده ای به کشورهای دیگر مهاجرت کردند. بنابر نقل خود نزاریان امام آنها محمد با لقب شمس الدین در سال ۶۵۵ ق به امامت رسید و گاهی آنرا همان شمس تبریزی مرشد و رهبر معنوی مولانا می دانند که این مطلب افسانه ای بیش نیست. زیرا امام نزاریان - اگر وجود خارجی داشته باشد - از نظر

سن کوچکتر از خود مولانا است. زیرا مولانا متوفای ۶۷۲ ق است و سالها پیش با شمس تبریزی ملاقات داشته است. شاید زمانی که هنوز محمد بن خورشاه به دنیا نیامده بود.

فرقه قاسم شاهی و محمد شاهی:

گویا شمس الدین محمد بن خورشاه در سال ۷۱۰ ق از دنیا رفته و بر سر جانشین وی اختلافاتی در گرفته است. عارف تامر که خود یک اسماعیلی نزاری است، در مقاله «فروع الشجره الاسماعیلیه الامامیه» [۸۰] به سلسله امامان نزاری بعد از الموت پرداخته و می گوید: «محمد شمس الدین در سال ۶۴۳ ق در آذربایجان به دنیا آمد و در قونیه از دنیا رفت و بعد از وی پسرش مؤمن شاه که در سال ۷۱۱ ق به دنیا آمده بود، جانشین وی شد و در سال ۷۳۸ هـ در شیراز از دنیا رفت...» [۸۱] ولی نزاریان فعلی قائلند که بعد از شمس الدین محمد، قاسم شاه که در سال ۷۰۱ در تبریز به دنیا آمده بود، امام شد و در سال ۷۷۱ ق در قاسم آباد از دنیا رفت. [۸۲]

در اینجا نیز نزاریان به دو فرقه محمدشاهی و قاسم شاهی تقسیم شدند. فرهاد دفتری قائل است که آثار قاسم شاهی (نزاریان فعلی) هیچ اشاره ای به این انشقاق نکرده اند، ولی آثار محمدشاهی به این اختلاف اشاره کرده و آن را به بلندپروازی های قاسم نسبت می دهند. گویا محمدشاهیان در ابتداء در اکثریت بوده و مقرشان در هند بوده است. بنابر نقل منابع نزاریان، شاه طاهر حسینی دکنی به عنوان سی و یکمین امام محمدشاهی به امامت رسید و به خاطر فضلش مورد توجه همگان بود. شاه اسماعیل صفوی وی را به ایران دعوت کرد و در کاشان به تدریس پرداخت، ولی به خاطر مسائل سیاسی - مذهبی و ترس از جانش به هند بازگشت. در آنجا به تبلیغ مذهب شیعه اثنی عشری پرداخته و توانست سلطان احمدنگر را به تشیع در آورد. اسماعیلیان این عمل شاه طاهر را از روی تقیه می دانند و آن را توجیه می کنند، ولی علمای امامیه وی را یکی از علمای شیعه اثنی عشری دانسته که به عرفان و تصوف تمایل داشته است، ولی گویا در همان زمان نیز به اسماعیلیه متهم بوده است. [۸۳] شاه طاهر در سال ۹۴۴ ق برهان نظام شاه، رئیس مملکت نظام شاهی را به شیعه اثنی عشریه وارد ساخته و باعث خرسندی شیعیان ایران گشت. شاه طاهر در سال ۹۵۲ ق درگذشت. بعد از وی فرزندش شاه حیدر جانشین پدر شد و این جانشینی تا سال ۱۲۱۰ ق در احمدنگر ادامه یافت، ولی به خاطر قطع نسل امامان محمدشاهی، در سال ۱۲۱۰ ق، بعد از صد سال سرگردانی عده ای در سال ۱۳۰۴ هـ به نزاریان قاسم شاهی پیوستند و امامان قاسم شاهی را پذیرفتند، ولی اکثریت آنان به آغوش شیعه اثنی عشری آمده و به این کیش پیوستند. هنوز در شام عده ای پیرو فرقه محمدشاهی هستند و در فقه پیرو مذهب شافعی هستند. عارف تامر نویسنده سوری اسماعیلی مذهب، یکی از آنان است که چندی قبل از دنیا رفت. [۸۴]

دوره انجمنان در تاریخ نزاریان ایران:

از امامان قاسم شاهی اطلاعات چندانی در دست نیست. فقط می دانیم بعد از دو قرن سکوت، عده ای در انجدان در نزدیکی محلات ادعای امامت نزاریان قاسم شاهی کرده و خود را امام نزاریان معرفی کردند. در حوالی سالهای ۸۷۰ تا ۸۸۰ ق در انجدان - محلی در بین قم و محلات - امامان نزاری خود را به پیروان خویش معرفی کرده و به آنان نزدیک شدند. اکنون مقابر برخی از این افراد در انجدان موجود است و مردم دهکده انجدان آنها را شیعه اثنی عشری می دانند. از آثار خیرخواه هراتی (م ۹۶۰ ق) به دست می آید که وی با امامان نزاری خود در انجدان تماس داشته و داعیان دیگری نیز به آنجا می آمدند. این نکته تاریخی نشان می دهد که در قرن دهم فعالیت جدید امامان نزاری از سر گرفته شده و داعیانی را به اطراف گسیل داشته اند. این افراد بیشتر در سلک صوفی و با نامهای شاه و پیر فعالیت می کردند [۸۵]. در این دوران از مفاهیم و معتقدات اعلام قیامت حسن دوم پیروی می شد و از گرایش به اهل سنت یا عمل به شریعت فاطمیان خبری نبود. در دوره صفویه امامان نزاری خود را به عنوان شیعیان اثنی عشری نمایانده و یا شاید واقعاً اثنی عشری بودند. شاه خلیل الله امام سی و هفتم نزاریان قاسم شاهی روابط نزدیکی با شاه عباس صفوی داشت که در سال ۱۰۴۳ ق از دنیا رفت و سلسله امامت ادامه داشت تا اینکه نزار در دوران امامت خود (۱۰۹۰-۱۱۳۴ ق) مقرر خود را به کهک کرمان بُرد و سپس به بابک رفتند.

در زمان حسن علی، چهل و دومین امام نزاری قاسم شاهی، روابط امام نزاری با حاکمان وقت کرمان بسیار حسنه بود و باعث شد که ابوالحسن علی، چهل و چهارمین امام نزاری از سوی کریم خان زند به ولایت کرمان منصوب شود. وی حاکم کرمان بود که سلسله قاجاریه در تهران حکومت را به دست گرفت. وی در سال ۱۲۰۶ ق درگذشت و پسرش شاه خلیل الله سوم امام شد و به خاطر ناآرامی اوضاع به یزد رفت و در آنجا درگذشت.

آقاخان ها:

بعد از مرگ شاه خلیل الله، پسرش حسن علی شاه امام چهل و ششم نزاریان گردید. وی با مست علیشاه رئیس و قطب طریقه نعمت الهی روابط نزدیک برقرار کرد. به خاطر روابط وی با قاجار، فتحعلی شاه دختر خود سرور جهان خانم را به همسری وی در آورد و لقب افتخاری آقاخان را به وی عطا کرد و از این پس به آقاخان محلاتی معروف شدند. بعد از فتحعلی شاه، محمدشاه وی را به حکومت کرمان گماشت و آقاخان از خود لیاقت نشان داده و نظم و آرامش خوبی به منطقه کرمان داد، ولی خیلی زود معزول شد. عزل وی باعث طغیان آقاخان بر علیه قاجار شد و در جنگی که بین نیروهای آقاخان و قاجار در گرفت، آقاخان شکست خورد و در سال ۱۲۵۷ ق به افغانستان گریخت و از این زمان روابط اسماعیلیان نزاری با انگلستان شروع می شود. در سال ۱۲۵۷ ق افغانستان به تصرف بریتانیا درآمده بود و روابط نزدیکی بین فرمانده نظامی انگلیس و آقاخان برقرار شد. با شکست انگلستان در افغانستان، آقاخان به هند رفت. فرمانده نظامی انگلستان در هند به خاطر خدمات آقاخان به بریتانیا، حق سالانه برای وی مقرر نمود. آقاخان در قیام

عمومی مسلمانان هند در سال ۱۲۷۴ ق / ۱۸۵۷ م بر علیه بریتانیا، در کنار انگلستان قرار گرفت و یاریگر دشمن مسلمانان هند بود. در آنجا به کمک نیروهای انگلیسی موقعیت خود را در میان نزاریان هند مستحکم کرد و در بمبئی اقامت دائم گزید. وی در دعوایی با کمک انگلیس توانست کسانی که امامت وی را نمی پذیرند، طرد کرده و دادگاه، آقاخان را وارث قانونی امامان الموت شناخت. آقاخان بعد از حکم دادگاه به سازمان دهی اسماعیلیان نزاری پرداخت و به عنوان امام چهل و ششم نزاریان بعد از شصت و چهار سال امامت در سال ۱۲۹۸ از دنیا رفت. بعد از وی آقا علی شاه بزرگترین پسر آقاخان جانشین پدر شد، ولی به خاطر بیماری ذات الریه در سال ۱۳۰۲ ق از دنیا رفت و در نجف به خاک سپرده شد. یگانه پسر وی، محمدشاه با لقب آقاخان سوم و امام چهل و هشتم اسماعیلیه در سن هشت سالگی جانشین پدر شد. او تحت سرپرستی مادر و عمویش بزرگ شد و در سن ۲۱ سالگی به اروپا رفت. روابط وی با انگلیس بسیار حسنه بود و در این راه القاب و نشانه های متعددی از انگلستان به خاطر همکاری با بریتانیای کبیر دریافت نمود. او در طول مدت امامت طولانی اش کوشید هویت نزاریان را از اثنی عشریان و اهل سنت در تمام کشورهای که اسماعیلیان در آنجا زندگی می کردند، مشخص سازد. بنابراین در سال ۱۹۰۵ م قوانینی را برای هر جامعه اسماعیلی تعیین کرد و شورایی را موظف ساخت که آن قوانین را اجرا نمایند. مهمترین این قوانین توجه به آداب و رسومی بود که نزاریان را از دیگر گروهها متمایز می ساخت. تمام نزاریان باید سندی که معتقدات نزاری را مشخص می کرد، امضاء کرده و آقاخان سوم را به عنوان امام حاضر خود بپذیرند. وی به پیروان نزاری خود دستور داد که از حالت تقیه خارج شده و خود را اسماعیلی نزاری معرفی نمایند

وی در تغییر روش تعلیم و تعلم در هند اقداماتی انجام داد و کالج علیگره را به دانشگاه تبدیل کرد. او در تأسیس حزب مسلم لیک نقش داشته و در سال ۱۹۳۷ م ریاست جامعه ملل در ژنو را با چراغ سبز انگلستان به عهده گرفت. وی تحت تأثیر افکار و منش غربیان قرار گرفته و خود و خانواده اش را از حالت شرقی بودن بیرون آورده و مقرر همیشگی خود را به لندن منتقل نمود. امامان نزاری که حالت اعلام قیامت و ملغی بودن شریعت را ادامه داده بودند، اکنون برای همراهی با غربیان کمترین مشکل را داشته و خود آقاخان سوم مقید به شریعت اسلامی نبوده و خود را موظف به رعایت آن نمی دانست. وی به علت همراهی بیشتر با غرب بر مفاهیم معنوی کلی تأکید بیشتر کرده و توجه به شریعت و فقه را لازم نمی دانست. در زمان وی عده ای از نزاریان هند به اثنی عشری تغییر کیش داده و خود را ملزم به اطاعت از عدم تقید امام غرب منش خود ندیدند. وی با کمک انگلستان به کارهای اقتصادی زیادی دست زد. در آن زمان مبلغ اسماعیلیان نزاری در ایران محمد بن زین العابدین فدایی خراسانی بود که کتابی به نام تاریخ اسماعیلیه یا هدیة المؤمنین الطالبین، در تأیید امامت قدیسانه آقاخانها نوشته است و در آن کرامتهایی را به فردی که هیچ مقید به شریعت نیست، نسبت می دهد. این کتاب توسط الکساندر سیمینوف تصحیح و در سال ۱۳۶۲ ش در انتشارات اساطیر تهران به چاپ رسیده است.

آقاخان سوم بعد از هفتاد و دو سال امامت در سال ۱۳۷۶ ق / ۱۹۷۵ م در ویلای خود در ژنو وفات یافت و در مصر مدفون شد. وی با یک زن شرقی و سه زن غربی ازدواج کرد و از ترزا یکی از همسرانش، پسری به نام علی به دنیا آورد.

علی خان که اهل گردش و خوشگذرانی بود، نتوانست جای پدر را بگیرد و آقاخان سوم، پسر علی خان با نام کریم را به عنوان امام چهل و نهم نزاریان به جهانیان معرفی کرد. وی با لقب آقاخان چهارم در سن نوزده سالگی در سال ۱۹۵۷ م به امامت رسید. وی که لیسانس تاریخ اسلام از دانشگاه هاروارد دارد، کارهای پدربزرگش را پی گرفت و همان منش اباحه گری اجدادش را ادامه داد. وی در موارد متعدد از جوامع اسماعیلی نزاری دیدن کرده و به ارتقاء فرهنگ و اقتصاد آنها کمک کرده است. بعد از اشغال افغانستان در سال ۲۰۰۲ م توسط آمریکا آقاخان چهارم از آنجا دیدن کرد و در فعالیتهای اقتصادی آنجا شرکت نمود. او در سال ۱۹۸۶ م «قانون اساسی اسماعیلیان نزاری» را نوشته و برای تمام نزاریان فرستاد. مهمترین دیدگاه در این قانون تأکید بر تعلیم امام است. او شبکه ای را برای توسعه مسائل اجتماعی به نام شبکه توسعه آقاخان (AKDN) تأسیس کرده و به بهداشت، آموزش و پرورش، مسکن و توسعه ارتباطات می پردازد. وی در سال ۱۹۷۷ م / ۱۳۵۶ ش مؤسسه مطالعات اسماعیلیه لندن را تأسیس کرده و از محققان بنام اروپا و غیر اروپا دعوت به عمل آورده است. در این مؤسسه نشر تعالیم شیعی و اسماعیلی مد نظر است. از بهترین کتابهایی که این مؤسسه به چاپ آن اقدام کرده می توان از: اسماعیلیان پس از مغول نوشته نادیا ابوجمال، ابویعقوب سجستانی، نوشته پل واکر، حمیدالدین کرمانی، نوشته پل واکر، تصحیح باب الشیطان از کتاب الشجره ابوتمام، تحقیق مادلونگ و واکر، ترجمه بعضی از کتب اسماعیلیه مثل گشایش و رهایش، ترجمه کتاب منشور عقاید امامیه از آیت الله جعفر سبحانی و چند کتاب دیگر، نام برد. آقاخان چهارم در سال ۱۹۸۵ م دانشگاهی در کراچی پاکستان تأسیس کرد. وی همچنین هر ساله جایزه ای به بهترین معماری اسلامی اهدا می کند. وی اکنون - در سال ۲۰۰۵ م / ۱۳۸۴ ش / ۱۴۲۶ ق - چهل و هشت سال است که امامت اسماعیلیان نزاری را بر عهده دارد و همچون غربیان یا بهتر بگوییم مسلمانان سکولار به زندگی خود ادامه می دهد و جوانان اسماعیلی را تشویق می کند که به این سبک روی آورده و در فضای معنوی معتدل به صورت سکولار زندگی نمایند. او اکنون شصت و هشت سال دارد و در انگلستان زندگی می کند. درباره آقاخان ها کتب متعددی نوشته شده است، که سبک زندگی آنها را به خوبی روشن می سازد. یکی از آنها با نام آقاخان ها از ماهر بوس است که به وسیله محمود هاتف ترجمه و در انتشارات کتاب سرا به چاپ رسیده است. کتاب دیگر با عنوان «Agakhan III» (آقاخان سوم) در دو جلد قطور (حدود هزار و پانصد صفحه) به فعالیتهای آقاخان سوم در طول هفتاد و دو سال امامتش پرداخته است. [۸۶]

خوجه های هند:

خوجه ها نام طایفه ای از مسلمین هند هستند که در پنجاب، سند و به صورت پراکنده در جاهای دیگر زندگی می کنند. گویا اولین فردی که نام خوجه را به این طایفه داده، یکی از داعیان نزاری در حدود قرن هشتم است. خوجه از کلمه فارسی خواجه به معنای ارباب گرفته شده است. این افراد غالباً به تجارت مشغولند و دارای آداب و رسوم هندی هستند. اکثر خوجه ها، نزاری بوده و عده ای نیز شیعه اثنی عشری یا سنی هستند که غالباً از نزاری به کیش های دیگر

در آمده اند. خوجه های پنجاب رهبر اولیه خود را سید صدرالدین دانسته که در قرن هشتم به میان آنها آمده و مفاهیم اسماعیلی نزاری را در قالب مفاهیم هندی به آنان عرضه نمود. عده ای از خوجه های هند به آفریقا، بالاخص زنگبار و سواحل شرقی آفریقا مهاجرت کرده و کیش نزاری را در آنجا تبلیغ کرده اند. خوجه های بمبئی با آقاخان در تماس بوده، ولی آداب و رسومشان شبیه هندیان است. شکافهای زیادی در خوجه ها در طول قرون گذشته به وجود آمده که در کتب مربوطه مذکور است و در دوران آقاخان اول نیز بر سر دادن عُشریه (یک دهم مال) دعوایی با آقاخان در گرفت که با کمک انگلیس آقاخان موفق شد به عنوان رهبر معنوی خوجه های نزاری خود را تثبیت کند.

به هر حال خوجه ها به عنوان طرفداران امامان نزاری (آقاخان ها) معروف هستند و اکنون نیز پیرو آقاخان چهارم

هستند. [۸۷]

تعداد نزاریان دقیقاً مشخص نیست. گفته شده در تاجیکستان دویست هزار نفر، سوریه صد هزار نفر، پاکستان پنجاه هزار نفر، افغانستان ۳٪، ایران سی هزار نفر، دهها هزار نفر در غرب، صدها هزار نفر در هند و غرب آفریقا و تعدادی در یمن زندگی می کنند. گویند نزاریان اکثریت اسماعیلیان را دارا هستند. از طرف دیگر تعداد طیبیان هشتصد هزار نفر تخمین زده شده است. بنابراین تعداد نزاریان باید بالای یک میلیون باشد. بعضی اوقات تعداد نزاریان از ۴-۳ میلیون نفر تا ۲۰ میلیون نفر شنیده می شود که معلوم نیست چقدر صحت داشته باشد.

خلاصه مطالب

۱- بعد از تسلیم شدن خورشاه، رهبر نزاریان، بسیاری از نزاریان قتل عام شده، ولی از بین نرفتند. بلکه مخفیانه و در تقیه به زندگی خود ادامه دادند.

۲- در این دوران بین قاسم و محمد نزار در گرفته و دو فرقه محمد شاهی و قاسم شاهی به وجود آمد. فرقه محمد شاهی در سال ۱۲۱۰ ق، با قطع نسل امامان خود به آغوش شیعه اثناعشری آمده و یا به قاسم شاهیان پناه بردند. اکنون تعداد کمی از آن ها در شام زندگی می کنند.

۳- امامان قاسم شاهی در انجدان به فعالیت مخفی خود ادامه داده و با طریقه شاه نعمت اللهی روابط نزدیکی برقرار کردند. با ازدواج امام چهل و ششم نزاریان با دختر فتحعلی شاه، امام نزاریان لقب آقاخان دریافت کرد.

۴- در پی درگیری آقاخان اول با قاجاریه، وی به هندوستان گریخته و با انگلستان روابط حسنه ایجاد کرد، که هنوز این روابط ادامه دارد.

۵- اکنون آقاخان چهارم، به عنوان امام چهل و نهم نزاریان اسماعیلی در لندن زندگی کرده و روش سکولار در پیش گرفته است.

پرسش هایی درباره متن:

- ۱- نحوه زندگی و فعالیت نزاریان، پس از حمله مغول را شرح دهید.
- ۲- علت پیدایش فرقه محمد شاهی و قاسم شاهی چه بود؟ آن را بیان کنید.
- ۳- آقاخان ها چه کسانی بوده و روشی زندگی آن ها چگونه است.
- ۴- خوجه های هند چه کسانی بوده و روابط آن ها اسماعیلیان را بیان کنید.

منابعی برای مطالعه بیشتر:

- ۱- اسماعیلیان پس از مغول، نادیا ابوجمال، ترجمه دکتر محمود رفیعی انتشارات هیرمند، تهران، ۱۳۸۲ش.
- ۲- تاریخ و عقاید اسماعیلیه، فرهاد دفتری، ترجمه فریدون بدره ای، ص ۴۹۷ - ۶۲۵.
- ۳- آقاخان ها، ماهر بوس، ترجمه محمود هاتف، انتشارات کتاب سرا، تهران، ۱۳۷۶ش.
- ۴- تاریخ و عقاید فرقه آقاخانیه، شیخ محمد کریم فقیدی نیشابوری، تنظیم حسین حسینی بیرجندی، چاپخانه پاسدار اسلام، قم، ۱۳۷۷ ش.
- ۵- تاریخ و عقاید اسماعیلیه آقاخانیه، میثم تارم، مرکز کرمان شناسی، کرمان، ۱۳۸۱ش.
- ۶- Aga Khan III, Aziz, London, 1998.

درس هشتم: ظهور مستعلویان و طیبیان

درس هشتم:

ظهور مستعلویان و طیبیان

بعد از مرگ مستنصر در سال ۴۸۷ ق، افضل بن بدر الجمالی به امامت مستعلی متمایل شده و وی را به عنوان امام و خلیفه مطرح کرد. در دروس پیش گفتیم که نزاریان از فاطمیان جدا شده و راه خود را رفتند، ولی اکثریت اسماعیلیان به امامت مستعلی پایبند مانده و وی را به عنوان امام پذیرفتند. از این تاریخ تا قتل آمر در سال ۵۲۴ ق به دوران مستعلوی معروف است. بعد از قتل آمر در سال ۵۲۴ ق به دست فدائیان نزاری انشقاق طیبی - حافظی در درون اسماعیلیه حاصل می گردد.

در سال ۴۲۹ ق علی بن محمد صلیحی، رهبر دعوت در یمن توانست سلسله صلیحیون را تأسیس کند که چون از فاطمیان تبعیت می کردند، دست نشانده آنها بودند. بعد از علی صلیحی، پسرش مکرم احمد جانشین پدر شد. همسر وی سیده حره دختر احمد صلیحی، زنی زیرک و کاردان بود و به او ملکه سیده می گفتند. به علت بعضی از مشاوری های این زن، اکثر نواحی یمن به دست صلیحیون افتاده بود و به همین خاطر شهر عدن جزئی از مهریه وی بود. مکرم در سال ۴۷۷ ق از دنیا رفت و حکومت صلیحیون به دست ملکه سیده افتاد. در سال ۴۸۷ ق، وی به خاطر روابط دوستانه اش با قاهره، از مستعلی طرفداری کرد و چون اسماعیلیان هند نیز از یمن تبعیت می کردند، امامت مستعلی را پذیرفتند. در این دوران یحیی بن لمک (م ۵۲۰) داعی یمن بود. در سال ۵۲۴ ق که آمر کشته شد، ملکه سیده ادعا کرد که آمر در نامه ای به وی تولد طیب فرزند خود را به تاریخ ربیع الثانی ۵۲۴ هجری خبر داده است و طیب در زمان مرگ پدر حدود شش ماه داشته است. بنابراین ادعای پسر عموی آمر، عبدالمجید مبنی بر قطع نسل امامان فاطمی صحیح نبوده و طیب امام برحق است و عبدالمجید که با لقب الحافظ لدین الله بر تخت نشسته، غاصب است. با این ادعای ملکه سیده دوباره انشقاق دیگری با عنوان حافظی - طیبی ایجاد شد و یمنی ها و هندیان با عنوان طیبی راه خود را از فاطمیان جدا کردند. به غیر از ادعای ملکه سیده، کسی از طیب خبر نداشته و خود طیبیان نمی دانند که بر سر طیب چه آمده است. بنابر برخی روایات اصلاً فرزندی به نام طیب وجود نداشته و بنابر برخی روایات دیگر وی بعد از تولد توسط عبدالمجید به قتل رسید. این گفته ها را طیبیان پذیرفته و قائلند تعدادی از نائبان خاص آمر وی را مخفی کرده و در خفا می زیسته است. لذا قائل به غیبت وی شده و می گویند: چون سلسله امامت تا روز قیامت ادامه دارد و می دانیم که طیب به دنیا آمده است و حضور امام در زمین در هر عصری لازم است، بنابراین یا طیب غایب شده و در غیبت به زندگی ادامه داده و اکنون نیز به مشیت الهی زنده است تا وقت ظهورش برسد یا اینکه در خفاء از دنیا رفته است و امامت در نسل وی ادامه یافته و هر وقت مصلحت باشد، امامی از نسل وی ظهور خواهد کرد، که این اندیشه دوم در بین طیبیان مطرح است و آن را پذیرفته اند.

اسامی امامان مورد قبول شیعیان بهره طیبی اسماعیلی

ردیف نام اماموفات هوفات م محل وفات (شهر - کشور)

- ۱ امام الحسن الزکی ۴۹۶۶۹ مدینه - عربستان
- ۲ امام الحسين التقی ۶۱۶۸۰ کربلا - عراق
- ۳ امام علی زین العابدین ۹۴۷۱۲ مدینه - عربستان
- ۴ امام محمد الباقر ۱۱۴۷۳۲ مدینه - عربستان
- ۵ امام جعفر الصادق ۱۴۸۷۶۵ مدینه - عربستان
- ۶ امام اسماعیل الوفی — مدینه عربستان
- ۷ امام محمد الشاکر — فرقانه - ایران
- ۸ امام عبدالله الراضی — سلمیه - سوریه
- ۹ امام احمد التقی — سلمیه - سوریه
- ۱۰ امام الحسين الزکی — عسکر مکرم - ایران
- ۱۱ امام عبدالله المهدی ۳۲۲۹۳۴ مهدیه - تونس
- ۱۲ امام محمد القائم ۳۳۳۹۴۶ مهدیه - تونس
- ۱۳ امام اسماعیل المنصور ۳۴۱۹۵۳ منصوریه - تونس
- ۱۴ امام معد المعز ۳۶۵۹۷۵ قاهره - مصر
- ۱۵ امام نزار العزیز ۳۸۶۹۹۶ قاهره - مصر
- ۱۶ امام الحسين الحاکم ۴۱۱۱۰۲۱ —
- ۱۷ امام علی الظاهر ۴۲۷۱۰۳۶ قاهره - مصر
- ۱۸ امام معد المستنصر ۴۸۷۱۰۹۴ قاهره - مصر
- ۱۹ امام احمد المستعلی ۴۹۵۱۱۰۱ قاهره - مصر
- ۲۰ اما منصور الأمر ۵۲۶۱۱۳۲ قاهره - مصر
- ۲۱ امام الطیبی — غایب می باشد

(منبع: آشنایی با فرقه بهره، مهدی جهانتاب، مجمع جهانی اهل بیت)

طیبیان در یمن:

بعد از قطع روابط صلیحیون یمن با فاطمیان مصر، عده ای از اسماعیلیان یمن به حافظ عبدالمجید وفادار مانده و امامت وی را پذیرفتند، ولی به خاطر طرفداری ملکه سیده از امامت طیب اکثریت اسماعیلیان یمن طرفدار امامت طیب شده و طیبیان را تأسیس کردند. ملکه سیده در دوران حکومت خود جنگهایی با زیدیان و اسماعیلیان حافظی داشت و در اکثر این جنگها پیروز میدان بود. در زمان جدایی یمنی ها از فاطمیان رهبری دعوت یمن در دست ذوئیب بن موسی همدانی بود. وی با مشورت ملکه سیده به وسیله یحیی بن لمک (م ۵۲۰ ق) به عنوان داعی مطلق یمن منصوب شد. ذوئیب به طرفداری از ملکه سیده در حمایت از امامت طیب به پا خواست و اولین داعی طیبیان شد. ملکه سیده تا زمان مرگش یعنی سال ۵۳۲ هجری با تمام توان به تبلیغ امامت طیب پرداخت و در وقت مرگ تمام جواهراتش را به امام طیب اهداء کرد. با مرگ ملکه سیده، قدرت صلیحیون نیز کاهش یافته و فقط قلعه های دور افتاده در دست طیبیان باقی ماند. دستیار داعی مطلق یمن، خطاب بن حسن بود که نقش بسزایی در پیشرفت فکر طیبی داشت. [۸۸] وی در کتاب غایه الموالد از امامت طیب دفاع کرده و ملکه سیده را حجت امام دانسته است. [۸۹]

ذوئیب بعد از بیست و دو سال داعیگری در سال ۵۴۶ هـ از دنیا رفت و ابراهیم بن حسین حامدی را جانشین خود کرد. حامدی به صنعاء رفت و شروع به تبیین مفاهیم جدید کیش طیبی کرد و تمام عمر خود را به نوشتن سپری نمود و در سال ۵۵۷ هـ در صنعاء درگذشت و پسرش به جای وی داعی گردید و تا سال ۶۰۵ هـ منصب داعی مطلق در دست اعقاب ابراهیم حامدی بود. فرزند ابراهیم با نام حاتم شروع به تدریس کرد و توانست داعیانی را برای پیشرفت تعالیم طیبی پرورش دهد.

پرورش این داعیان در زنده نگه داشتن کیش طیبی بسیار مؤثر بود و توانست نسل در نسل طیبیان را زنده نگه دارد. وی داعیانی به سند و هند گسیل داشته و امر دعوت را در آنجا گسترش داد. در زمان حاتم، سلسله فاطمیان از بین رفت و طیبیان آن را عقوبت الهی برای غصب امامت دانستند. حاتم در سال ۵۹۶ هـ از دنیا رفت و در زیر قلعه حُطیب مدفون شد. قبر وی اکنون نیز محل زیارت طیبیان است. پس از حاتم فرزندش علی، داعی مطلق طیبیان شد و در سال ۶۰۵ هـ درگذشت. پس از علی بن حاتم بن ابراهیم بن حسین حامدی، علی بن محمد داعی مطلق شد. وی مردی دانشمند بود که کتب متعددی در توضیح عقاید طیبیان نوشت. از این زمان به بعد منصب داعی مطلق در خاندان علی بن محمد باقی ماند و تا داعی بیست و سوم در سال ۹۴۶ هـ یعنی بیش از سه قرن داعیان از این خانواده برخاسته و امر دعوت طیبی را به عهده گرفتند. فقط داعی ششم و داعی دهم از خاندان علی بن محمد ولید نبوده اند. داعیان طیبی عبارتند از علی بن حنظله (م ۶۲۶)، احمد بن مبارک (م ۶۲۷)، حسین بن علی بن ولید (م ۶۶۷)، علی بن حسین (م ۶۸۲)، علی بن حسین (م

۶۸۶)، ابراهیم بن حسین (م ۷۲۸)، محمد بن حاتم (م ۷۲۹)، علی بن ابراهیم (م ۷۴۶)، عبدالمطلب بن محمد (م ۷۵۵)، عباس بن محمد (م ۷۷۹)، عبدالله بن علی (م ۸۰۹)، حسن بن عبدالله (م ۸۲۱)، علی بن عبدالله (م ۸۳۲)، ادريس بن حسن (م ۸۷۲) که یکی از عالمان پرکار طیبی است، حسن بن ادريس (م ۹۱۸)، حسین بن ادريس (م ۹۳۳)، علی بن حسین بن ادريس (م ۹۳۳)، محمد بن حسن (م ۹۴۶) که آخرین داعی از خانواده ابن ولید بود. او همچنین آخرین داعی یمنی طیبیان نیز بود. بعد از وی منصب داعی مطلق به یک هندی با نام یوسف بن سلیمان رسید و از این بعد این هندیان بودند که منصب داعیت را برای همیشه به هند بُردند. [۹۰] یوسف بن سلیمان در سال ۹۷۴ هـ در یمن از دنیا رفت و جلال بن حسن که در هند حضور داشت، داعی مطلق گردید و این چنین پایگاه اصلی داعیان مطلق طیبی از یمن به هند نقل مکان کرد.

پیوست شماره سه

اسامی داعیان مشترک بین بهره داوودی و بهره سلیمانی

ردیف نام داعی وفات هـ وفات م محلوفات (شهر/کشور)

۱	ذوئیب بن موسی الوادعی الهمدانی	۵۴۶۱۱۵۱	حاس-یمن
۲	ابراهیم بن الحسین الحامدی	۵۵۷۱۱۶۲	قایل بانی حمید-یمن
۳	حاتم محی الدین بن ابراهیم الحامدی	۵۹۶۱۱۹۹	احطیب-یمن
۴	علی بن حاتم الحامدی	۶۰۵۱۲۰۹	صنعا-یمن
۵	علی بن محمد بن جعفر بن ابراهیم بنولید	۶۱۲۱۲۱۵	حراز-یمن
۶	علی بن حنظله بن ابی سالم محفوضی الوادعی	۶۲۶۱۲۲۹	همدان-یمن
۷	احمد مبارک بن ولید	۶۲۷۱۲۳۰	صنعا-یمن
۸	حسین بن علی بن محمد بن جعفر بن ابراهیم بنولید	۶۶۷۱۲۶۸	صنعا-یمن
۹	علی بن حسین بن علی بن محمد بن جعفر بن ابراهیم بنولید	۶۸۲۱۲۸۴	صنعا-یمن
۱۰	علی بن حسین	۶۸۶۱۲۸۷	صنعا-یمن
۱۱	ابراهیم بن حسین بنولید	۷۲۸۱۳۲۸	حسین افیدا-یمن
۱۲	محمد بن حاتم	۷۲۹۱۳۲۹	حسین افیدا-یمن
۱۳	علی شمس الدین بن حاتم	۷۴۶۱۳۴۵	زامارمار-یمن
۱۴	عبدالمطلب بن محمد	۷۵۵۱۳۵۴	زامارمار-یمن

عباس بن محمد ۷۷۹۱۳۷۸ افیدا-یمن	۱۵
عبدالله فخرالدین بن علی ۸۰۹۱۴۰۷ زامارمار-یمن	۱۶
الحسن برهان الدین بن عبدالله ۸۲۱۱۴۱۸ زامارمار-یمن	۱۷
علی شمس الدین بن عبدالله بنولید ۸۳۲۱۴۲۸ شریقا-یمن	۱۸
ادریس عمادالدین ۸۷۲۱۴۶۸ شیام-یمن	۱۹
الحسن برهان الدین بن ادریس ۹۱۸۱۵۱۲ ماسار-یمن	۲۰
الحسین حسام الدین بن ادریس ۹۳۳۱۵۲۷ ماسار-یمن	۲۱
علی شمس الدین بن حسین بن ادریس ۹۳۳۱۵۲۷ ماسار-یمن	۲۲
محمدعزالدین بن حسن بن ادریس ۹۴۶۱۵۳۹ زابید-یمن	۲۳
یوسف نجم الدین بن سلیمان ۹۷۴۱۵۶۷ طیبه - یمن	۲۴
جلال الشمس الدین بن حسن ۹۷۵۱۵۶۷ احمدآباد- هند	۲۵
داوودبرهان الدین بن عجب شاه ۹۹۹۱۵۹۱ احمدآباد- هند	۲۶

طیبیان در هند:

هندیان از قرن چهارم به بعد با اسماعیلیان آشنا شدند، ولی بیشتر آنها در شرق و در پاکستان امروزی بودند. اولین اسماعیلیانی که به غرب هند رفتند، در قرن پنجم بود. در سال ۴۶۰ هـ اولین داعی اسماعیلی به گجرات آمد و به تبلیغ کیش اسماعیلی پرداخت. اسماعیلیان گجرات به بهره ها شهرت یافتند. زیرا بهره به معنی داد و ستد که از شغل آنها که تجارت بود، اخذ گردیده بود. یکی از داعیان اسماعیلی به نام فخرالدین که از هندیان بود، در آنجا کشته شد و قبر وی زیارتگاه اسماعیلیان هند است. به خاطر پیروی امر دعوت اسماعیلی در هند از دعوت اسماعیلیه یمن، بعد از جدایی یمنی ها از فاطمیان، بهره های گجرات نیز طرفدار امامت طیب شدند و از داعیان مطلق یمن تبعیت کردند. دعوت اسماعیلی طیبی به خوبی در هند پیشرفت کرد و شهرهای کامبای، سیدپور و احمدآباد را درنوردید. آنان بدون اذیت و آزار هندیان به تبلیغ کیش خود پرداخته تا اینکه گجرات به دست مسلمانان افتاد. امپراتوری مغولان هند که مسلمان شده و از اهل سنت حنفی تبعیت می کردند، مزاحمتهایی برای طیبیان هند ایجاد کردند. در زمان احمد اول (حکمرانی ۸۴۶-۸۱۴ هـ) اسماعیلیان به شدت اذیت و آزار شده و باعث شد که طیبیان به تقیه روی آورند. در دوران داعی هیجدهم طیبی، فردی به نام جعفر که از طیبیان بود، به خاطر مسائل فرقه ای و مذهبی از اسماعیلیه به اهل سنت گروید و باعث شد که نیمی از بهره های گجرات به اهل سنت که مورد حمایت حکومت امپراتوری مغول هند بود، بگروند. بعدها عالمی از اهل سنت از بهره های سنی خواست که همه نوع ارتباط خود را به بهره های طیبی قطع نمایند و این مسئله باعث شکاف بیشتر

بهره ها گردید. یکی از بزرگان طیبی هند، حسن بن نوح بهروچی (م ۹۳۲) است که کتاب الازهار وی در هفت مجلد، جمع آوری کتب قدماى اسماعیلیه است.

جلال بن حسن داعی بیست و پنجم طیبیان در احمدآباد مستقر شد و از گجرات به امور یمن رسیدگی می کرد. جلال بن حسن در سال ۹۷۵ هـ درگذشت. فرزند جلال بن حسن از فقهای مهم طیبیان است که در فقه کتب متعددی نوشت، که اکثر آنها شروعی بود بر کتب دعائم الاسلام و تأویل الدعائم قاضی نعمان.

بعد از جلال بن حسن، داود بن عجب شاه به عنوان بیست و ششمین داعی مطلق طیبیان به رهبری جماعت طیبیان رسید. وی به خاطر ظلم هایی که به طیبیان می شد، تصمیم گرفت اکبرشاه را ملاقات کرده و شخصاً از ظلم حاکمان گجرات شکایت کند. بنابراین داود بن قطب شاه را جانشین خود کرده و به دربار اکبرشاه قدم گذاشت و اظهار تظلم کرد و باعث فرمان آزادی بیشتر برای طیبیان شد. این امر باعث شد که داود بن عجب شاه به امور عبادی طیبیان بیشتر توجه کرده و مراسم عبادی متروک مانده طیبیان را احیاء کند. وی در سال ۹۹۷ یا ۹۹۹ هـ از دنیا رفت و بین جانشینانش اختلاف افتاد. [۹۱]

پیوست شماره چهار، ص ۸۱/۲

سلسله داعیان مورد قبول داوودی بعد از داعی بیست و ششم

ردیف نام داعی وفات هـ وفات (میلادی) محلوفات (شهر-کشور)

۲۷	داوودبرهان الدین بن قطب شاه ۱۰۲۱۱۶۱۲	احمدآباد- هند
۲۸	شیخ آدم صفی الدین ۱۰۳۰۱۶۲۱	احمدآباد- هند
۲۹	عبدالطیب زکی الدین ۱۰۴۱۱۶۳۱	احمدآباد- هند
۳۰	علی شمس الدین ۱۰۴۲۱۶۳۲	حسین افیدا- یمن
۳۱	قاسم خان زین الدین ۱۰۵۲۱۶۴۲	احمدآباد- هند
۳۲	قطب خان قطب الدین ۱۰۵۶۱۶۴۶	احمدآباد- هند
۳۳	پیرخان شجاع الدین ۱۰۶۵۱۶۵۵	احمدآباد- هند
۳۴	اسماعیل بدرالدین بن ملاراج ۱۰۸۵۱۶۷۴	جام نگر- هند
۳۵	عبدالطیب زکی الدین ۱۱۱۰۱۶۹۹	جام نگر- هند
۳۶	موسی کلیم الدین ۱۱۲۲۱۷۱۰	جام نگر- هند
۳۷	نورمحمدنورالدین بن موسی کلیم الدین ۱۱۳۰۱۷۱۸	ماندوی- هند

۳۸	اسماعیل بدرالدین بن شیخ آدم صفی الدین ۱۱۵۰۱۷۳۷	جام نگر- ہند
۳۹	ابراہیموجیہ الدین ۱۱۶۸۱۷۵۴	اوجاین- ہند
۴۰	ہیبت اللہ المؤمنی الدین ۱۱۹۳۱۷۷۹	اوجاین- ہند
۴۱	عبدالطیب زکی الدین بن اسماعیل بدرالدین ۱۲۰۰۱۷۸۵	برہان پور- ہند
۴۲	یوسف نجم الدین بن عبدالطیب زکی الدین ۱۲۱۳۱۷۹۸	سورات- ہند
۴۳	عبدعلی سیف الدین ۱۲۳۲۱۸۱۷	سورات- ہند
۴۴	محمد عزالدین ۱۲۳۶۱۸۲۱	سورات- ہند
۴۵	طیب زین الدین بن شیخ جیوانجی اورنگ آبادی ۱۲۵۲۱۸۳۷	سورات- ہند
۴۶	محمد بدرالدین ۱۲۵۶۱۸۴۰	سورات- ہند
۴۷	عبدالقدیر نجم الدین ۱۳۰۲۱۸۸۵	اوجاین- ہند
۴۸	عبدالحسین حسام الدین ۱۳۰۸۱۸۹۱	احمد آباد- ہند
۴۹	محمد برہان الدین عبدالقادر نجم الدین ۱۳۲۳۱۹۰۶	سورات- ہند
۵۰	عبد اللہ بدرالدین بن عبدالحسین حسام الدین ۱۳۳۳۱۹۱۵	سورات- ہند
۵۱	طاہر سیف الدین بن محمد برہان الدین ۱۳۸۵۱۹۶۵	مومباہی- ہند
۵۲	محمد برہان الدین بن طاہر سیف الدین -- (داعی فعلی)	

پیوست شماره پنج، ص ۸۱ / ۳

سلسلہ داعیان مورد قبول بہرہ سلیمانی بعد از داعی بیست و ششم

ردیف	نام داعی وفات (هجری) وفات (میلادی)	محلوفات (شہر-کشور)
۲۷	سلیمان بن حسن ۱۰۰۵۱۵۹۷	
۲۸	جعفر بن سلیمان ۱۰۵۰۱۶۴۰	
۲۹	علی بن سلیمان ۱۰۸۸۱۶۷۷	
۳۰	ابراہیم بن محمد بن فہومکرمی ۱۰۹۴۱۹۸۳	
۳۱	محمد بن اسماعیل ۱۱۰۹۱۶۹۷	
۳۲	ہبہ اللہ بن ابراہیم مکرمی ۱۱۶۰۱۷۴۷	
۳۳	اسماعیل بن ہبہ اللہ ۱۱۸۴۱۷۷۰	
۳۴	حسن بن ہبہ اللہ ۱۱۸۹۱۷۷۵	

عبدالعلی ۱۱۹۵۱۷۸۱	۳۵
عبداللہ بن علی ۱۲۲۵۱۸۱۰	۳۶
یوسف بن علی ۱۲۳۴۱۸۱۹	۳۷
حسین بن حسین ۱۲۴۱۱۸۲۶	۳۸
اسماعیل بن محمد ۱۲۵۶۱۸۴۰	۳۹
حسن بن علی ۱۲۶۲۱۸۴۶	۴۰
حسن بن اسماعیل ۱۲۸۹۱۸۷۲	۴۱
احمد بن اسماعیل ۱۳۰۶۱۸۸۹	۴۲
عبداللہ بن علی ۱۳۲۳۱۹۰۵	۴۳
علی بن ہبہ اللہ ۱۳۳۱۱۹۱۳	۴۴
علی بن محسن ۱۳۵۵۱۹۳۶	۴۵
حسام الدین حاج غلامحسین ۱۳۵۷۱۹۳۸	۴۶
الشرفی الحسین بن احمد ۱۳۵۸۴۸	۴۷
علی بن الحسن الکرمی ۱۴۱۳۵۰	

حسین بن اسماعیل بن احمد -- داعی فعلی

انشقاق داودی و سلیمانی در طیبیان ہند:

بعد از مرگ داعی بیست و ششم، اکثر طیبیان بہ خاطر جانشینی داود بن قطب شاہ در وقت حضور داود بن عجب شاہ در دربار اکبر شاہ، جانشینی داود بن قطب شاہ را پذیرفته و داود بہ لقب گرفتند، ولی سلیمان بن حسن آن را نپذیرفت و خود ادعای داعیت نمود. وی سندی ارائه داد کہ در آن تصریح شدہ بود کہ او داعی است، ولی داودیان آن را جعلی دانستہ و ساختہ اطرافیان سلیمان بن حسن می دانند. پسر داود بن عجب شاہ نیز مسائل مالی را پیش کشیدہ و مسئلہ بہ دادگاہ کشیدہ شد. اکبر شاہ ہیئتہ را برای حل مسئلہ بہ گجرات اعزام کرد. ہیئت داوران در سال ۱۰۰۵ھ بہ نفع داود بن قطب شاہ نظر دادہ و باعث شد کہ اکثریت بہرہ ہای طیبی ہند، داعیت وی را پذیرفته و خود را داودی بنامند. ولی گویا این دعوایی یمنی - ہندی بود و اکثریت طیبیان یمن ادعای سلیمان بن حسن را پذیرفته و سلیمانہ نامیدہ شدند. از این تاریخ داعیان مطلق طیبیان بہ دو دستہ سلیمانی ہا و داودی ہا تقسیم شد کہ تاکنون ادامہ دارد. بعدہا نیز در درون بہرہ ہای داودی بر سر جانشینی اختلاف شد و فرقہ ہای کوچکی نیز تشکیل گردید.

در زمان اورنگ زیب اسماعیلیان طیبی بہ الحاد متہم شدہ و بسیاری از آنان بہ اجبار بہ اہل سنت تغیر کیش دادند. داعی آنہا بہ قتل رسید و مساجد آنہا بہ اہل سنت دادہ شد. بعد از زوال امپراتوری مغول در ہند، بہرہ ہای طیبی مراسم عبادی خود را از سر گرفته و عزاداری محرم بہ پا شد و مردم دوبارہ بہ نماز در مساجد خود بہ رسم شیعی پرداختند. در

دوران ابراهیم وجیه الدین داعی سی‌وهشتم داودیان اسماعیل بن عبدالرسول مجدوع، (م ۱۱۸۳) کتابی به نام فهرست الکتب و الرسائل نوشت که در آن به کتابشناسی اسماعیلیه پرداخته است. این فهرست اکنون به فهرست مجدوع معروف است. این کتاب به وسیله علینقی منزوی تصحیح و در سال ۱۹۶۶ م در تهران به چاپ رسیده است. در سال ۱۲۱۳ هـ عبدالعلی سیف الدین داعی چهل و سوم داودی ها مدرسه ای برای تعلیم اعتقادات و فقه طیبیان در شهر سورات تأسیس کرد. این مدرسه اکنون به جامعه السیفیه مشهور است. در این دوران انگلیسیها بر هند تسلط یافته و شرایط بهتری را برای طیبیان ایجاد کردند. با درگذشت ناگهانی داعی چهل و ششم داودیان در سال ۱۲۵۶ هـ مناقشاتی بر سر جانشینی در گرفت که اثراتش تاکنون ادامه دارد، به نحوی که در سال ۱۳۰۹ هـ سندی مکتوب و منتشر شد که در آن آمده بود که داعیان از زمان مرگ داعی چهل و ششم به بعد داعی نبوده و فقط مدیران اداره جامعه طیبی هستند. در دوران داعی پنجاه و یکم (۱۳۳۳-۱۳۸۵ هـ) اصلاح طلبانی در دورن داوودیان به وجود آمده و به بعضی از کارهای داعی ایراد گرفتند، ولی داعی با طرح عصمت خود آنان را از جامعه داودی طرد نمود. در سال ۱۳۸۵ هـ محمد برهان الدین جانشین پدر شد و تا کنون داعی مطلق داودیان است. او نیز مثل پدرش بر امور سنتی تأکید دارد و بهای زیادی به اصلاح طلبان نمی دهد.

تعداد داودیان جهان بین پانصد تا هفتصد هزار تخمین زده می شود که اکثراً در هند هستند، که نیمی از آنها نیز در گجرات زندگی می کنند. [۹۲]

اما سلیمانی ها در یمن با داعیت سلیمان بن حسن (م ۱۰۰۵ هـ) به راه خود ادامه داده و منصب داعی مطلق سلیمانی ها از سال ۱۰۸۸ هـ در خانواده ابراهیم بن محمد مکرمی (م ۱۰۹۴) با چند انقطاع تاکنون ادامه یافته است. در انتصاب داعیان سلیمانی هیچ انشقاقی پیش نیامد و سلیمانی ها همیشه با زیدیان در جنگ بوده اند و با ظهور وهابیت در عربستان دشمن جدیدی پیش روی خود دیدند و در جنگ عبدالعزیز (م ۱۳۷۲) با یمنی ها ناحیه سلیمانی ها به دست آل سعود افتاد و داعی چهل و پنجم سلیمانان علی بن محسن (م ۱۳۵۵ م) با آل سعود قرارداد صلح امضاء کرد. داعی چهل و ششم اسماعیلیان طیبی سلیمانی حاج غلامحسین (م ۱۳۷۵) مرد عالمی بود که کتاب دعائم الاسلام قاضی نعمان را تلخیص کرده و با نام شرح المسائل به عنوان کتاب فقهی طیبیان انتشار داد. داعی حاضر طیبیان سلیمانی حسین بن حسن مکرمی است که به عنوان داعی چهل و نهم سلیمانی ها از سال ۱۳۹۶ هـ تاکنون داعی مطلق آنهاست که اکنون در عربستان (محدوده تسخیر شده توسط وهابیان در سال ۱۳۵۳ هـ) زندگی می کند. تعداد سلیمانان را حدود صد هزار نفر دانسته اند که اکثراً در یمن زندگی می کنند. دستگاه رهبری سلیمانی مرفعی تر از داودیان است و بعضی از تغییرات اجتماعی را پذیرفته است. [۹۳] مرحوم آصف بن علی اصغر فیضی معروف به آصف فیضی یکی از محققان اسماعیلی طیبی سلیمانی است که کتاب دعائم الاسلام را تصحیح و به چاپ رساند.

طیبیان اعم از داودی و سلیمانی برخلاف نزاریان به شریعت و فقه پایبند بوده و اعمال عبادی آنها بوسیله بزرگان دینی انجام می گیرد. جوانان آنها در سن پانزده سالگی با داعی مطلق بیعت کرده که آن را بیعت با امام تلقی می کنند. آنان به نماز، روزه، زکات، حج و ولایت اهمیت بسزایی داده و مثل دیگر مسلمانان مقید به انجام آن هستند. اذان آنها

مثل اذان شیعیان بوده، ولی مثل سنّیان وضو می گیرند. مکان های عبادت آنها به جماعت خانه نامبردار گشته و نماز را در سه نوبت به جماعت می خوانند، ولی نماز جمعه را برگزار نمی کنند.

طیبیان به انواع و اقسام گوناگونی مقداری از مال خود را در راه مذهب خویش صرف می کنند. در نگاه آنان ماه رمضان همیشه سی روز بوده و شب بیست و هفتم شب قدر است، ولی لیالی هفدهم و نوزدهم و بیستویکم نیز احترام خاصی دارند. سفر به مکه، مدینه، نجف، کربلا، قاهره و اماکنی که ائمه آنها مدفون هستند از مراسم های عبادی - زیارتی آنهاست. داعی مطلق نظارت دقیقی بر اعمال پیروان دارد و در نظر بسیاری از پیروان، بالاخص سنتی ها، داعی معصوم است، اگرچه روشنفکرها آن را قبول ندارند. عزاداری محرم و جشن عید غدیر نیز از مهمترین مراسم های طیبیان است، ولی گویا شب نیمه شعبان را شب تقدیر و تعیین سرنوشت می دانند. متأسفانه کتبی که درباره طیبیان، بالاخص طیبیان هند باشد، در ایران کمتر یافت می شود و در دسترس نویسنده نبود. بنابراین مبحث طیبیان بیشتر بر اساس کتابهای دکتر فرهاد دفتری نوشته شده است.

خلاصه مطالب

- ۱- طیبیان در یمن با کمک ملکه سیده به حکومت خود ادامه داده و از فاطمیان جدا شدند. بعد از مرگ ملکه سیده، طیبیان اقتدار خود را از دست داده و به نشر افکار خود پرداختند.
- ریاست طیبیان تا قرن دهم در دست یمنی ها بود و از قرن دهم به بعد هندیان، ریاست طیبیان تا به امروز را به عهده دارند.
- ۳- در درون طیبیان نیز انشقاق داودی - سلیمانی به وجود آمد که بر اثر اختلاف داعیان بود، ولی اکثریت طیبیان به شاخه داودیان منتسب اند.
- ۴- طیبیان به شریعت و فقه پایبند بوده و مراسم مذهبی را به جا می آوردند.

پرسش هایی درباره متن:

- ۱- علت جدایی طیبیان از فاطمیان چه بود؟ آن را بیان کنید.
- ۲- دوران حضور طیبیان در هند را شرح دهید.
- ۳- برخی از مناسک و اعمال طیبیان را بیان کنید.
- ۴- انشقاق داودی - سلیمانی بر سر چه مسئله ای بود؟ آنرا توضیح دهید.

منابعی برای مطالعه بیشتر:

۱- مختصری در تاریخ و عقاید اسماعیلیه، دکتر فرهاد دفتری، ترجمه دکتر فریدون بدره‌ای، انتشارات فروزان روز، تهران، ۱۳۷۸ ش.

۲- تاریخ و عقاید اسماعیلیه، دکتر فرهاد دفتری، ص ۳۱۶-۳۶۷.

۳- جزوه «بهره‌ها» مجمع جهانی اهل بیت، جزوه درون سازمانی.

[۱]. رجال کشی، ص ۳۲۱ - ۳۲۶، شماره‌های ۵۸۱، ۵۸۵، ۵۸۶ و ۵۹۰.

[۲]. ر.ک: آیه الله خویی، معجم رجال الحدیث، ج ۱۸، ص ۲۹۲ - ۳۰۵. شماره ۱۲۵۸۶.

÷ [۳]. علمای رجال در باب بسام نه توثیق و نه تضعیف نموده‌اند. ولی کلینی در فروع کافی و شیخ طوسی در

استبصار در باب اطعمه از او روایت نقل کرده‌اند. ر.ک: معجم رجال الحدیث، ج ۳، ص ۲۹۸ - ۲۹۹، شماره ۱۶۸۹.

[۴]. رجال کشی، ص ۲۴۵، شماره ۴۴۹.

[۵]. ایوانف روسی تمام عمر خود را در راه کشف و چاپ کتاب‌های اسماعیلیان صرف کرد و در سال ۱۹۶۵

میلادی کتابی به نام کتاب شناسی اسماعیلیه چاپ نمود. وی در این کتاب به شرح و توصیف نهصد و پنجاه نسخه خطی اسماعیلیه پرداخته است.

[۶]. ابن ابی زینب، غیبت نعمانی، ص ۲۲۷ - ۲۲۸.

[۷]. معجم رجال الحدیث، ج ۳، ص ۱۲۴ - ۱۲۷، شماره ۱۳۰۸.

[۸]. درباره اسماعیل بن جعفر بنگرید: عمده الطالب، ص ۲۶۳، وی سال مرگ اسماعیل را ۱۳۳ هجری معرفی می

کند.

[۹]. المقالات و الفرق، ص ۸۰.

[۱۰]. نوبختی، فرق الشیعۀ، ص ۶۹ - ۷۱.

[۱۱]. المقالات و الفرق، ص ۸۰ - ۸۱.

[۱۲]. دفتری، تاریخ و عقاید اسماعیلیه، ص ۱۱۵، ابویعقوب سجستانی، اثبات النبوات، ص ۱۹۰.

[۱۳]. تاریخ و عقاید اسماعیلیه، ص ۱۲۱.

[۱۴]. ابن عنبه، عمده الطالب، ص ۲۶۳ - ۲۶۴.

[۱۵]. نیز بنگرید: عبیدلی، تهذیب الانساب، ص ۱۷۲؛ ابن طقطقی، الاصلی، ص ۱۹۶ - ۲۰۲؛ فخر رازی، الشجره

المبارکه، ص ۱۱۵ - ۱۱۷؛ عمری، المجدی، ص ۹۹ - ۱۰۲.

[۱۶]. فرق الشیعۀ، ص ۷۳؛ المقالات و الفرق، ص ۸۴.

[۱۷]. کتاب التوحید، ص ۳۳۵ - ۳۳۶ و نیز بنگرید: اعتقادات شیخ صدوق، باب البداء؛ کمال الدین، ص ۶۹.

- [۱۸]. تلخیص المحصل معروف به نقد المحصل، ص ۴۲۱ - ۴۲۲. در متن عبارت «لا یوجب علماً و لاعمداً» آمده است که صحیح آن «لا یوجب علماً و لا عملاً» می باشد.
- [۱۹]. تصحیح الاعتقاد، ص ۶۶. (با کمی تصرف در ترجمه)
- [۲۰]. درباره بداء بنگرید: بحار الانوار، ج ۴، ص ۱۲۲ - ۱۳۴؛ آیت الله سبحانی، البداء فی ضوء الكتاب و السنة؛ محمد کاظم عصار، رسائل وحدت وجود و بداء؛ محمد کلاتر، البداء عند الشیعه الامامیه. نیز بنگرید: مدخل بداء در دانشنامه جهان اسلام، نوشته آیت الله سبحانی؛ مدخل بداء در دائرة المعارف بزرگ اسلامی.
- [۲۱]. قرمط به معنای پاکوتاه یا چشم قرمز. در این زمینه بنگرید: عارف تامر، القرامطه بین الالتزام و الانکار، ص ۵۲.
- [۲۲]. درباره ظهور قرامطه بنگرید: القرمطیه بین الدین و الثورة، ص ۹۲ - ۱۰۸.
- [۲۳]. سهیل زکار کتابی به نام الجامع فی اخبار القرامطه نوشته و در آن مهمترین مطالب کتب معتبر تاریخی از طبری تا مقریزی را گردآوری کرده است. مطالب فصل قرامطه این کتاب چکیده این دو جلد است.
- [۲۴]. تاریخ و عقاید اسماعیلیه، ص ۱۴۸ - ۱۴۹.
- [۲۵]. فهرست ابن ندیم، ص ۲۳۸-۲۳۹.
- [۲۶]. بنگرید: اسماعیلیه، مرکز ادیان، مقاله راهنمای مطالعات قرمطی، ص ۶۲۲ - ۶۲۳.
- [۲۷]. عمده الطالب، ص ۲۶۴ - ۲۶۸؛ عبیدلی، تهذیب الانساب، ص ۱۷۲؛ عمری، المجدی، ص ۹۹ - ۱۰۲.
- [۲۸]. در زمینه عبدالله بن میمون قداح و دیدگاه امامیه درباره آن بنگرید: تعلیقه محمد قزوینی بر تاریخ جهانگشای جوینی، ج ۳، ص ۳۱۳ - ۳۴۳؛ اکبر ثبوت، مقاله عبدالله بن میمون قداح و اسماعیلیان، مجله هفت آسمان، شماره اول.
- [۲۹]. لحساء همان أحساء، استان شرقی عربستان فعلی است. از مناطق نفت خیز عربستان و دارای حدود پانصد هزار نفر سکنه است. شیعیان عربستان در این منطقه زندگی می کنند.
- [۳۰]. سفرنامه ناصر خسرو، ص ۱۴۷ - ۱۵۱.
- [۳۱]. دباره ابوسعید بنگرید: مدخل «ابوسعید جنابی» در دایره المعارف بزرگ اسلامی.
- [۳۲]. سفرنامه ناصر خسرو، ص ۱۵۰ - ۱۵۱.
- [۳۳]. دخویه، قرامطیان بحرین و فاطمیان، ترجمه امیرخانی، ص ۳۰-۷۱.
- [۳۴]. در باب قرامطه بحرین بنگرید: تاریخ و عقاید اسماعیلیه، ص ۱۸۸ - ۱۹۸، ۱۵۳ و نیز مدخل ابوطاهر در دایره المعارف بزرگ اسلامی.
- [۳۵]. ر.ک: محمد الخلیفه، من سواد الکوفه الی البحرین، ص ۳۰۸ - ۳۲۳.
- [۳۶]. اسماعیلیه، مقاله «راهنمای مطالعات قرمطی».
- [۳۷]. همان، مقاله «ابوحاتم رازی» و مدخل «ابوحاتم رازی» در دایره المعارف بزرگ اسلامی.
- [۳۸]. افتتاح الدعوه، ص ۲ - ۳۰؛ عارف تامر، اسماعیلیه و قرامطه در تاریخ، ترجمه حمیرا زمردی، ص ۱۳۵، ۱۴۲.
- [۳۹]. ر.ک: یادگارنامه فخرایی، ص ۴۸۵ - ۵۴۳.

- [۴۰]. تاریخ اسماعیلیان، ترجمه فریدون بدره ای، ص ۹۷ - ۱۳۷.
- [۴۱]. این کتاب به نام اسماعیلیه و قرامطه در تاریخ به وسیله حمیرا زمردی ترجمه شده و چاپ گردیده است.
- [۴۲]. رجوع کنید به مدخل ابو عبدالله شیعی، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۵، ص ۶۸۵ - ۶۹۰.
- [۴۳]. تاریخ و عقاید اسماعیلیه، ص ۱۵۵ - ۱۵۹ و تمام منابعی که در صفحه ۶۹۸ به شماره ۱۷۴ آمده است.
- [۴۴]. رک: مدخل ابو عبدالله شیعی در دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۵، ص ۶۹۰ - ۶۹۳.
- [۴۵]. تثبیت دلائل النبوة، ج ۱، ص ۳۸۹ - ۳۹۰.
- [۴۶]. رجوع کنید: افتتاح الدعوة، کل کتاب، ص ۲۰ تا ۲۲۵. (این کتاب بانوعی تطهیر، نسبت به کارهای عیدالله نوشته شده است. زیرا قاضی نعمان خود یک اسماعیلی معتقد به امامان فاطمی است).
- [۴۷]. مثل ابوبکر باقلانی در کشف الاسرار، غزالی در فضائح الباطنیه و خواجه نظام الملک در سیاست نامه.
- [۴۸]. محمد بن مالک یمنی در کشف الاسرار الباطنیه و محمد بن حسن دیلمی در قواعد عقائد آل محمد.
- [۴۹]. عمده الطالب، ص ۲۶۵؛ الفصول الفخریة، ص ۱۴۳ - ۱۴۴.
- [۵۰]. درباره خلافت فاطمیان کتب متعددی نوشته شده است. ولی کتاب های اخبار ملوک بنی عبید، نوشته سنه‌جی؛ اتعاض الحنفاء بأخبار الائمة الفاطمیین الخلفاء، نوشته مقریزی و النجوم الزاهرة فی ملوک مصر و القاهرة نوشته ابن تغری از کتب مهم در این زمینه هستند.
- [۵۱]. تاریخ و عقاید اسماعیلیه، ص ۱۸۵ - ۱۸۷.
- [۵۲]. کتاب الکشف، ص ۱۰۰ - ۱۰۱.
- [۵۳]. تاریخ و عقاید اسماعیلیه، ص ۱۳۵ - ۱۳۶.
- [۵۴]. همان، ص ۱۹۸ - ۲۰۳.
- [۵۵]. رجوع کنید: اسماعیلیان در تاریخ، مقاله «دولت فاطمیان»، نوشته عباس حمدانی، ص ۱۸۰ - ۱۸۶.
- [۵۶]. تاریخ و عقاید اسماعیلیه، ص ۲۰۹ - ۲۱۰.
- [۵۷]. رجوع کنید: قاضی نعمان، الرسالة المذهبه، در خمس رسائل اسماعیلیه، ص ۴۵ به بعد.
- [۵۸]. اسماعیلیه، مقاله «خدا و اوصافش»، ص ۳۰-۳۷.
- [۵۹]. احسان الهی ظهیر، الاسماعیلیه تاریخ و عقاید، ص ۱۳۲؛ عباس حمدانی، دولت فاطمیان، ص ۱۸۶.
- [۶۰]. درباره خلافت عزیز بنگرید: تجارب الامم، چاپ قاهره، ج ۲، ص ۴۰۱ - ۴۰۴؛ ابن خلکان، وفيات الاعیان، ج ۵، ص ۳۷۱ - ۳۷۶؛ مقریزی، اتعاض ج ۱، ص ۲۳۶ - ۲۹۹.
- [۶۱]. تاریخ فاطمیان، ترجمه کتاب اخبار ملوک بنی عبید، ترجمه حجت الله جودکی، ص ۷۹ - ۹۲.
- [۶۲]. اضواء علی مسلک التوحید، ص ۱۲۸.
- [۶۳]. در باب اعتقادات دروزیه بنگرید: اسماعیلیه، چاپ مرکز ادیان، مقاله «تاریخ و عقاید دروزیه»، نوشته علیرضا ایمانی؛ عبدالرحمن بدوی، تاریخ اندیشه های کلامی در اسلام، ج ۲، ص ۵۹۰ - ۶۸۰.

- [۶۴]. اخبار ملوک بنی عبید، ترجمه جودکی، ۹۱ - ۹۳.
- [۶۵]. بنگرید: النجوم الزاهره فی ملوک مصر و القاهره، ج ۵، ص ۱ - ۱۰۰ (از سال ۴۲۷ تا ۴۶۸).
- [۶۶]. درباره بساسیری بنگرید: راحة الصدور، ص ۱۰۷ - ۱۰۹، النجوم الزاهره، ج ۵، ص ۶۲ و ۵ - ۱۳.
- [۶۷]. بنگرید: تاریخ و عقاید اسماعیلیه، ص ۲۳۹ - ۲۵۶.
- [۶۸]. النجوم الزاهره، ج ۵، ص ۱۴۲ - ۱۴۵.
- [۶۹]. اخبار ملوک بنی عبید، ترجمه جودکی، ص ۱۰۲.
- [۷۰]. النجوم الزاهره، ج ۵، ص ۱۷۰ - ۱۷۵. (البته پیرامون دوران خلافت آمر حدود هشتاد صفحه بحث کرده است).
- [۷۱]. درباره اختلافات شدید در این زمینه بنگرید: النجوم الزاهره، ج ۵، ص ۲۳۷ به بعد.
- [۷۲]. درباره قلاع بنگرید: منوچهر ستوده، قلاع اسماعیلیه در رشته کوههای البرز، تمام کتاب.
- [۷۳]. ملل و نحل شهرستانی، تحقیق محمد و کیل، ج ۱، ص ۱۹۵ - ۱۹۸.
- [۷۴]. درباره حسن صباح کتب متعددی نوشته شده است، که بسیاری از آنها رمان و داستان است و گاه از حقیقت خالی است. بهترین کتابها در این زمینه، جامع التواریخ رشید الدین فضل الله که بخش خلفای فاطمی و نزاریان آن توسط محمد تقی دانش پژوه و محمد مدرسی زنجانی در سال ۱۳۳۸ شمسی چاپ شده است و نیز تاریخ حافظ ابرو که قسمت فاطمیان و نزاریان آن توسط محمد مدرسی زنجانی با عنوان مجمع التواریخ السلطانیه در سال ۱۳۶۴ شمسی بوسیله انتشارات امیر کبیر در تهران به چاپ رسیده است. در این کتاب آقای زنجانی به مطالب رشیدالدین فضل الله و کتاب زبده التواریخ ابوالقاسم کاشانی نیز توجه داشته است. صفحات ۱۹۱ تا ۲۲۷ این کتاب درباره حسن صباح است، که مباحث بالا خلاصه مطالب این کتاب است.
- [۷۵]. دفتری، تاریخ و عقاید اسماعیلیه، صفحات ۳۱ - ۳۵، ۴۰۹ - ۴۱۵، ۴۲۹ - ۴۳۵، ۴۵۲، ۴۷۸ - ۴۸۰، ۴۹۱ - ۴۹۷، ۶۰۷ - ۶۱۰؛ همو، مختصری در تاریخ اسماعیلیه، ص ۱۸۲ - ۱۸۳، ۱۸۷ - ۱۸۸، ۱۹۵ - ۱۹۸، ۲۰۸ - ۲۰۹؛ و نیز بنگرید: مقاله بلند برنارد لوئیس با عنوان «اسماعیلیان سوریه»، چاپ شده در کتاب اسماعیلیان در تاریخ، ترجمه یعقوب آژند.
- [۷۶]. محمد بن حسن طوسی، روضه التسلیم، ص ۴۱ - ۴۳.
- [۷۷]. تاریخ جهانگشای جوینی، ج ۳، ص ۱۸۶ - ۲۷۰.
- [۷۸]. اتان کلبرگ، کتابخانه ابن طاووس، ترجمه علی قرایی و رسول جعفریان، ص ۲۹.
- [۷۹]. مختصری در تاریخ اسماعیلیه، ص ۲۲۰؛ نادیا ابوجمال، اسماعیلیان پس از مغول، ترجمه محمود رفیعی، ص ۸۵ (با تأثیرپذیری از فرهاد دفتری).
- [۸۰]. مجله المشرق، سال ۱۹۵۷، ص ۶۱۲ - ۵۸۱.
- [۸۱]. همان، ص ۵۹۳.

[۸۲]. همان، ص ۶۱۱.

[۸۳]. مجالس المؤمنین، ج ۲، ص ۲۴۰-۲۳۴. (قاضی نورالله شوشتری به صراحت وی را علوی از نسب فاطمیان مصر می داند).

[۸۴]. تاریخ و عقاید اسماعیلیه، ص ۵۶۱-۵۴۴.

[۸۵]. ر.ک: نادیه جمال، بقای بعد از مغول، ترجمه دکتر فریدون بدره ای، ص ۱۱۱-۱۱۷.

[۸۶]. دکتر فرهاد دفتری در تاریخ و عقاید اسماعیلیه، از صفحه ۴۹۷ تا صفحه ۶۲۰ را به نزاریان بعد از الموت و آقاخان پرداخته و مفصلاً درباره آنها بحث کرده است که از صفحه ۵۷۶ تا آخر یعنی حدود پنجاه صفحه را به آقاخان ها پرداخته است. وی در کتاب دیگرش یعنی مختصری در تاریخ اسماعیلیه از صفحه ۲۱۹ تا صفحه ۲۵۳ و از صفحه ۲۶۵ تا صفحه ۲۹۵ را به نزاریان اختصاص داده است. کتاب اسماعیلیان بعد از مغول نیز مطالب در باب نزاریان بعد از الموت دارد. این فصل خلاصه ای بود از محتواهای این سه کتاب با مراجعه به بعضی از منابع دیگر. پرفسور حامد الگار نیز مقاله ای درباره شورش آقاخان اول نوشته که توسط ابوالقاسم سری ترجمه و به همین نام چاپ شده است.

[۸۷]. درباره خوجه ها بنگرید: اسماعیلیان در تاریخ، ص ۴۰۱-۳۹۷، ترجمه مدخل خوجه ها در دائرة المعارف اسلام انگلیسی، ویرایش اول، نوشته یوسف علی و نیز دایرة المعارف اسلام انگلیسی، مدخل KHODJA، ویرایش دوم، ج ۵، ص ۲۷-۲۵، نوشته مادلونگ و نیز مختصری در تاریخ اسماعیلیه، ص ۲۴۳-۲۵۳، فصل خوجه ها و اسماعیلی ست پنت.

[۸۸]. درباره خطاب بن حسن بنگرید: السطان الخطّاب حیاة و شعره، نگارشی پوناوالا.

[۸۹]. ابراهیم بن حسین حامدی، کنز الولد، ص ۱۰۱-۱۰۰، پاورقی شماره ۳.

[۹۰]. تاریخ و عقاید اسماعیلیه، ص ۳۳۴-۳۲۴.

[۹۱]. تاریخ و عقاید اسماعیلیه، ص ۳۴۶-۳۴۰.

[۹۲]. تاریخ و عقاید اسماعیلیه، ص ۳۵۷-۳۴۶.

[۹۳]. مختصری در تاریخ اسماعیلیه، ص ۲۶۵-۲۵۴ و تاریخ و عقاید اسماعیلیه، ص ۳۶۷-۳۲۲. (حدود چهل صفحه

درباره طیبیان)

بخش سوم دانشمندان اسماعیلی

درس نهم:

عالمان و اندیشمندان اسماعیلی

مقدمه: در طول تاریخ هر فرقه، تعدادی از اندیشمندان معتقد به آن کیش و به تبیین مفاهیم و تعالیم آن فرقه همت گماشته و باعث رونق آن مذهب گردیده اند. ما در این بخش به مهمترین و اثرگذارترین عالمان اسماعیلی پرداخته و به صورت مختصر به زندگانی و آثار آنها خواهیم پرداخت. مصطفی غالب در کتاب اعلام الاسماعیلیه حدود صدوسی نفر را به عنوان بزرگان اسماعیلیه مطرح ساخته است که بعضی از این افراد یقیناً اسماعیلی نیستند. مثل ابن عربی، فخرالدین رازی، ابوالعلاء معری، جلال الدین رومی معروف به مولانا. بعضی افراد جزء ائمه آنها هستند مثل حضرت امیر(علیه السلام)، امام باقر(علیه السلام)، امام صادق(علیه السلام) و تمام خلفای فاطمی. برخی معلوم نیست وجود خارجی داشته باشند، مثل احمد بن عبدالله بن میمون قذّاح و.... بنابراین از این افراد نامی به میان نخواهد آمد. همچنین از افراد کم اهمیت نیز یاد می‌نماید نخواهد شد و بیشتر به کسانی که تأثیرگذار بوده و افکار یا کتابهایشان اکنون به عنوان افکار و آثار مرجع در اسماعیلیه مطرح است، می‌پردازیم. گفتنی است که به علت دوره ستر نخستین که از سال ۱۴۸ هـ تا حدود سال ۲۸۰ هجری ادامه داشته، از هیچ فرد مطرحی یاد نمی‌شود و حتی خود اسماعیلیان از آن دوره اطلاع خاصی ندارند. بنابراین علمای اسماعیلیه از اواخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم برای ما شناخته شده هستند و باعث می‌شود که این بخش را با علمای قرن سوم آغاز کنیم.

۱- ابن حوشب: حسن بن فرج معروف به ابن حوشب و منصورالیمین، متولد به سال ۲۳۰ هـ. قاضی نعمان قائل است که از شیعیان اثنی عشری بود که بعد از رحلت امام حسن عسگری(علیه السلام)، درباره امام خود به شک و تردید افتاده و به سبب آشنایی با امام مستور اسماعیلی به کیش اسماعیلی وارد شد. وی به همراه علی بن فضل، داعی دیگر اسماعیلیه در سال ۲۶۸ هـ به یمن رفت و به تبلیغ کیش اسماعیلیه پرداخت. در سال ۲۷۰ هـ دارالهجیره ای ساخت و آن را پایگاه جنگی خود قرار داد و به اطراف لشگر کشید و توانست دعوت اسماعیلی را گسترش داده و داعیانی به اطراف گسیل دارد. او ابو عبدالله شیعی را به مغرب و هیثم را به سند فرستاد. ابن حوشب تألیفاتی نیز داشته که فقراتی از کتاب الرشید و الهدایه وی باقی مانده است. این کتاب بوسیله کامل حسین تصحیح و چاپ شده است. بعضی این کتاب را از وی نمی‌دانند. او در این کتاب به عقیده ظهور مهدی پرداخته و وی را ناطق هفتم می‌داند. این کتاب اندیشه اسماعیلیان نخستین، یعنی اسماعیلیان قبل از فاطمیان را بیان کرده و به تبیین آن می‌پردازد. کتاب دیگری که به وی نسبت می‌دهند، کتاب

العالم و الغلام است که در نسبت این کتاب نیز به ابن حوشب تردید وجود دارد. وی بعد از عمری تلاش در راه ترویج کیش اسماعیلی در سال ۳۰۲ هـ در یمن درگذشت. [۱]

۲ - محمد بن احمد نسفی: وی در نخشب (نسف) در آسیای میانه متولد شد و در نزد حسین مروزی تعالیم کیش اسماعیلیه را فرا گرفت و خود داعی اسماعیلیان در خراسان شد. او به کمک دستیاران خود توانست امیر نصر بن احمد سامانی را به کیش اسماعیلیان در آورد. رهبران سنی مذهب حکومت سامانی از این واقعه ناخرسند گشته و امیر نصر سامانی و نسفی را در سال ۳۳۲ هـ به قتل رساندند. مهمترین ویژگی نسفی در تبیین جدید کیش اسماعیلی بالاخص در مباحث جهان بینی است. بنابر نظر مصطفی غالب اسماعیلی مذهب، او اولین کسی است که مذهب اسماعیلیه را با فلسفه نوافلاطونی ممزوج ساخت و فلسفه را به مذهب اسماعیلیه وارد کرد. وی کتابی به نام المحصول نوشت و از امامت و مهدویت محمد بن اسماعیل دفاع کرد. وی دوران محمد بن اسماعیل را دوران ملغی شدن شریعت معرفی کرده و وی را ناسخ شریعت محمدی می دانست. این کتاب تأثیر عمیقی بر اندیشه قرامطه گذاشت و شاید همین کتاب باعث شد که قرامطه بحرین به شریعت اهمیت نداده و وقتی ناصر خسرو از آنجا دیدن کرد، آنان را غیر مقید به شریعت یافت. در دوران معز خلیفه چهارم فاطمی اندیشه فلسفی و جهان بینی توحیدی نسفی پذیرفته شد و به عنوان فکر اسماعیلیه باقی ماند، ولی اباحه گری وی مورد انتقاد دیگر اسماعیلیان قرار گرفت و از سوی فاطمیان رد شد، اگرچه نزاریان بعد از اعلام قیامت، روش اباحه گری پیش گرفتند، ولی معلوم نیست که تحت تأثیر نسفی باشند. نسفی هیچ گاه دیدگاههای عییدالله المهدی، مبنی بر مهدویت خویش را نپذیرفت و جزء قرامطه باقی ماند و به مهدویت محمد بن اسماعیل معتقد بود و اگرچه خلافت عییدالله المهدی و القائم بامرالله را درک کرد، ولی به آنان نپیوست. در جهان بینی نسفی، عالم به صورت ابداع از سوی خداوند خلق گشته و اولین مخلوق همان عقل اول است. از عقل اول، نفس کلی به وجود آمده و از نفس کلی، هیولا و صورت پدید آمده اند که این موجودات علوی (عالم بالا) مدبر عالم پایین (زمین) هستند. وی در تبیین مباحث امامت و نبوت قائل به هفت دور در تاریخ شد که هر دور با بعثت یک پیامبر اولوالعزم شروع می شود و هر پیامبری دارای هفت جانشین است. دوره هفتم تاریخ دوره پایانی عالم است و با ظهور محمد بن اسماعیل شروع می گردد. در آن دوره علوم باطنی ظاهر گشته و به علت این ظهور، شریعت ملغی می گردد. متأسفانه کتاب المحصول از بین رفته و اثری از آن موجود نیست. فقط نقل قولهایی از آن در کتب ابوحاتم رازی و حمید الدین کرمانی یافت می شود. در نگاه نسفی حضرت آدم شریعتی نداشته و فقط مردم را به توحید فراخوانده است و دور هفتم مثل دور اول، دور بی شریعت است و از زمان امامت محمد بن اسماعیل شروع شده است. به هر حال مفهوم خدای غیر قابل شناخت، انبعاث عالم از طریق عقل اول و هفت دور عالم از نظریات نسفی است که در اسماعیلیه باقی مانده و به عنوان فکر رایج مطرح است. [۲]

۳ - ابوحاتم رازی: احمد بن حمدان رازی در ری به دنیا آمد. از نخستین سالهای زندگی او اطلاعی در دست نیست. بعضی احتمال داده اند که در یمن نزد ابن حوشب درس خوانده و سپس به ری بازگشته است. وی بعد از سالهای ۲۹۵ هـ در ری به تبلیغ پرداخت. او دارای علم وافری بود و کتب متعددی در زمینه های گوناگون نوشت. در حدود سال ۳۱۰ هـ

توانست امیر احمد بن علی حاکم ری را به کیش اسماعیلی در آورد، ولی سامانیان به ری لشکر کشیده و امیر احمد را خلع کردند و ابوحاتم به طبرستان گریخت. در آنجا مرداوینج، یکی از نظامیان منطقه را به کیش اسماعیلی دعوت کرد. در این زمان محمد بن زکریای رازی ادعا کرد که با وجود عقل به پیامبران احتیاجی نیست و وقوع بعثت پیامبران را مورد شک قرار داد. ابوحاتم رازی به مقابله با آن پرداخت و کتاب اعلام النبوة را در تأیید اثبات نبوت پیامبران و رد دیدگاه زکریای رازی نوشت. گویا ابوحاتم در دیلم ادعای ظهور مهدی در تاریخ معینی را کرد، ولی چون زمان مقرر رسید و مهدی ظهور نکرد، مردم از وی بریده و مرداوینج قصد جان وی را کرد. او نیز از دست مرداوینج فرار کرده و در پنهان در سال ۳۲۲ ق از دنیا رفت. البته زمانهای دیگری نیز برای مرگ وی بیان کرده اند. از کارهای مهم ابوحاتم رازی نقد کتاب المحصول نسفی است. وی در این زمینه کتاب الاصلاح را نوشت و به اصلاح دیدگاههای نسفی پرداخت. او کلیات مباحث فلسفی المحصول نسفی را پذیرفت ولی ایرادهایی نیز به آن وارد نمود. مهمترین ایراد ابوحاتم به نسفی، الغاء شریعت در دور هفتم از سوی نسفی بود. ابوحاتم معتقد بود که دور اسلام و عمل به شریعت آن پایان نیافته و در تمام ادوار تاریخ، هر باطنی احتیاج به یک ظاهر دارد و نطقاء در هر دوره ای معانی باطنی را منکشف ساخته و به ظاهر کاری ندارند. ابوحاتم همچون نسفی به تنزیه مطلق خداوند، هفت دور، عدم شریعت آوری حضرت آدم معتقد بود، ولی در بحث اوصاف نفس کلی با نسفی اختلاف داشت. نسفی نفس کلی را ناقص دانسته، در حالیکه ابوحاتم آن را کامل می دانست.

از کتابهای دیگر ابوحاتم کتاب الزینه است که در فقه اللغه می باشد. او در انتهای الزینه به فرق و مذاهب اسلامی پرداخته و عقاید آنان را توصیف کرده است. بنابراین کتاب ابوحاتم به عنوان یکی از قدیمیترین کتب ملل و نحل مورد استفاده محققان قرار گرفته است. این کتاب ترجمه شده و به عنوان گرایشها و مذاهب اسلامی در سه قرن نخست هجری به چاپ رسیده است. کتاب اعلام النبوه، الزینه و قسمتهای باقی مانده از الاصلاح به چاپ رسیده اند.[۳]

ابوحاتم نیز مثل نسفی امامت عییدالله را رد کرده و در طیف قرامطه باقی ماند و به مهدویت محمد بن اسماعیل فرامی خواند. دیدگاههای اصلاحی ابوحاتم به تأیید فاطمیان رسید و می توان گفت که جهان بینی ابوحاتم مورد پذیرش اسماعیلیان قرار گرفت.

۳ - ابویعقوب سجستانی: یکی از محققان معاصر که درباره ابویعقوب سجستانی آثار متعددی دارد، پل واکر است. او رساله کارشناسی ارشد و دکتری خود را به ابویعقوب اختصاص داد و سه کتاب دیگر درباره زندگانی و افکار آن نوشته است. کتاب ابویعقوب سجستانی متفکر و داعی اسماعیلی وی به وسیله دکتر فریدون بدره ای ترجمه و به چاپ رسیده است. نام وی اسحاق بن احمد و در سیستان به دنیا آمد. گاه از وی با ابویعقوب سجزی نیز یاد شده است. از زندگانی وی اطلاعات چندانی در دست نیست. او در سال ۳۲۲ ه در بغداد نزد اسماعیلیان مشغول تحصیل بوده و به جمع شاگردان نسفی در خراسان پیوسته است. بعد از قتل نسفی در سال ۳۳۲ ه سجستانی جانشین وی شد. احتمال دارد که وی بعد از ابوحاتم رازی داعی کل منطقه ایران شده باشد. گویا قدرت رهبری آن به منطقه عراق نیز کشیده شده و داعیان شمال عراق و بغداد نیز زیر نظر او فعالیت می کرده اند. او یکی از نویسندگان پرکار اسماعیلیه است. ابویعقوب در

مقابل انتقادات ابوحاتم به نسفی موضع گرفت و از استادش نسفی دفاع کرد و کتابی به نام النصره نوشت. وی نیز معتقد بود که حضرت آدم (علیه السلام) شریعت نیاورده و دور ششم یعنی دور اسلام با آمدن محمد بن اسماعیل به پایان رسیده است و دور هفتم که دور الغاء شریعت است، آغاز گشته است. ابویعقوب کتابی در تأیید مطالب ابوحاتم و رد دیدگاههای زکریای رازی به نام اثبات النبوات نوشت و همان ادله ابوحاتم را درباره لزوم بعثت انبیاء بیان کرد. او در کتاب اثبات النبوات از اندیشه های اباحه گرانه خود در النصره فاصله گرفت و به دیدگاههای ابوحاتم و فاطمیان نزدیک شد.

گویند وی در آخر عمر از قرامطه جدا شد و به فاطمیان پیوست و این مسئله به وسیله خلیفه چهارم فاطمی المعزالدین الله انجام گرفت و باعث شد که تمام قرامطه ایران به فاطمیان پیوندند و کم کم قرامطه در تاریخ محو گردند. بنا بر نظر واکر او بعد از سال ۳۶۱ هـ که کتاب الافتخار خود را نوشت توسط خلف بن احمد، حاکم سیستان به قتل رسید. پل واکر در کتاب تشیع فلسفی قدیم، نوافلاطون گرایی ابویعقوب سجستانی [۴] (کمبریج، ۱۹۹۳ م) به ترکیب اندیشه های نوافلاطونیان با اصول عقاید اسماعیلی پرداخته است و نشان داده که چگونه اندیشه های نوافلاطونیان با عقاید اسماعیلیه نخستین ممزوج گشته است. سجستانی در کتاب دیگر خود الینابیع به اصول عقاید اسماعیلی پرداخته و آنان را به صورت موجز و مختصر بیان کرده است. تمام کتب نامبرده از سجستانی به غیر از النصره که مفقود شده است، به چاپ رسیده است. بعضی معتقدند کتاب المحصول نسفی و النصره ابویعقوب به علت ترویج اباحه گرایی، از سوی فاطمیان مورد استقبال قرار نگرفت و نسخه های آن در طول زمان از بین رفت. [۵]

۵ - جعفر بن منصور الیمن: وی فرزند کوچک ابن حوشب است. برادر بزرگترش حسن بعد از پدرش از ولایت فاطمیان خارج شد و بر علیه داعی فاطمیان در یمن شورش کرد و داعی یمن را به قتل رساند. بعد از قتل داعی یمن، جعفر بن منصور الیمن به مغرب مهاجرت کرد و در معیت خلفای فاطمی به تألیف پرداخت. وی در سال ۳۲۲ هـ به شمال آفریقا رفت و در جنگهای خلفای فاطمی بر ضد خوارج شرکت کرد. او همچون قاضی نعمان دوران چهار خلیفه فاطمی را درک کرد و بنا بر نظر برخی در سال ۳۸۰ هـ و یا بعد از سال ۳۶۳ هـ از دنیا رفت. اصلاحات عقیدتی معز در کتابهای جعفر بن منصور الیمن بازتاب پیدا کرد. وی در کتاب الشواهد و البیان و تأویل الزکاء به خلفای دوره هفتم پرداخته و خلفای فاطمی را جانشینان دوره ظهور دور هفتم می داند. این دو کتاب هنوز به صورت خطی باقیمانده و به چاپ نرسیده است. [۶]

اما دو کتاب دیگر جعفر به نامهای سرائر و اسرار النطقاء و کتاب الکشف، به چاپ رسیده است. کتابهای جعفر با اندیشه اسماعیلیان نخستین نوشته شده و افکار نوافلاطونی در آنها یافت نمی گردد. وی در کتاب الکشف از القائم بامرالله به عنوان ناطق هفتم یاد می کند که نشانگر تحولات ایجاد شده بوسیله فاطمیان در مفهوم ناطق هفتم است. این مسئله باعث نقد مصطفی غالب به وی شده است. [۷]

۶ - قاضی نعمان: محمد بن نعمان، پایه گذار فقه اسماعیلی و بزرگ ترین فقیه در همه ادوار اسماعیلیه است. او در مغرب به دنیا آمد، ولی از تاریخ تولد او اطلاعی در دست نیست. برخی تخمین زده اند که وی در حدود سال ۲۹۰ هـ در مغرب به دنیا آمد. او در سن بیست سالگی در سال ۳۱۳ هـ به خدمت عییدالله المهدی درآمد و از آن زمان تا آخر عمر در سال ۳۶۳ هـ به مدت پنجاه سال به خلفای فاطمی خدمت کرد. او در ابتدا مسئول رساندن اخبار به عییدالله و القائم بامرالله بود و از سال ۳۳۴ هـ به عنوان قاضی در خدمت فاطمیان بود و در دوره معز (۳۶۵-۳۴۱ هـ) قاضی القضاة اسماعیلیان فاطمی شد. او در این دوره آثار متعددی را به رشته تحریر درآورد. از مهمترین کتب وی می توان به دعائم الاسلام - مهمترین کتاب فقهی اسماعیلیان در طول تاریخ - تأویل الدعائم، شرح الاخبار فی فضائل الأئمة الاطهار، افتتاح الدعوه، کتاب المجالس و المسایرات، کتاب الهمه فی آداب اتباع الائمة، اختلاف اصول المذاهب، اساس التأویل، الرسالة المذهبیة فی العقائد الاسماعیلیه و... نام برد که تمام اینها در قرن اخیر به چاپ رسیده اند. کتب موجود وی را بیست و هفت و کتب مفقود او را بیست و سه کتاب دانسته اند. دعائم الاسلام وی در دو جلد مباحثی همچون ولایت، طهارت، صلوات، زکات، روزه، حج، جهاد، معاملات و عقود را داراست و همه آن احادیث مروی از ائمه است. در این کتاب روایتی از ائمه اسماعیلیه وجود ندارد و به همین علت برخی تصور کرده اند که قاضی نعمان شیعه اثنی عشری است و از روی تقیّه با خلفای فاطمی کار می کرده است. ولی کتب دیگر وی عقاید اسماعیلی او را به وضوح نشان داده و می رساند که وی معتقد به امامت خلفاء فاطمی است. تا ظهور صفویه علمای امامیه وی را از اسماعیلیه دانسته و از او مطالبی نقل نکرده اند، ولی از دوران صفویه به بعد او به عنوان یک شیعه امامی پذیرفته می شود. گفتنی است که شیخ حرّ عاملی در وسائل الشیعه از وی نقل نمی کند، ولی علامه مجلسی در بحار الانوار وی را یک امامی دانسته و کتابش را می پذیرد. محدث نوری در خاتمه مستدرک الوسائل بسیار تلاش می کند تا وی را یک شیعه اثنی عشری نشان دهد، ولی هیچ قرینه ای دالّ بر امامی بودن وی نیست، در حالی که صدها دلیل و مدرک دلیل بر اسماعیلی بودن وی وجود دارد. نکته قابل ذکر این است که اولین فردی که وی را امامی می نامد، ابن خلکان در وفیات الاعیان است و علمای ما در دوران صفویه از وی نقل می کنند که قاضی نعمان امامی مذهب است، ولی برخی علمای دوران صفویه به این نکته توجه نداشته اند که در نزد اهل سنت قرون پیشین، امامی به کسی اطلاق می شد که قائل به نصّ در جانشینی، عصمت و علم غیب برای امام باشد. بنابراین تمام کسانی که از دوران بعد از امام باقر (علیه السلام) از جریان اصلی تشیع خارج شدند، بنابراین تعریف، امامی هستند. پس اثناعشریان، اسماعیلیان و واقفه و برخی فرق دیگر امامی مذهب می باشند. به هر حال روایات دعائم مثل کتب دیگر برای تأیید روایات دیگر صلاحیت لازم را داراست. قاضی نعمان بعد از عمری تلاش و تألیف آثار زیاد در سال ۳۶۳ هـ در مصر درگذشت و در قاهره مدفون گردید. [۸]

۷ - حمیدالدین کرمانی: شاید بتوان گفت که حمیدالدین کرمانی از بزرگترین متکلمان و داعیان اسماعیلیه و از برجسته ترین فیلسوفان اسماعیلیه است. لقب افتخاری حجة العراقین - عراق عجم و عراق عرب - از آن اوست. احمد بن عبدالله در کرمان به دنیا آمد. از زندگی و فعالیت‌های وی اطلاع دقیقی نداریم. پل واکر کتابی درباره آثار و افکار وی به نام حمیدالدین کرمانی، متفکر اسماعیلی دوران الحاکم بامرالله [۹] تألیف کرده که توسط فریدون بدره ای به فارسی

ترجمه شده است. بنابر نقل عارف تامر وی شاگرد ابویعقوب سجستانی بوده و نزد وی علوم اسماعیلیه را فرا گرفته است. [۱۰] او احتمالاً بعد از مرگ ابویعقوب رهبر داعیان ایران و عراق گردید و به خاطر فعالیت‌های وی لقب حجة العراقین را از الحاکم بامرالله دریافت کرد. در اوایل قرن پنجم و به علت ظهور دروزیان به قاهره فراخوانده شد و به بحث و مناظره در باب ماهیت الحاکم بامرالله پرداخت و رساله ای با نام مباسم البشارة بالامام الحاکم بالله در تأیید امامت حاکم و ردّ الوهیت وی نوشت. او در رساله الواعظه به ردّ ادله الآخرم، یکی از داعیان معتقد به الوهیت الحاکم بامرالله پرداخت و او را متهم به غلو نمود. این دو رساله در مجموعه رسائل الکرمانی به چاپ رسیده است. کرمانی یکی از مؤلفان پرکار اسماعیلیه است که حدود بیست و هفت کتاب برای وی شمارش کرده اند. مهمترین کتاب کرمانی راحة العقل نام دارد. در این کتاب به مباحث جهان بینی، سلسله صدور و نحوه خلق عالم، صفات عقول عشرة، اجسام عالی و سافل و نفس ناطقه پرداخته است و در ضمن مباحث، جایگاه نطق و امامان را در نظام هستی بیان کرده است. این کتاب توسط مصطفی غالب در بیروت به چاپ رسیده است. کتاب دیگر وی با نام کتاب الرياض فی الحکّم بین الصادقین صاحبی الاصلاح و النصرة [۱۱] درباره اختلافات فکری ابوحاتم رازی و ابویعقوب سجستانی است که در اکثر موارد دیدگاه ابوحاتم رازی را تأیید و دیدگاه استاد خود را مردود دانسته است. این کتاب بعد از راحة العقل در حدود سالهای ۴۱۲ هجری به بعد نوشته شده است و مباحث آن درباره جوهر و ماهیت نفس به عنوان منبعث اول، صفات عقل اول به عنوان مبدع اول، هیولا، نفس انسانی که آیا از اجزاء نفس کلی است یا از آثار آن، حرکت و سکون، قضاء و قدر، شریعت آدم، الغاء شریعت و اباحه گری است. وی شدیداً به اباحه گری و الغاء شریعت نسفی و ابویعقوب سجستانی ایراد وارد ساخته و آن اعتقادات را باطل اعلام کرده است. کتاب دیگر وی الاقوال الذهیبیه نام دارد که ردّی بر آراء محمد بن زکریای رازی در طب روحانی است. [۱۲] می توان این کتاب را ادامه دهنده سیره سلف بزرگان اسماعیلیه در ردّ دیدگاههای زکریای رازی در باب عدم لزوم بعثت پیامبران و انکار معاد دانست. این کتاب توسط صلاح الصاوی و اعوانی در انجمن حکمت و فلسفه ایران به چاپ رسیده است. کتاب دیگر وی الرسالة الوضیة فی معالم الدین و اصوله درباره تعریف عبادت، معرفت ملائکه، انبیاء و اوصیاء و مباحث دیگر اصول اعتقادی اسماعیلیه است. [۱۳]

به هر حال حمیدالدین کرمانی بعد از سالها تلاش در راه کیش اسماعیلیه حدود سالهای ۴۱۲-۴۲۰ هجری در عراق از دنیا رفت.

۸- مؤیدالدین شیرازی: مؤیدالدین شیرازی در آغاز رئیس دعوت اسماعیلی در زادگاه خود، فارس بود. در زمان وی اکثریت فارس همچون حاکم منطقه از اهل سنت بودند، بنابراین رهسپار قاهره شد و سرانجام در سال ۴۳۸ هـ به مصر رسید. در آن جا مسئولیت گوناگونی داشت. ریاست دیوان انشاء فاطمیان، رئیس یک هیئت نظامی و داعی الدعای از مهم ترین سمت های او بود. او در مقام داعی الدعای به تدریس در دارالعلم الازهر پرداخت و در سال ۴۷۰ هـ از دنیا رفت. وی استاد ناصر خسرو و ملک بن مالک حمادی، قاضی القضاة یمن بود و هشتصد مجلس درس را انشاء کرد. این خطبه ها در روزهای پنج شنبه برای اسماعیلیان ایراد می شد. او تحت تأثیر ابویعقوب سجستانی و بالخصوص حمیدالدین کرمانی به انشاء آن ها می پرداخت. برخی مجالس او به نام المجالس المؤیدیه در چهار جلد به چاپ رسیده

است. کتاب دیگر وی سیره خود نوشت موید است که بین سال های ۴۴۳ هـ و ۴۵۵ هـ نوشته است. در این کتاب به زندگانی و فعالیت هایش پرداخته و از تجربه دلسرد کننده خود در دبار فاطمی مطالبی بیان می کند. دکتر ورنه کلم در کتاب خاطرات یک مأموریت، به سیره موید پرداخته و به زندگانی و آثار مؤید دقت نموده است. این کتاب در سال ۲۰۰۳ نوشته شده و در سال ۱۳۸۳ ش توسط فریدون بدره ای ترجمه و به بازار آمده است.

۹ - ناصر خسرو: وی در سال ۳۹۴ هـ در قبادیان از نواحی بلخ به دنیا آمد. خانواده وی از کارگزاران حکومتی بودند. بنابراین ناصر خسرو نیز به شغل دبیری در دیوان اداری منصوب شد و در بارگاه غزنویان - سلطان محمود و مسعود غزنوی - مشغول به کار بود. در این زمان به علوم زمانه خود احاطه پیدا کرد و حتی تورات و انجیل را نزد یهودیان و نصارا آموخت و به دیدگاه فلاسفه یونان و اسلامی آشنا شد. از همان جوانی روحیه پرسشگری در وی وجود داشت و سؤالات گوناگونی پیرامون شریعت در ذهن خود داشت. در سال ۴۳۷ هـ در سن چهل سالگی خواب عجیبی دید و باعث شد که شغل دیوانی را رها کرده و به سفر هفت ساله خود پردازد. او هفت سال در سفر بود و به تمام نقاط جهان اسلام سفر کرد و عقاید گوناگون را بررسی نمود. در قاهره با عقاید باطنیان (اسماعیلیه) آشنا شد و حل معضلات علمی خود را در تفکرات آنان یافت و به کیش اسماعیلیه درآمد. او تا سال ۴۴۱ هـ در قاهره ماند و به مدت سه سال از علوم باطنی مطالبی فرا گرفت و به خراسان بازگشت. ناصر خسرو تفصیل سفر هفت ساله خود در کتاب سفرنامه ناصر خسرو به رشته تحریر درآورد و در سال ۴۴۴ هـ به بلخ بازگشت و به تبلیغ کیش اسماعیلیه پرداخت. در خراسان مناظرات مختلفی با علمای اهل سنت انجام داد و بر اثر فشار علمای اهل سنت و اتهام به الحاد و کفر از بلخ به مازندران فرار کرد. در آنجا موفقیت چشمگیری برای وی حاصل شد، ولی به علل نامعلومی قبل از سال ۴۵۳ هـ به روستای یمگان پناه برد و در آنجا به نوشتن زادالمسافرین همت گماشت. این کتاب را می توان یکی از کتابهای اعتقادی اسماعیلیه به زبان فارسی دانست. وی در این کتاب به موضوعات جسم و حرکت، نفس کلی و هیولی، رد دیدگاه محمد زکریای رازی، زمان، حدوث عالم، اثبات صانع، مباحث توحید، مباحث نبوت، رد تناسخ و نفس ناطقه پرداخته است. ناصر خسرو پانزده سال در یمگان ماند و جامع الحکمتین را در سال ۴۶۲ هـ در جواب سؤالات خواجه ابوالهیثم احمد بن حسن جرجانی نوشت.

کتاب دیگر ناصر خسرو عبارتند از: خوان الاخوان که می توان آن را خلاصه زادالمسافرین دانست؛ وجه دین در تأویل شریعت و فقه؛ گشایش و رهایش که به مباحث اعتقادی پرداخته است و به زبان انگلیسی نیز ترجمه شده است؛ [۱۴] روشنایی نامه، دیوان و سعادت نامه که به صورت منظوم است. این آثار، آثار چاپی و باقیمانده ناصر خسرو هستند و تعدادی از تألیفات وی در گذر زمان از بین رفته اند. درباره ناصر خسرو مقالات و کتب متعددی نوشته شده است. ایوانف، محقق روسی که تمام عمر خود را در راه فهم مطالب اسماعیلیه و پیدا کردن آثار آنها صرف کرد، [۱۵] مقاله ای با عنوان «ناصر خسرو و اسماعیلیان» دارد که به زندگانی و آثار وی پرداخته است. جناب آقای رجیبی نیز به زندگی، آثار و افکار ناصر خسرو در مقاله «زندگی و اندیشه های ناصر خسرو» به صورت مختصر و مفید پرداخته که اکثر مطالب بحث ما برگرفته از مقاله ایشان است. [۱۶]

بزرگان طیبی:

۱۰- ابراهیم بن حسن حامدی: از طفولیت و جوانی آن خبر چندانی نداریم و فقط می دانیم که ذویب بن موسی در سال ۵۳۳ ق، اندکی بعد از مرگ سیده ملکه، وی را دستیار خود در امر دعوت نمود و چون در سال ۵۴۶ هـ در گذشت، وی به عنوان دومین داعی مطلق طیبیان شروع به کار کرد. وی در صنعاء اقامت گزید و از حمایت فرمانروای شهر صنعاء که اسماعیل حافظی بود، برخوردار شد. بنابراین وی تمام عمر را به تبیین اندیشه طیبیان صرف کرد. وی در کتاب خود از اندیشه های اخوان الصفا نیز بهره برد و شاید برای اولین بار اسماعیلیان یمن را با اخوان الصفاء آشنا ساخت. وی شدیداً تحت تأثیر حمیدالدین کرمانی است و در کنزالولد از مطالب کرمانی به وفور استفاده کرد. کتاب مهم وی، کنزالولد بوسیله مصطفی غالب تحقیق گشته و در سال ۱۴۱۶ هجری در بیروت چاپ شده است.

۱۱- علی بن محمد بن جعفر بن ابراهیم بن ولید:

وی از خاندان ابن الولید از قریش بود و در سال ۵۲۲ هـ در یمن به دنیا آمد. وی نزد عمویش و محمد بن طاهر حارثی در یمن کسب علم کرد و در صنعاء اقامت گزید. در سال ۵۸۴ هـ از سوی حاتم بن ابراهیم حامدی به عنوان مأذون - یکی از سلسله های دعوت اسماعیلی - منصوب شد و تربیت فرزند حاتم به عهده وی بود. وی کتب متعددی نوشت و یکی از عالم ترین داعیان طیبی است. وی در سال ۶۱۲ هـ بعد از نود سال از دنیا رفت. دو کتاب معروف او اکنون به چاپ رسیده است. کتاب تاج العقائد و معدن الفوائد وی یکی از مهمترین کتب اعتقادی طیبیان و بلکه اسماعیلیان است که در سال ۱۹۸۶ م توسط عارف تامر در دارالمشرق بیروت به چاپ رسیده است. او همچنین کتابی به نام دماغ الباطل و حتف المناضل در ردّ کتاب فضائح الباطنیّه غزالی نوشت و به ایرادات وی پاسخ گفت. این کتاب توسط مصطفی غالب در سال ۱۴۰۲ هـ در دو جلد در موسسه عزالدین بیروت به چاپ رسیده است.

۱۲- ادریس عمادالدین قرشی: وی در سال ۷۹۴ هـ و در قلعه شبام در یمن به دنیا آمد و در نزد پدر و عمویش درس خواند. در سال ۸۳۲ هـ بعد از عمویش به عنوان نوزدهمین داعی مطلق طیبیان رهبری دعوت را به عهده گرفت. او توجه خود را به امر دعوت در غرب هند نمود و در طی دوران طولانی داعیت خود در گجرات موفقیت خوبی بدست آورد. وی بعد از چهل سال داعیت در شبام در گذشت و پسران وی جانشینی امر دعوت را به عهده گرفتند. وی عالم پرکاری بود و کتب متعددی را نوشت. کتاب عیون الاخبار [۱۷] وی دوره تاریخ اسماعیلیه است.

مقدمه: در طول تاریخ، برخی از متفکران و اندیشمندان یک فرقه از سوی هم کیشان خود به جانبداری از فرقه دیگر متهم شده اند، و نیز در مقابل، هر فرقه ای کوشیده است با تمسک به برخی از گزاره ها، متفکری نامدار را به خود منتسب سازد و گاه این اتهامات از سوی اشخاص ثالثی به این بزرگان زده شده است. در این زمینه عده ای از اندیشمندان اسلامی متهم به تمایل به سوی اهل قلاع (اسماعیلیان) هستند که به مهمترین این افراد در این بخش می پردازیم.

۱ - شهرستانی، صاحب ملل و نحل: محمد بن عبدالکریم در شهرستانه، یکی از شهرهای از یاد رفته خراسان در سال ۴۷۹ هـ به دنیا آمد. بعد از طی مقدمات به خاطر جوّ خانوادگی به فقه شافعی و کلام اشعری پرداخت و خود را به عنوان متکلمی اشعری مطرح ساخت. بعد از مدتی با ابوالقاسم انصاری آشنا شد. شهرستانی درباره استاد خود می گوید: «ابوالقاسم سلیمان بن ناصر انصاری مرا با کلمات شریف اهل بیت و اسرار مدفون در علم قرآن آشنا ساخت». او چند صباحی را در نظامیه بغداد [۱۸] به تدریس پرداخت و سپس به ترمذ بازگشت و در نزد ابوالقاسم موسوی نقیب شیعیان ترمذ مشغول به کار شد. در نزد وی کتاب ملل و نحل خود را در سال ۵۲۱ هـ نوشت. گویا در این زمان با یکی از باطنیان که خود را معرفی نکرده، برخورد کرده و از وی علوم باطنی را دریافت کرد. او در این زمینه می نویسد: «کسی که در وادی امن در مکانی مبارک از شجره طیبه ایستاده بود، مراندا داد که: «یا ایها الذین امنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین». در این هنگام بنده ای از بندگان صالح خدا را یافتم و از وی مناهج خلق و امر و مدارج تضاد و ترتب و دو حکم مفروغ و مستأنف را از او آموختم و او را دریایی یافتم که عجایبش تمام نمی شود و غرایبش ته نشین نمی گردد. متحیر ماندم که شنا کنم... یا کشتی ای بخواهم که غاصبی آن را غصب یا عالمی آن را سوراخ کرده است. او به من اشاره کرد... که به تلاقی دو دریا روم... من او را انسانی بزرگ یافتم. پیروی اش کردم، رشد یافتم و آتشی جُستم که در آن هدایت بود.» [۱۹]

از او کتابی در کلام اشعری موجود است که بسیاری را به اشتباه انداخته و شهرستانی را اشعری مذهب معرفی کرده اند. این کتاب با نام نهیة الاقدام به چاپ رسیده است. کتاب دیگر وی که سراسر تفسیر باطنی است به نام مفاتیح الاسرار عده ای را به این تصور کشانده است که وی اسماعیلی است و در تقیه به سر می برده است. ولی می توان گفت که شهرستانی هیچ گاه اسماعیلی مذهب نشد، اما از تفسیر باطنی آنها بسیار استفاده کرد و آن را پسندید. بنابراین باید پذیرفت که او علوم باطنی ائمه را از راه اسماعیلیه دریافت کرد، ولی هیچ گاه از تفکرات فقه شافعی و کلام اشعری دست برنداشت. [۲۰] از کتب دیگر وی می توان به مصارعة الفلاسفه - نقد فلسفه بوعلی سینا - و مجلس مکتوب در خلق و امر اشاره کرد. [۲۱]

۲ - اخوان الصفاء: در مجموعه کتب نگاشته شده توسط مسلمانان پنجاه رساله به نام رسائل اخوان الصفاء نگاشته شده که دقیقاً مؤلفان آنها مشخص نیستند. بنابراین به این مؤلفان نام آن رسائل را داده و در تاریخ با عنوان اخوان الصفاء معروف گشته اند. در قرن اخیر بسیاری کوشیده اند تا بتوانند این ابهام را از بین برده و مؤلفان این رسائل را مشخص سازند. آنچه از این تحقیقات متعدد به دست آمده، این است که این افراد در قرن چهار و پنج هجری در بصره می زیسته و از فلسفه تأثیر پذیرفته اند. اسماعیلیان اخوان الصفاء را از قرامطه دانسته و مدعی اند که از اسماعیلیان نخستین بوده که

در دوره ستر زندگی می کرده اند. آنچه تاکنون مشخص شده است، این است که این افراد گرایش شیعی شدیدی داشته و در علوم مختلف اطلاعات جالبی دارند و از فلسفه و علوم طبیعی گرفته تا موسیقی و ادبیات در این رسائل مطالبی را بیان داشته اند و از همان ابتداء محافل اسماعیلی آنان را در جمع خود پذیرفته و آنان را از خود می دانسته اند. بنابراین نمی توان آنها را صددرصد از اسماعیلیه دانست و نه می توان آنها را از این طیف خارج دانست و باید پذیرفت این افراد با گرایش شیعی دست به تألیف این رسائل فلسفی زده اند. این رسائل به کرات به چاپ رسیده و در این اواخر دفتر تبلیغات اسلامی قم آن را در چهار جلد به چاپ رسانده است. [۲۲]

۳ - خواجه نصیرالدین طوسی: محمد بن محمد بن حسن طوسی در سال ۵۹۷ هـ در خانواده ای از اهل علم در طوس به دنیا آمد. پس از تحصیلات ابتدایی، فلسفه را نزد فریدالدین داماد و ریاضیات را در حضور کمال الدین محمد حاسب به پایان رسانید. او در سال ۶۲۴ هـ به قلعه قهستان نزد ناصرالدین عبدالرحیم بن ابی منصور رفت و در سال ۶۳۳ هـ کتاب اخلاق ناصری را نوشته و به رهبر اسماعیلی مذهب نزاری قلعه قهستان اهداء کرد. درباره علت ورود خواجه به قلاع اسماعیلیه اختلاف است. بعضی بر آنند که به اجبار نزد اسماعیلیان رفته است. در مقابل گروهی قائلند که به علت حمله مغول به خراسان، خواجه به اراده خود به قلاع رفت. بعضی علم دوستی اسماعیلیه را دلیل حضور خواجه در میان آنها دانسته اند. به هر حال خواجه بعد از مدتی به قلعه الموت رفت و تا پایان عمر نزاریان در ایران، یعنی تا سال ۶۵۴ هـ به مدت سی سال در آنجا ماند و کتب متعددی را در این زمان نگاشت. او کتابی به نام اخلاق محتشمی نوشت و آن را نیز به محتشم، رئیس قلعه قهستان اهداء کرد. در قلعه الموت شرح اشارات و تنبیهات ابن سینا را نگاشت. از اجازة نامه حدیثی خواجه که در سال ۶۱۹ هـ از ابومعین سالم بن بدران مصری دریافت کرده است، به دست می آید که استادش از اثنا عشریان است و نزد استادش ابن زهره - فقیه معروف امامیه در قرن ششم و هفتم - درس خوانده است، ولی دو کتاب و چند رساله به خواجه نصیرالدین طوسی منسوب است که به روش اسماعیلیان نوشته شده است. یکی از آنها رساله سیر و سلوک است که در آن تصریح شده که اعتقادات اسماعیلیه حق است و دیگری روضه التسلیم است که بر مثنوی اسماعیلیان نوشته شده و از ائمه نزاریان صحبت به میان آورده است. علمای امامیه انتساب رسالات اسماعیلی را به خواجه نصیر انکار کرده و آنها را از خواجه نمی دانند. خواجه بعد از آزادی از قلاع اسماعیلیه به نقد دیدگاههای اسماعیلیه پرداخت و کتب متعددی در اثبات عقاید اثنا عشریه نوشت. کتاب تجرید الاعتقاد وی که با شرح علامه حلی کتاب درسی حوزه های علمیه شیعه در طول هفتصد سال گذشته بوده است، تاکنون صد و پنجاه شرح و حاشیه خورده است. وی در کتاب نقدالمحصل به نقد دیدگاه اسماعیلیه پرداخته و آنان را خارج از دین معرفی کرده است. از شاگردان وی می توان به علامه حلی، ابن طاووس و قطب الدین شیرازی اشاره کرد. از کتب دیگر او می توان به قواعد العقاید، فصول نصیری، رساله امامت اشاره کرد که تماماً در اثبات عقاید دوازده امامیان است. او همچنین به نقد مصارعة الفلاسفه شهرستانی پرداخت و از بوعلی سینا دفاع کرد و نام کتاب خود را مصارعة المصارعة نام نهاد. تمام کتابهای خواجه به چاپ رسیده است و در دسترس محققان قرار گرفته است. اگر بپذیریم که خواجه در قلاع اسماعیلیه بر مذهب امامیه بوده است، ولی از تأثیرپذیری وی از آنها نباید غافل شویم. تا قبل از خواجه، تمام علمای شیعی اثنا عشری از حلاج، به بدنامی

یاد کرده اند و بعضی آن را تکفیر کرده اند، ولی خواجه از او به خوبی یاد کرده و نظریه انا الحق وی را تأویل کرد. خواجه در باب بداء - که از مختصات اثنا عشری است - نکته جدیدی را بیان کرده و قائل است که امامیه به بداء قائل نیست و فقط یک روایت از امام صادق در این زمینه نقل شده است و خبر واحد حجت نیست.

علامه مجلسی در بحار الانوار - ذیل بحث بداء - بیان داشته که دلیل این حرف خواجه عدم اطلاع ایشان از روایات شیعی در باب بداء است. نکته دیگر در باب رجعت است که خواجه در هیچ یک از کتب اعتقادی خود به آن نپرداخته است. باید توجه داشت که حلاج نزد اسماعیلیه محترم است و عقاید بداء و رجعت مورد نقد آنان قرار گرفته است. به هر حال این مسائل کوچک، از بزرگی عظمت، نبوغ و زحمات خواجه در تأیید عقاید اثنا عشری نمی کاهد و او همچنان در جهان اسلام می درخشد. [۲۳]

خلاصه مطالب:

- ۱- محمد بن احمد نسفی، از دعوات اسماعیلیه در خراسان، تبیین جدیدی از جهان شناسی نوافلاطونی را به مباحث وارد کرد و با نوشتن کتاب المحصول، به ترویج اباحه گری پرداخت.
- ۲- ابوحاتم رازی، از دعوات اسماعیلیه در ری به نقد افکار اباحه گرایانه نسخی پرداخته و کتاب الصلاح را نوشت. وی در نقد افکار الحادی محمد بن زکریای رازی اعلام النبوة را در اثبات نبوت پیامبران نوشت.
- ۳- ابویعقوب سجستانی در ابتدا پیرو نسفی بود و کتاب النصره را در تأیید افکار نسفی نوشت، ولی در اواخر عمر به فاطمیان پیوست.
- ۴- قاضی نعمان، فقیه نامدار اسماعیلیه، مهمترین کتاب فقهی اسماعیلیه با عنوان دعائم الاسلام را به رشته تحریر درآورد و در تأیید امامت خلفای فاطمی نیز تألیفات دارد.
- ۵- مهمترین متفکر اسماعیلیه، حمیدالدین کرمانی به تبیین و نظام مندی افکار پیشینیان پرداخته و افکار ابوحاتم را به عنوان افکار پذیرفته شده اسماعیلیان درآورد. مهمترین کتاب وی راحة العقل است.
- ۶- ناصر خسرو بعد از سفر هفت ساله خود، اسماعیلی شد و به نوشتن و تبلیغ کیش اسماعیلیه پرداخت. مهمترین کتاب وی زادالمسافرین و جامع الحکمتین است.
- ۷- ابراهیم حامدی و ابن ولید دو متفکر بزرگ طیبی که با نوشتن کتاب هایی همچون کنزالولد و تاج العقائد به تفکر طیبیان رونق بخشیدند.
- ۸- شهرستانی، صاحب ملل و نحل به تمایل به سوی اهل قلاع (اسماعیلیه) است. کتاب مفاتیح الاسرار آن با روشی باطنی باعث این اتهام شده است.
- ۹- دو رساله به خواجه نصیرالدین طوسی منسوب است که باعث شده برخی از افراد اتهام اسماعیلی بودن را به وی زنند، وی این فقط اتهامی بیش نبوده و کتب خواجه نصیر دال بر امامی بودن وی است.

پرسش‌هایی درباره متن:

- ۱- تاثیر افکار نسفی بر اسماعیلیه را بیان کنید.
- ۲- نقدهای ابو حاتم بر نسفی را بنویسید.
- ۳- ابویعقوب سجستانی کیست؟ آراء آن را بیان کنید.
- ۴- آیا قاضی نعمان شیعه اسماعیلی است یا امامی، با مراجعه به کتب و مقالات نظر خود را بیان کنید.
- ۵- فعالیت‌های علمی حمیدالدین کرمانی را بنویسید.
- ۶- آثار ناصر خسرو را نام ببرید.
- ۷- نظر خود را درباره اتهام وارده به خواجه نصیرالدین طوسی را بنویسید.

منابعی برای مطالعه بیشتر:

- ۱- اسماعیلیه، جمعی از نویسندگان، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، قم، ۱۳۸۰ ش.
- ۲- حمیدالدین کرمانی متفکر اسماعیلی، پل واکر، ترجمه فریدون بدره‌ای، نشر فرزانه روز، تهران، ۱۳۸۰ ش.
- ۳- اعلام الاسماعیلیه، مصطفی غالب، دارالیقظه العریبه، بیروت، ۱۹۶۴ م.
- ۴- ابویعقوب سجستانی، متفکر و داعی اسماعیلی، پل واکر، ترجمه فریدون بدره‌ای، نشر فروزان روز، تهران، ۱۳۷۷ ش.
- ۵- خاطرات یک ماموریت، سیره موید فی الدین شیرازی، ورنه کلم، ترجمه فریدون بدره‌ای، نشر فروزان روز، تهران، ۱۳۸۳ ش.

[۱]. قاضی نعمان، افتتاح الدعوه، ص ۵۰-۳۲؛ دائرة المعارف اسلام انگلیسی (EI)، مدخل Mansur_alyaman، نوشته مادلونگ، ج ۶، ص ۴۳۹-۴۳۸؛ اعلام الاسماعیلیه، ص ۲۴۱-۲۳۳.

[۲]. ر.ک: اعلام الاسماعیلیه، ص ۳۳۸-۳۳۶؛ درباره افکار نسفی بنگرید: مقاله «خدا و اوصافش از دیدگاه اسماعیلیه»، نوشته مهدی فرمانیان، اسماعیلیه، ص ۴۹-۴۷؛ تاریخ و عقاید اسماعیلیه، ص ۲۸۳-۲۷۰.

[۳]. ر.ک: اسماعیلیه، مقاله «زندگی و اندیشه‌های ابو حاتم رازی»، ص ۳۹۹-۳۵۷.

[۴] Early Philosophical shiism: The Ismaili Neoplatonism of Abu Yaqub Al-

Sijisjani

[۵]. ر.ک: ابویعقوب سجستانی، ص ۳-۶ و ص ۴۰-۳۱.

[۶]. تاریخ و عقاید اسماعیلیه، ص ۲۰۸-۲۰۹؛ اعلام الاسماعیلیه، ص ۱۸۵-۱۸۶.

[۷]. کتاب الکشف، ص ۱۰۱-۱۰۰.

[۸]. ر.ک: اسماعیلیه، مقاله «قاضی نعمان و مذهب او»، نوشته امیر جوان آراسته، ص ۳۵۵-۳۰۹.

[۹] Paul.E.Walker; Hamid al-Din al-Kirmanī Ismailī Thought in the Age of al-Hakim, London & Newyork, 1999, Published by Tauris and The Institue of Ismaili Studies.

[۱۰]. مجله المشرق، سال ۱۹۶۷، رساله المستجبین، ص ۱۳۶.

[۱۱]. این کتاب توسط عارف تامر در بیروت چاپ شده است.

[۱۲]. زکریای رازی کتابی به نام طب روحانی داشته و در آن مطالبی بیان داشته که منجر به انکار معاد شده است. وی مرگ را پایان رنجهای بشری دانسته که پس از آن هیچ مرحله دیگری وجود ندارد. بنگرید ترجمه اعلام النبوة با نام مناظره محمد زکریای رازی با ابوحاتم رازی، ص ۶۴۵.

[۱۳]. درباره حمیدالدین به غیر از کتاب پل واکر و دیگران به مقدمه های کتب مذکور نیز مراجعه شده است، بالاخص مقدمه مفصل عارف تامر بر الرياض.

[۱۴] Nasir Khusraw, knowledge and Liberation, translated by Faquir M.Hunzai, Published by Tauris, 1999, London

[۱۵]. درباره ایوانف و زحماتش در راه کشف آثار اسماعیلیه بنگرید: تاریخ اسماعیلیه، ص ۳۷-۳۶.

[۱۶]. ر.ک: اسماعیلیه، ص ۴۴۸-۴۰۱.

[۱۷]. اعلام اسماعیلیه، ص ۱۳۹-۱۳۷.

[۱۸]. درباره مدارس نظامیه عباسیان که به تبع دارالعلم فاطمیان ساخته شده بنگرید: نورالله کسائی، مدارس نظامیه. این مدارس برای ترویج فقه شافعی و کلام اشعری در مقابل ترویج مذاهب دیگر ساخته شد. تعداد آنها را حدود ده عدد ذکر کرده اند.

[۱۹]. شهرستانی، مفاتیح الاسرار، ج ۱، ص ۱۰۷-۱۰۶. کتاب مفاتیح الاسرار حدود هشتصد صفحه است که تاکنون فقط چهل و پنج صفحه آن در یک جلد توسط محمدعلی آذرشب تصحیح و چاپ شده است. نگارنده در مقاله «شهرستانی شیعی باطنی» به دیدگاههای شیعی، اسماعیلی و سنی شهرستانی در کتاب مفاتیح الاسرار پرداخته و آنها را به صورت مختصر تبیین کرده است. امیدواریم جناب آقای آذرشب هفتصد و پنجاه صفحه باقیمانده را نیز تصحیح و به بازار عرضه نمایند.

[۲۰]. در این زمینه بنگرید: مقاله «شهرستانی شیعی باطنی یا سنی اشعری»، نوشته مهدی فرمانیان، در کتاب

اسماعیلیه، ص ۵۰۳-۴۴۹.

- [۲۱]. کتاب مصارعة الفلاسفة توسط انتشارات آیت الله مرعشی و مجلس مکتوب در ابتدای ملل و نحل ترجمه افضل الدین ترکه به چاپ رسیده است.
- [۲۲]. درباره منابع تحقیقی پیرامون اخوان الصفاء و افکار آنها بنگرید به مقاله «خدا و اوصافش از دیدگاه اسماعیلیه» نوشته مهدی فرمانیان، در کتاب اسماعیلیه، ص ۳۷-۴۴.
- [۲۳]. درباره خواجه کتب مستقلی نوشته شده است. کتاب نصیرالدین الطوسی و آراؤه الفلسفیه و الکلامیه درباره افکار خواجه کتاب مفیدی است. درباره موضوعات مطرح در بالا بنگرید: اسماعیلیه، مقاله خواجه نصیرالدین طوسی و اسماعیلیان، نوشته حمید ملک مکان، ص ۵۰۵-۵۳۶.

بخش چهارم اعتقادات اسماعیلیه

درس دهم:

خدا و نبوت اسماعیلی

مقدمه: فهم اعتقادات اسماعیلیه وابستگی تام به دانستن اندیشه غلات و مفوضه زمان امام صادق (علیه السلام) و نظام فکری نو افلاطونیان، مخصوصاً فلوطین یا افلوطین دارد. کتب اسماعیلیان نخستین تحت تأثیر اندیشه غالیان، بیشتر پیرامون رتبه و منزلت پیامبران و ائمه می چرخد. ابوالخطاب به عنوان یکی از مطرح ترین غلات زمان امام صادق (علیه السلام) و فردی که تأثیر عمیقی بر اسماعیلیه نخستین داشته است، قائل بود که روح الهی به صورتهای گوناگونی تجلی می کند و در هر زمانی دو رسول در میان مردم حضور دارد و زمین نباید از وجود آن دو خالی باشد یکی ناطق و یکی صامت. بنابر نظر ابوالخطاب ناطق همان پیامبران هستند که شریعت، یعنی امور ظاهری را می آورند و رسول صامت همان وصی بلا فصل آنهاست که امور باطنی را تبیین کرده و عهده دار باطن دین است. ابوالخطاب پیامبر اسلام را ناطق و حضرت امیر (علیه السلام) را صامت دوران اسلام می دانست. بنابر نظر سعد بن عبدالله اشعری و نوبختی ارتباط وثیقی بین پیروان محمد بن اسماعیل و ابوالخطاب بوده است. وی نزد اسماعیلیه جایگاه ویژه ای دارد و حتی کتابی به نام امّ الکتاب به ابوالخطاب منسوب است. این کتاب یکی از کتب سرّی نزاریان آسیای میانه است که توسط ایوانف کشف و چاپ شد. در این کتاب آمده است که چون ابوالخطاب اسرار هویدا می کرد مورد لعن امام صادق (علیه السلام) قرار گرفته و به دستور ائمه سوزانده شد. [۱] کتاب دیگری که نزد اسماعیلیان معتبر است الهفت و الاظله است. این کتاب به مفضل بن عمر جعفی منسوب است و در آن از مسائل باطنی، مطالب مهمی آمده است. این کتاب در شهر مصیاف سوریه در بین مخطوطات اسماعیلیان نزاری شام یافت شده است. درباره آفرینش در این کتاب آمده که خداوند اظله را قبل از اشباح و اشباح را قبل از ارواح آفرید و اولین شی ای که خدا آفرید، ظلّ بود. او را از مشیتش آفرید و تقسیم کرد. در ادامه خداوند ادوار دوازده گانه را آفرید و آن را به هفت دور مقرر داشت. سپس اولین رسول را که محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله وسلم) بود، در دهر و در همان اظله آفرید و به همین دلیل حضرت امیر (علیه السلام) فرمود: «بنا فتح الامر و بنا یختم» [۲] و پیامبر اولین حجاب شبحی است. ادامه کتاب تماماً در بیان معرفت کافر و مؤمن است. در این کتاب در تأویل تزویج ام کلثوم آمده است: «به حضرت امیر (علیه السلام) شش بار ظلم شد و شش بار کشته شد و یک قتل و ظلم باقی ماند. سبب قتل اول حسد قابیل بود و هاییل همان امیر مؤمنان (علیه السلام) بود. [۳] حضرت علی (علیه السلام) پنج بار دیگر به لباس دیگران ظاهر شد. حضرت امیر دخترش جریره را به عقد او در آورد و بر او مشتبه شد و خیال کرد که ام کلثوم است.» [۴] بحث مثل و ممثول و ظاهر و باطن در این کتاب به وضوح آمده و از امام درباره ممثول امام می پرسد و امام

جواب می دهد که تو خیال می کنی علی و حسین کشته شدند و گرمی آهن را چشیدند، هیئات، حسن در زمان ابراهیم به صورت اسحاق و حسین به صورت اسماعیل درآمد و آنان ممثلان حسن و حسین بودند. امام حسین نزد خداوند بزرگتر از آن است که به دست کفار کشته شود. حسین بن علی در ظاهر هزار بار ذبح شده، ولی در واقع امام حسین هیچ آهنی بر گلو ندید. مثل حسین مثل مسیح است که بر کافران مشتبه شد و این وصف قتل تمام انبیاء و اوصیاء و اولیاء است. «فالحسین اعظم خطراً عندالله من أن یذبح... ان قتل الحسین سر من اسرار الله اشکله علی الناس... یا مفضل ان الامام یدخل فی الابدان طوعاً و کرهاً و یخرج منه اذا شاء طوعاً و کرهاً... فلما اجتمعوا علی الحسین لیذبحوه، خرج من بدنه و رفعه الله الیه...» [۵] بنابراین تمام این کتاب به مباحث باطنی و رمزی پرداخته و مطالبی بیان می دارد که علمای امامیه آنها را مردود دانسته اند. او در این کتاب به تأویل هفت دور عالم و هفت آدم پرداخته که در مباحث نطق هفت گانه اسماعیلیه و ادوار هفت گانه آنها تأثیر عمیقی گذاشته است. اسماعیلیان این تکفرات را با اندیشه خود درآمیخته و تبیین جدیدی از آن دادند.

اما افلوطین به عنوان پایه گذار مکتب نوافلاطونی در سال ۲۰۵ م به دنیا آمد و در اسکندریه مصر به جمع فیلسوفان پیوست. تا چهل سالگی درس خواند و از چهل تا پنجاه سالگی تدریس کرد. در ادامه بنابر اصرار شاگردان شروع به نوشتن کرد. نوشته های افلوطین را که جمعاً پنجاه و چهار رساله است، شاگردش فروریوس جمع آوری کرد و نام آنها را انثاد نامید. انثاد یعنی نه گانه، یعنی فروریوس این رساله ها را در شش جلد نه تایی جمع آوری کرد. وقتی این کتاب به جهان اسلام وارد شد نام تاسوعات (نه تایی) به خود گرفت. مهمتر از خود تاسوعات، شرحی بود بر سه جلد آخر تاسوعات که ترجمه عربی آن به نام اثولوجیا معروف است. اثولوجیا معرب واژه یونانی ثئولوجیا یا به زبان ساده تر تثولوژی است که به معنای الهیات یا خداشناسی است. این شرح معلوم نیست از چه کسی است، ولی در جهان غرب و شرق به ارسطو منسوب شد و به صورت کتابی منسوب به ارسطو وارد جهان اسلام شد. [۶] مطالب اثولوجیا با نظام فکری ارسطو سازگار نبود، بنابراین فیلسوفان اسلام یا آن را از ارسطو ندانسته یا تفکرات عوض شده ارسطو در آخر عمر می پنداشتند، در حالیکه ارسطو قرنهای قبل از افلوطین از دنیا رفته بود. اکنون مشخص شده است که اثولوجیا شرحی است مزجی بر انثادهای افلوطین و مؤلف آن نیز مشخص نیست، ولی هنوز این مسئله باقی مانده که چه کسانی تفکرات نوافلاطونی را به عنوان اندیشه های ارسطویی به جهان غرب و شرق نشان دادند و علت این کار آنها چه بود؟! [۷] به هر حال هر چه باشد اندیشه افلوطین بر اسماعیلیه تأثیر عمیقی گذاشته است. بنابراین مختصری از نظام فکری افلوطین را در اینجا آورده و سپس به اعتقادات اسماعیلیه می پردازیم.

فلسفه نوافلاطونی، مقدمه ای بر اعتقادات اسماعیلیه:

کارل یاسپرس در کتاب فلوپین درباره نظام فکری افلوپین می نویسد: «ساختمان تمام فلسفه فلوپین حول محور چند موضوع دور می زند: اول: برتر از هستی یا واحد. فراتر از وجود چیزی است که در اندیشه نمی گنجد و از این رو بیان شدنی نیست [نمی توان آن را توصیف کرد]. این فراتر از وجود به نام واحد خوانده می شود، ولی نه واحد عددی است و نه یکی در مقابل دیگری و نه واحدی است از کثیر. زیرا اندیشیدن یک، بدون اندیشیدن کثرت حاصل نمی شود. از این رو درباره او باید با صفات سلبی [۸] سخن گفت. او نامتعیین، بی شکل، بی چونی، بی چندی و عاری از هر صورت است.» [۹] بنابراین واحد برتر از وجود، برتر از عقل و برتر از جهان معقول است. واحد اعجوبه ای است دست نیافتنی که درباره اش حتی نمی توانیم بگوییم: «هست»، و گرنه به او صفتی نسبت داده ایم. [۱۰] اگر به نام واحدش می خوانیم تنها برای این است که مجبوریم در ضمن سخن اشاره ای به او بکنیم. او واحدتر از آن است که به عنوان واحد به او بیندیشی. [۱۱]

بعد از واحد (خدا، نخستین، او) که مبدأ همه اشیاء است، عقل وجود دارد. عقل اولین چیزی است که از او پدید آمده است. برای اینکه عقل از او صادر شود باید به معنایی خاص شبیه به او باشد. بنابراین خداوند در خود می نگرد و این نگرستن تعقل است، عقل است، لذا نخستین جوهر صادر می شود که شامل همه موجودات حقیقی است. این نظریه به نظریه فیض یا صدور [۱۲] معروف است. بنابر نظر افلوپین عقل در رتبه دوم نظام هستی قرار دارد و چون عقل اندیشیدن است، بنابراین ایده را به عنوان خود خویش تعقل می کند. از این اندیشیدن به طریق انبعاث یا انبجاس، روح یا نفس کلی به وجود می آید. [۱۳] روح در وسط قرار گرفته و در خویشتن خویش آرام و ساکن است و در عین کثرت مجموعه ای یگانه است که اشکال و صور را می بیند. آن اشکال ایده نامیده می شوند و صور اصلی همه هستی ها هستند. روح که خود مولود عقل است در حال نگرش به عقل، طبیعت و کیهان را پدید می آورد. بنابراین روح، ربّ عالم طبیعت و عالم گذران است، ولی خود غیرمادی است. طبیعت نیز نگرش دارد و با نگرش خود اشکال و صور گوناگون را به تقلید از ایده ها می آفریند. طبیعت در یک حالت خلسه یا مثل خواب این صور را می آفریند، لذا آگاهی دقیقی از عملکرد خود ندارد. بنابراین در نگاه فلوپین جهان نه به دست خالق مرید دارای علم، بلکه به تقلید از ایده ها (صور و اشکال عالم فوق زمان) ساخته شده است. در دیدگاه فلوپین آنچه از واحد صادر می شود نتیجه ای نخواسته است و آنان که می گویند: «زمانی خالق متعال تصمیم گرفت که آن را پدید آورد» در اشتباهند. پس کسانی که قائلند جهان را خداوند دارای اراده از عدم خلق کرد، در نگاه افلوپین در اشتباه هستند. عبارات فلوپین چنین است: «واحد روی در خود داشت و در خود می نگریست و این نگرش، عقل است. عقل در آغاز یکی بود، ولی همچنان نمی ماند، بلکه به خاطر اندیشیدن، زیرا که عقل است، کثرت می یابد. عقل گسترش می یابد، چون می خواهد بر همه چیز دست بیابد. پس از عقل، روح جهان است و پس از آن طبیعت. روح جهان در حال تماشای صور اصلی در ایده های عقل، جهان را بی نقشه و بی تلاش پدید می آورد.» [۱۴]

در فلسفه فلوپین با تأثیرپذیری از افلاطون، جهان محسوس تصویری از جهان معقول است. شر و بدی حاصل ماده است و ماده ذاتاً بد است و باعث بدی روح نیز می شود. ماده که هیچ گاه بدون صورت ظاهر نمی شود، روح را تاریک

می سازد و با فلسفه است که می تواند از بند ماده رها شود و عروج کند و به مقام اصلی خود که عالم بالا است باز گردد. [۱۵] البته فلوطین اندیشه های دیگری نیز دارد که اسماعیلیان آنها را پذیرفته و آنها را طرد کرده اند که آن ها را ذکر نمی کنیم و خوانندگان را به کتب مربوطه ارجاع می دهیم.

نظام فلسفی فلوطین پیچیده است و با این مختصر حق آن را نمی توان ادا کرد. برای فهم اندیشه های فلوطین، دانستن اندیشه های افلاطون لازم است. خود فلوطین ارادت خاصی به افلاطون دارد و بارها در کتابش از او یاد می کند. تأثیرات افلوطین در اندیشه های فلسفی اسلامی عمیق است. بحث عقول، نظریه فیض، الواحد لایصدر عنه الا الواحد، قدیم ذاتی، حادث ذاتی و قدیم زمانی، بحث نفس ناطقه و مجرد بودن آن، علت شرور و بسیاری از مباحث ریشه در آن تفکرات دارد، ولی این نکته هیچ گاه زحمات فلاسفه اسلام را نادیده نمی گیرد، زیرا فلاسفه اسلام کوشیدند و بسیاری از این اندیشه ها را که منطبق با قرآن نبود، با طرح نظریات ابداعی خود، با مفاهیم اسلامی منطبق ساختند. بحث امکان و وجوب علت احتیاج همه به خدا، اراده و علم الهی، بحث خلق از عدم، بحث احتیاج به پیامبران و ائمه و بحث حضور بالعرض شرور در عالم، از زحمات علمای اسلام است. اندیشه همیشه بر پیشینه خود استوار است و بر پایه های آن پایه ای دیگر می آفریند و به پیش می رود، بنابراین فلاسفه اسلام بر اساس فلسفه پیشینیان، فلسفه ای نو بنا ساختند که بعداً به مسیحیت و یهودیت راه پیدا کرد و تفکر آکویناس مسیحی و ابن میمون یهودی را تحت تأثیر خود قرار داد و همچنان به عنوان یک فلسفه زنده در خود، عناصر جدیدی خلق می کند که نمونه اعلای آن مکتب حکمت متعالیه ملاصدراست.

خدا و اوصافش از دیدگاه اسماعیلیه

در هر مذهبی اندیشمندان بسیاری یافت می شوند که رویکردهای گوناگونی به مذهب خود دارند. افرادی با رویکرد حدیثی، عده ای با نگاهی فلسفی، برخی با دیدی عرفانی و بعضی با روحیه کلامی به اعتقادات مذهب خویش نگریده و به تفسیر آن همت گماشته اند. بزرگان مذهب اسماعیلیه نیز از این قاعده مستثنی نبوده و افکار گوناگونی پیرامون اعتقادات خود به وجود آورده اند. اگر از اختلافات درونی چهار اندیشمند بزرگ آنها یعنی نسفی، ابوحاتم رازی، ابویعقوب سجستانی و حمیدالدین کرمانی چشم پوشی کنیم، باز هم اختلافات مهمی در باب چینش نظام هستی در بین اسماعیلیان نخستین و اسماعیلیان فاطمی به بعد وجود دارد. بنابراین در ابتداء به صورت مختصر به اندیشه قدام آنها پرداخته و سپس به تفکرات پذیرفته شده توسط اکثر اسماعیلیان می پردازیم.

بر اساس اندیشه اسماعیلیان نخستین - یعنی قبل از ورود فکر نوافلاطونی به اسماعیلیه - خداوند یکتا پیش از زمان و مکان اراده کرد که جهان را بیافریند. خداوند فرمان «کن» را صادر کرد و اولین مخلوق به وجود آمد و به واسطه او بقیه مخلوقات به وجود آمدند. اولین موجود چون خود را تنها دید، اسیر غرور خویش شد. در آن هنگام شش موجود علوی - بدون آنکه او بخواهد - از وی به وجود آمد و به این علت بود که قادر مطلق می خواست به او بیاموزد که همه کاره اوست و اولین آفریده باید همیشه تحت فرمان او عمل کند. بنابراین موجود اول به ستایش او پرداخت. در این هنگام

خداوند که تنبّه صادر اول را دید، به او امر کرد که از نور خود یک وزیر برای خود بیافریند و این چنین دومین مخلوق به نام قَدَر آفریده شد. این دو، جفت هم بوده و با عبارت «کونی - قدر» از آن یاد می شود و آن هفت موجود علوی دقیقاً منطبق شد با تک تک حروف این زوج، زیرا حروف تشکیل دهنده کونی - قدر، هفت حرف است. این هفت موجود همان کروبیان قرآن هستند که کمک کار آن دو مخلوق اول می باشند. این هفت حرف علوی صور نوعیه نطقاء سبعة هستند و هر حرف نماینده یک پیامبر اولوالعزم است. قَدَر در مرحله دوم از سه حرف خود سه موجود علوی دیگر آفرید به نام های جَدّ و فتح و خیال که همان جبرئیل و میکائیل و اسرافیل، ملائکه مقرب خدایند. این سه موجود علوی واسط بین عالم بالا و پایین هستند. این تفکرات در برخی از کتب سجستانی با تفکر نوافلاطونی ممزوج شد و شاید وی می خواست بین این دو دیدگاه آشتی برقرار سازد. بنا بر نظر سجستانی صادر اول همان «کن» است که همان سابق یا عقل اول است. سابق همان قلم، قضا، کرسی و شمس قرآن است. به وسیله عقل اول، عقل ثانی یا لوح یا تالی به وجود آمد. عقل دوم همان لوح محفوظ، عرش، قَدَر و قمر قرآن است. بعد از این دو، سه موجود روحانی به نامهای فتح و جد و خیال وجود دارند که به ناطقان و امامان یاری می رسانند. جدّ همان بخت است که سعادت و شقاوت انسان ها در دست اوست. او همان جبرئیل است که هرگاه نفس پاکی را مورد توجه قرار دهد، آن نفس مربّی و راهنمای عصر خویش می شود. هرگاه به قلب آن نفس پاک، انوار ملکوتی، ولی مبهم برسد و محتاج تفسیر باشد، خداوند آن نفس پاک را با فتح که همان میکائیل است تقویت می کند و آن را به سعادت معنوی می رساند و وقتی خیال که اسرافیل است به کمک آن نفس بیاید وصیت و امامت در نسل آن نفس پاک قرار خواهد گرفت. بعد از این پنج موجود علوی، هفت کربوبی وجود دارند که از کونی - قدر که نام دیگر عقل و نفس (تالی و سابق) است به وجود آمده اند. این دوازده موجود علوی مدبران عالم پایین هستند. [۱۶]

اما بعد از پذیرش و ورود اندیشه افلوطین در اسماعیلیه، جهان بینی آنان بر این استوار شد که خداوند متعال برتر از هستی است و قابل شناخت نیست. از این خدای ناشناختنی به طریق ابداع به صورت «لا من شی» عقل اول به وجود آمد. اسماعیلیان در اینجا مبحث عدم اراده خداوند و ناخواسته بودن ایجاد عقل اول در نوافلاطونیان را به خلق از عدم تغییر داده تا مخالف مبانی صریح اسلام نباشد. از عقل اول به صورت انبعاث [۱۷] نفس کلی به وجود آمد که او هم کامل و تام بود. در انبعاثی دیگر از نفس کلی، هیولا به وجود آمد که همان طبیعت فلوپین است و از هیولا صورت پدیدار شد که هیولا و صورت جواهر عالم ظلمانی هستند. [۱۸] این سلسله صدوری بسیار منطبق با نظریه فیض فلوپین است که در مواردی حکم و اصلاح گردیده است. حال با توجه به این مباحث مقدماتی، به مباحث توحید در اسماعیلیه می پردازیم.

۱ - شناخت خدا: در نگاه اسماعیلیه خداوند حقیقتی ورای هستی و عقل است و هرگز قابل شناخت نیست. اگر شناختی هست فقط توحید و تقدیس است. خداوند هویتی است که عقل اول در او حیران است. راه شناخت خداوند فقط از طریق انبیاء و امامان حاصل می گردد. البته ائمه هم شناخت حقیقی به انسان نمی دهند، بلکه بیان می کنند که او قابل شناخت نیست و از حضرت امیر(علیه السلام) نقل می کنند که به کمیل فرمود: «یا کمیل من اجاب عن التوحید

بالعبارة فهو ملحد و مَنْ أشار اليه فهو ثنوي... مَنْ ظنَّ أنه واصل فليس له حاصل و كَلِّمًا ميزتموه بأوهامكم في أدقِّ معانيه فمصروف عنه، مردود اليكم...». بنابراین خدای اسماعیلیه خدای ناشناختنی و دست نیافتنی است.

۲- اثبات وجود خدا: اسماعیلیه به علت نگاه خاص آنها به شناخت خداوند درصدد اقامه برهان برای اثبات وجود خدا برنیامدند. در کتاب روضة التسليم آمده است: «اگر کسی گوید من اثبات او کنم، گفته باشد که من به حقیقت هویت او محیط شده ام و چون احاطه محال است، اثبات محال است».

۳- صفات خداوند: در دیدگاه آنان لازمه وحدانیت، تعالی و تنزیه مطلق الهی، نفی مضاعف است. یعنی خداوند نه به وجود توصیف می شود نه به لاجرم یا عدم. او نه حی، نه لاهی، نه عالم است نه لاعالم، نه موصوف است نه لاموصوف. خدا بالاتر از آن است که به چیزی توصیف شود. او بالاتر از اسم و رسم و صفت است. خدا بالاتر از وحدت و کثرت است. خداوند فوق متضادات (مثل وحدت و کثرت، وجود و عدم، علم و جهل، قدرت و عدم قدرت و امثال آن) است. متضادات، اوصاف عالم خلق است و خداوند شبیه خلق نیست. حتی لفظ الله بر خدا جایز نیست. توحید به این است که الوهیت را از ما سوای او سلب کنیم و تنزیه او به این است که اسماء و صفات را از او دور کنیم. ولی به ناچار با الفاظی از او یاد می کنیم.

۴- صفات عقل اول: در نگاه اسماعیلیه تمام صفات و اسمایی که انسان ها برای خداوند به کار می برند، صفات عقل اول است. عقل اول همان «الله» قرآن است. زیرا یا از وکله (حیرت) گرفته شده و یا از الهائیت (شوق) و در عقل اول هم شوق است و هم حیرت. خداوند بی حرکت است و بسنده به خود، به هیچ چیز شوق ندارد و در حیرت هیچ مسئله ای قرار نگرفته است. او سکون محض است. عقل اول وحدت محض، ازلی، ابدی، حی، قادر، علیم و حکیم قرآن است. اگر عقل اول الوهیت را از خود نفی نکرده بود، هیچ کس به معرفت خداوند راه نمی یافت. احدیت و واحدیت صفت عقل اول است.

۵- حدود و قدم عالم: بنابر نظر اسماعیلیه - همچون بوعلی سینا و فلاسفه مشاء - خدا قدیم ذاتی و عالم قدیم زمانی و حادث ذاتی است. اکثر متکلمان مسلمان خدا را قدیم ذاتی و عالم را حادث زمانی می دانستند. این دیدگاه اسماعیلیه، مورد اعتراض اشاعره قرار گرفته و غزالی در فضائح الباطنیه می نویسد: «اسماعیلیان قائل به دو خدای قدیم اند که برای آنها اولی از حیث زمان نیست. مگر اینکه یکی علت دیگری است... اینان مثل مجوس قائل به دو إله هستند...». البته غزالی در تهافت الفلاسفه نیز این ایراد را به فلاسفه مشاء گرفته و آن را مخالف عقاید اسلام دانسته است. فلاسفه مسلمان گفته اند مهم خلق از عدم است که ما نیز به آن معتقدیم و عالم را حادث ذاتی می دانیم، ولی اینکه حتماً این خلق از عدم باید بعد از یک فترت صورت گیرد، لزومی ندارد. زیرا زمان به وسیله حرکت به وجود می آید و حرکت از چرخش افلاک و این وقتی ممکن است که عالم موجود باشد و به وجود آمده باشد. پس زمان چند مرحله عقب تر از خلق عالم است و نمی تواند بر عالم مقدم شود. برای همین، بعضی از علما بحث زمان موهوم و متوهم را مطرح کرده و اینگونه خواسته اند مسئله را حل نمایند.

۶ - جبر و اختیار: دیدگاه اسماعیلیه همچون امامیه به پیروی از امام صادق (ع)، مفاد حدیث لاجبر و لاتفویض بل امر بین امرین است. ناصر خسرو در این زمینه می نویسد: «خدا عادل تر از آن است که خلق را بر معصیت مجبور دارد و سپس ایشان را بر آن عقوبت کند... حال مردم در این باره کاری است میان دو کار، نه مجبور است و نه مختار و این قول جعفر صادق (علیه السلام) است». علی بن محمد بن ولید در این باره می گوید: «ان الله جعل جوهر النفس الانسانی حياً قادراً علی فعل الخیر و الشرّ و الطاعة و المعصیة... و کان عدلُ الله تاماً... و کان عدلُ الله تعالی منزهاً عن أن یتوهم فیہ نقص و لما کانت رحمۃ الله تعالی تامّة ارسل الرسل لمتنع عباده عن الشهوات...» [۱۹] بنابراین اسماعیلیان اختیار انسانی را پذیرفته و آن را دلیل تکلیف و ارسال رسل و عقاب و ثواب می دانند.

۷ - قضاء و قدر: در نگاه اسماعیلیه قضاء و قدر دو موجود علوی هستند که به تدبیر عالم پایین پرداخته و در تدبیر عالم از طرف خداوند مأذون هستند. آن دو همان سابق و تالی یا عقل اول و نفس کلی هستند.

۸ - مسئله شرّ: به نظر اسماعیلیه شرّ در ابداع، ریشه و اصلی ندارد و شرور عالم به خاطر حضور ماده است و بالعرض پدیدار گشته است. روضه التسلیم در این باره می گوید: «عالم عقلانی خیر محض، عالم نفسانی خیر و شرّ به هم آمیخته و عالم جسمانی شرّ محض است... اهل عالم جسمانی اهل تضاد و حکم تضاد، اختلاف اهل دنیا است... و خداوند خیر افاضه می کند و شرّ به عرض در راه می آید.» در اینجا تأثیر اندیشه های فلوطین نیز پیداست. فلوطین ماده را شرّ محض دانسته و همه بدی ها را از او می دانست. [۲۰]

این بود مختصری در باب اعتقادات اسماعیلیه پیرامون خداوند و صفاتش که از مفاهیم اسلامی کمی به دور است. بنابر تصریحات مکرر قرآن، خداوند در تمام عالم حضور عینی دارد و ربوبیت خویش را به هیچ مخلوقی واگذار نکرده است. خداوند دارای توحید در صفات، الوهیت، ربوبیت، افعال و عبادت است و هیچ کس را در این زمینه ها شریک خود نساخته است. خدای قرآن بسیار به انسانها نزدیک است و از انسانها دور نیست و به قدر لازم قابل شناخت است و تمام اوصاف قرآن، صفات باری تعالی است. او متعالی است و در عین حال بسیار نزدیک است، حتی از رگ گردن به انسان نزدیک تر و قرآن درباره اوصاف خداوند می فرماید: و له الاسماء الحسنی و الصفات العلیا.

نبوت از دیدگاه اسماعیلیان

در تفکر اسماعیلی شش پیامبر اولوالعزم با کتاب و شریعت خاص آمده اند، که به آنان نطقاء (جمع ناطق) گویند. ششمین آنها پیامبر اسلام و هفتمین آنها محمد بن اسماعیل است. هر دوره هزار سال طول کشیده و از زمان رحلت پیامبر سابق تا ظهور پیامبر لاحق، جانشینان آنها به عنوان پیامبران صامت در پی شرح و رمزگشایی از باطن آن دین بوده اند. دور هفتم دور ظهور همه امور باطنی است که به آن قیامت نیز گویند. در نگاه آنان منزلت ناطق در عالم جسمانی همانند منزلت سابق (عقل اول) در عالم روحانی است، که برای نشان دادن راه سعادت مبعوث می شود.

۱- تعریف نبوت و وحی: رسالت جوهری است حقیقی که در ذات رسول نهفته شده است و وحی به صورت نقش در روح او صورت می گیرد. بنابراین احتیاج به آوردن وحی به وسیله فرشته نیست. بلکه فرشته کمک کار آن در هدایت باطنی مردم است و نفس پیامبر را تایید می کند. وحی مستقیماً به صورت خطوراتی در عقل و نفس رسول نقش بسته و این رسول است که آنان را در قالب الفاظ مناسب ریخته و به مردم زمان خود بیان می کند، بنابراین وحی عین الفاظ القاء شده به پیامبر نیست، بلکه همان معانی باطنی است که در نفس آن منقش می گردد. در نگاه آنان وحی صریح برای ناطقان و وحی فرا حجاب برای پیامبران صامت است. داعی ادریس قرشی از المعزالدین الله نقل می کند که «سئل عنه عن الوحی فقال: معناه الاشارة الالهیة تتجلی بالنور الربانی».[۲۱] برخی از اندیشمندان اسلامی به این نظریه ایراد گرفته و لازمه آنرا انکار نزول وحی به انبیاء دانسته اند.

۲- اوصاف پیامبران: از نظر اسماعیلیان ناطق هر دوره باید تمام جنبه های معنوی و اخلاقی عصر خویش را دارا باشد. او باید معصوم باشد و از تمام عیوب علمی و عملی منزّه باشد. علم او به خاطر ارتباط با عالم معقول نامحدود است و خداوند علم عالم ملکوت، اسرار طبیعیات، چگونگی حرکات اجرام علویّه و نحوه تاثیر آنها بر عالم عقل را در وجود پیامبران به ودیعه گذاشته است. علم پیامبران در برابر علم امت مانند نسبت کل به جزء است. البته پیامبر تفاوت درجاتی داشته و پیامبر اسلام بالاترین مرتبه از فضل را داراست. هر رسول متاخر بر رسول متقدم ارجحیت و افضلیت دارد. شجاعت از دیگر اوصاف پیامبران است. زیرا با شجاعت است که می تواند نسخ شریعت کند و مردم را به شریعت جدید فرا خواند. از اوصاف دیگر پیامبران تصدیق نبوت پیامبران گذشته است. زیرا باعث تقویت نبوت خویش می گردد و وحدت رسالت خود با پیشینیان را اثبات می کند. یکی از مهمترین اوصاف و ویژگی های پیامبران نزد اسماعیلیه ضرورت بشارت به نبی و ناطق بعدی است. این بشارت باعث وحدت شده و جلو بدعت گذاران را نیز می گیرد. پیامبران همچنین باید طهارت در نسب را دارا باشند و آباء و اجداد آنها از شرک و کفر دور بوده و همه بر دین حنیف و یکتاپرست باشند. اسماعیلیه برای تک تک این اوصاف از قرآن، روایات و عقل ادله ای را بیان کرده اند که جویندگان رابه کتاب اثبات النبوات سجستانی و اعلام النبوه ابوحاتم رازی ارجاع می دهیم.

۳- دلایل لزوم بعثت پیامبران: مهمترین دلیل اسماعیلیه برای لزوم بعثت این است که هدف از آفرینش انسان رسیدن او به کمال و درجات والای انسانی است و انسان با تکیه بر عقل نمی تواند به سعادت واقعی برسد. بنابراین لازم است خداوند واسطه هایی بفرستد تا راه و رسم و طریق تکامل را به انسان ها بیاموزند. در نگاه آنان انسان در هفت دور به تکامل واقعی می رسد و عقل نمی تواند به تنهایی به این حقایق - بالخصوص حقایق باطنی - نایل شود. این مبنای فکر اسماعیلیه در لزوم بعثت انبیاء است، ولی ادله دیگری نیز بیان کرده اند که آنها را متذکر می شویم. در نظر آنان چون ظرفیت نفس انسان محدود است به دلیل همنشین شدن با ماده، باعث می شود که آثار نفس کلی را به دست نیاورد. بنابراین برای درک این آثار احتیاج به وسائلی است که گنجایش درک این آثار را داشته باشند و این وسائیل انبیاء هستند. دیگر آنکه تشخیص حقیقی سعادت و شقاوت واقعی برای انسان ها دشوار و گاه محال است. بنابراین با هدایت

هادیان الهی این مسئله امکان پذیر خواهد شد. دیگر آن که انسان برای مهار قوای نفسانی خود نمی داند چه کارهای عملی ای باید انجام دهد. این پیامبرانند که به انسان ها می آموزند که چگونه این قوای نفسانی را در کنترل خود در آورند. از همه مهمتر اینکه حقایق باطنی هیچ گاه با عقل قابل فهم نیست و این انبیاء هستند که آن ها را برای عده ای خاص روشن ساخته و این اشخاص حقایق باطنی را درک می کنند. همین ادله، همان دلایل لزوم امام در هر عصری نزد اسماعیلیه است.

۴- راههای شناخت پیامبران: در نزد معتقدان به این فرقه، وحی و معجزه دو راه شناخت پیامبران است. منظور از وحی در شناخت پیامبران این است که وقتی خطوراتی به نفس رسول الهام می شود و به خاطر مفاهیم بلندش کسی دیگر نمی تواند آن ها را بیان کند، این نشانه آن است که وی از سوی خداوند برای هدایت انسان ها فرستاده شده است. اگر مردم به صرف بیان حقایق باطنی قانع نشده و نبوت آن را نپذیرفتند، وی به وسیله معجزه رسالت خود را به اثبات می رساند. معجزه در نگاه آنان تصرف در امور جسمانی و روحانی است. بنابراین اظهار معجزه برای هیچ کس غیر از پیامبران ممکن نیست. معجزه می تواند خرق عادت، اظهار معانی باطنی یا اظهار فضایل اخلاقی باشد. [۲۲]

۵- پیام های پیامبران: در نگاه اسماعیلیان پیام های پیغمبران همان حکمت و فلسفه عقلی است، ولی به خاطر اینکه هر پیامی ظاهری و باطنی دارد، عقلاء عالم با عقلشان به ظاهر آن رسیده و بسیاری از مواقع از باطن آن باز می مانند. بنابراین پیامبران در کنار تبیین ظاهر و وضع احکام شرعی، معانی عقلی باطنی آنها را نیز بیان کرده و آنان را به انسان ها می آموزند. [۲۳]

خلاصه مطالب:

- خدا در نگاه اسماعیلیه برتر از اسم و رسم است و قابل توصیف نیست. بنابراین قابل شناخت و قابل اثبات نیست.
- ۲- صفات خداوند در قرآن، صفات عقل اول است و عقل اول به صورت ابداع آفریده شد. از عقل اول، نفس کل منبث گردید و از نفس، هیولای عوالم بالا به وجود آمد.
- ۳- قضا و قدر دو موجود علوی بوده و شرّاً بالعرض در عالم به وجود آمده است.
- ۴- وحی در نظر اسماعیلیه با مفاهیم است و الفاظ وحی از سوی پیامبر ایجاد می شود و چون هدایت معنوی انسان با عقل امکان پذیر نیست، لذا وجود انبیاء الزامی است.
- ۵- انبیاء باید معصوم و دارای علم غیب بوده و شجاعت آن ها باعث نسخ شریعت سابق می شود.
- ۶- انسان ها در هفت دور تاریخ به کمال رسیده که دور هفتم دور محمد بن اسماعیل و قائم القیامه است.

پرسش هایی درباره متن:

- ۱- اندیشه غالبانه ادوار و اکوار کتاب الهفت و الاظه را بیان کنید.
- ۲- نظریه فیض فلوطین چیست؟ آن را توضیح دهید.
- ۳- اندیشه کونی - قدر اسماعیلیان پیشیافاطمی را توضیح دهید.
- ۴- آیا در افکار اسماعیلیان خدا قابل شناخت و قابل اثبات است یا خیر؟ ادله آن را بیان کنید.
- ۵- صفات عقل اول چیست؟
- ۶- آیا جهان حادث زمانی است؟ نظر اسماعیلیه را توضیح دهید.
- ۷- بنابر نظر اسماعیلیه آیا در عالم شر وجود دارد؟
- ۸- وحی را تعریف کنید.
- ۹- دلایل لزوم بعثت پیامبران را بنویسید.

منابعی برای مطالعه بیشتر:

- ۱- اسماعیلیه، جمعی از نویسندگان، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب قم، ۱۳۸۰ ش.
- ۲- ابویعقوب سجستانی، متفکر و داعی اسماعیلی، پل واکر، ترجمه فریدون بدره ای، نشر فروزان روز، تهران، ۱۳۷۷ ش.
- ۳- راحة العقل، حمیدالدین کرمانی، تصحیح مصطفی غالب، بیروت، ۱۹۶۵ م.
- ۵- الاسماعیلیه، تاریخ و عقاید، إحسان الهی ظهیر، اداره ترجمان السنه، لاهور، پاکستان، ۱۴۰۶ هـ.
- ۶- زهر المعانی، ادريس عمادالدین قرشی، تحقیق مصطفی غالب، بیروت ۱۴۱۱ هـ.
- ۷- تاج العقائد و معدن الفوائد، علی بن محمد الولید، تحقیق عارف تامر، دارالمشرق، بیروت، ۱۹۸۶ م.
- ۸- غزالی و اسماعیلیان، فاروق متهما، ترجمه فریدون بدره ای، نشر فروزان روز، تهران، ۱۳۸۲ ش.

درس یازدهم: امامت رد نگاه اسماعیلیه

درس یازدهم:

امامت در نگاه اسماعیلیه:

امامت در نگاه اسماعیلیه از جایگاه ویژه ای برخوردار است و تمام آموزه های دیگر حول محور آن می چرخد. در اندیشه اسماعیلیه انسان در همه حال محتاج به معلم معصوم و راهنمای مؤید من عند الله است. نقش امام در نگاه آنان عمیق تر از نبی است. زیرا رسول، آورنده ظاهر و امام ظاهر کننده باطن اشیاء است و دعوت ناطق به سوی تنزیل و شریعت است و دعوت وصی به تاویل و حقیقت است. مهمتر از همه، اندیشه آخرین دور عالم است که ربط و ثقی با مفهوم امامت دارد. آنان قائلند که تاریخ مقدس بشر در هفت دوره با پیامبران شروع می شود و در هر دوره برای هر پیامبر یک مربی وجود دارد که جناب ابوطالب پرورش دهنده حضرت رسول(ع) بوده است. بعد از هر پیامبر نیز یک امام وجود دارد که وصی اوست. او «اساس» یا «صامت» نامیده می شود. وصی نطق شش گانه عبارت بودند از شیث برای آدم، سام برای نوح، اسماعیل برای ابراهیم، هارون یا یوشع برای موسی، شمعون برای عیسی و علی برای پیامبر اسلام علیهم السلام که به عنوان «اساس» عمل می کردند. در پی هر وصی (اساس یا صامت) هفت امام می آیند که تکمیل کننده کار اساس هستند. در هر دوره ای، امام هفتم به مرتبه ناطقی دوره بعد رسیده و ناطق بعدی می شود. ناطق بعدی شریعت دوره قبل را نسخ کرده و خود شریعت جدید می آورد. بنابراین در دوره ششم، حضرت امیر اساس (صامت) دوره پیامبر است و هفت امام بعدی عبارتند از: امام حسن، امام حسین، امام سجاد، امام باقر، امام صادق علیهم السلام، اسماعیل بن جعفر و محمد بن اسماعیل.

محمد بن اسماعیل که امام هفتم است ناطق دوره هفتم است که دوره قیامت نام دارد. وی شریعت جدید نمی آورد و فقط مفاهیم باطنی تمام اشیاء را ظاهر می سازد. با ظهور وی دوره پایانی جهان آغاز گشته و دیگر «اساس» (صامت) و امامی نخواهد آمد. در این دوره حقایق آزاد از هر رمز و راز، برای تمامی جهانیان - و نه برای افراد خاص - آشکار می گردد و دور علوم روحانی محض شروع می شود. البته با ظهور عییدالله المهدی و تغییر اندیشه امامت، علمای اسماعیلیه ادوار تاریخ را به دور صغیر و دور کبیر تقسیم کرده و قائل شدند که در هر دور کبیری که با ناطقی آغاز می شود، ادوار صغیر متعددی می تواند باشد که تمام امامان هفتگانه در دل دور بزرگتر قرار می گیرند. حمیدالدین کرمانی در این زمینه می گوید: «هر امام هفتمی از قدرت آسمانی برخوردار است و به همین سبب پایان هر دوره صغیری در دور کبیر است. هفتمین امام دور صغیر همان مرتبه اساس را دارد و وظیفه اش پرداختن به حفظ عبادات ظاهر و باطن است».[۲۴]

انواع و اقسام امامت:

درجات امامت در اسماعیلیه به پنج درجه تقسیم شده و آن ها پنج نوع امام دارند.

الف) امام مقیم: امام مقیم کسی است که مربی ناطق دور بعد است و عهده دار تربیت وی تا رسیدن به مقام ناطقی است. ابوطالب پدر گرامی حضرت امیر(ع) به عنوان امام مقیم دور ششم یعنی دور اسلام است.

ب) امام اساس: جانشین هر پیامبر اولوالعزم به عنوان «اساس» آن دوره شناخته می شود که از آن به وصی یا صامت نیز تعبیر شده است. اساس به غیر احاطه بر علوم باطنی و بواطن مردم، امامان بعدی نیز از نسل وی هستند.

ج) امام متم: هفتمین امام در هر دوره را امام متم گویند. او تمام کمالات و خصوصیات شش امام قبلی را دارا است. متم، امام ناطق دور بعد نیز شده و شریعت جدید می آورد.

د) امام مستقر: امامی که امامت در فرزندان او ادامه یابد و حامل نورالهی باشد، امام مستقر نامیده می شود. یعنی نور الهی و امامت در فرزندان وی مستقر شده است. امام مستقر می تواند در دوره ستر ظهور کند و می تواند در دوره کشف، بنابراین طبق اقتضائات زمانی، به امام دروه ستر یا امام دوره کشف مشهور می شود.

ه) امام مستودع: امامی که امامت در نسل او ادامه نیابد و فقط خود او امام باشد، امام مستودع گویند. زیرا مقام امامت در او به ودیعه و امانت گذاشته شده است، تا به صاحب اصلی اش یعنی امام مستقر برسد. در نگاه اسماعیلیان، امام حسن مجتبی (ع)، امام موسی کاظم (ع) و گاه محمدبن حنفیه، امام مستودع هستند. برخی بر آنند که امام مستودع یعنی امام حفاظتی، یعنی در دوره هایی که جان امام در خطر است و امام واقعی مستور است، امام مستودع کارهای امامت را به عهده گرفته و انجام می دهد. بنابراین امام مستودع در برخی از زمان ها وجود نداشته و در برخی ازمنه، اقتضای آن را دارد.

جایگاه امام در نظام هستی:

اسماعیلیه با تاثیرپذیری از غلات، ائمه را در امر خلق و رزق عالم، شریک خداوند قرار داده و می توان آن ها را از مفوضه دانست. برخی از بزرگان اسماعیلیه از حضرت امیر(ع) نقل می کنند که ایشان فرمود: «انا الاول، انا الآخر... انا بكل شی علیم، و انا الذی رفعت سماءها و انا الذی دحوت ارضها و انا ائبت أشجارها و انا الذی أجریت أنهارها... انا نقلت لآدم و نوح و ابراهیم و عیسی علیهم السلام و انا نبات النیین و انا ارسلت المرسلین... و انا أحيی و أمیت و اخلی و ارزق...» [۲۵] این عبارات و امثال آن در کتب اسماعیلیه فراوان دیده می شود. این عبارات فقراتی از خطبه البیان، خطبه الافتخار و خطبه تطنجیه است. [۲۶] بین علمای شیعه در صحت انتساب این خطبه ها به حضرت امیر اختلاف است. متکلمان امامیه ربوبیت را مختص به ذات حضرت حق دانسته و قائل به توحید در الوهیت، افعال و ربوبیت هستند و قائلند که عباراتی که به توحید ربوبیت الهی خدشه وارد می سازد یا باید تاویل شود و یا کنار گذاشته شود. عباراتی که ربوبیت الهی را خدشه دار می سازد، در کتب معتبر امامیه وجود ندارد. کشی از معروف بن خربوذ نقل می کند که: معانی این فقرات مجازی است و غلات از آن معانی حقیقی را برداشت کرده اند که صحیح نیست. [۲۷]

در نگاه اسماعیلیان، امام مرکز آسمان ها و قطب زمین است. بر پایی نظام هستی به وجود امام و بقای عالم به بقاء اوست. همه اسباب و امکانات زمینی و آسمانی در اختیار و خدمت امام است و او صاحب اختیار انسان ها، ملائکه و دیگر موجودات است و بنابر تعبیر خلیفه چهارم المعزالدین الله «أنا كلمات الله الازلیات و اسماء التامات و انراوه

الشعشعانیات و اعلامه النیرات و مصابیحہ الیّنات و آیاتہ الباہرات لا یخرج مّنّا أمر و لا یخلو مّنّا عصر...» [۲۸] بنابراین در نگاه اسماعیلیه امام همه کاره عالم است و خداوند به او اذن داده که در تمام امور صاحب اذن باشد. رتبه امام در نظام هستی رتبه عقل اول است و به تعبیر دیگر، اسماعیلیه الوهیت را از ائمه نفی کرده و در این زمینه توحید الوهیت را درباره خداوند پذیرفته اند، ولی توحید ربوبی را به ائمه نسبت داده و امور عالم را دست آن ها می دانند. این تفکر به شدت از سوی شیخ صدوق، شیخ مفید، سید مرتضی، شیخ طوسی، خواجه نصیر و علامه حلّی مردود شناخته شده و ربوبیت را مثل الوهیت مختصّ ذات خداوند می دانند.

در نگاه اسماعیلیان عبادات با اقرار به ولایت ائمه قبول می شود و به قول جعفر بن منصور الیمین «لادین الا بطاعه علیّ و ولایتہ». بنابراین در هر زمانی امامی لازم است و اگر جهان از امام خالی باشد، زمین اهل خود را فرو می برد. بنا بر نقل حسن بن نوح «انّ الارض لا تخلوا طرفه عین من قائم لله، بحق، لهدایه عبادالله و خلقه، اما ظاهراً مشهوراً أو باطناً مستوراً». [۲۹]

اوصاف و ویژگی های امام:

یکی از صفات ممتاز امام در نگاه اسماعیلیه، عصمت امام است. امام از هر گونه خطا، اشتباه و گناه مصون است، چه در مقام دریافت حقایق و چه در ضبط و نگه داری آن ها، و نیز امام در عمل و به کارگیری و اجرای قوانین و احکام معصوم است. علت عصمت امام نزد آن ها همان علل عصمت امام نزد امامیه و عصمت انبیاء نزد سایر فرق اسلامی است. او جانشین پیامبر در تفسیر و تاویل دین است، بنابراین نباید خطا کند تا مردم را به خطا اندازد. اگر معصوم نباشد در صرف بیت المال اسراف یا کم کاری خواهد کرد و یا در جای خود مصرف نخواهد کرد و اگر امام رهبر است نباید مردم را به ضلالت رهنمون سازد و اینها همه می رساند که امام باید معصوم باشد. [۳۰]

علم غیب و دانستن اسرار بواطن انسان ها از ویژگی های دیگر امام در نگاه اسماعیلیه است. ویژگی دیگر این است که او افضل افراد امت ناطق دور خود است و چون فهم این مسئله جز بر خداوند از دیگران پوشیده است، بنابراین نصّ لازم است.

اسماعیلیه همچون امامیه قائل است که خداوند تنها کسی است که به وسیله پیامبر، امام را تعیین و به مردم معرفی می کند. زیرا همه شئون امام اعم از علم و عصمت و استعداد تاویل و روشن ساختن امور باطنی را خداوند به وی اعطا کرده است و اوست که عالم به اسرار خفیات است، بنابراین تعیین امام فقط از سوی خداوند ممکن است و امت هیچ اختیاری در این زمینه ندارد. [۳۱]

ادله و جوب امامت:

حمیدالدین کرمانی برجسته ترین داعی اسماعیلی در کتاب المصابیح فی اثبات الامامه بیش از چهارده دلیل بر وجوب امامت و ضرورت وجود امام اقامه کرده است که برخی از آن ها را ذکر می کنیم.

الف) لزوم ادای امانت الهی: چون پیامبران عمر جاویدان نداشته و در هر عصری تعدادی لیاقت دریافت حکمت الهی را دارند، پس در هر عصری لازم است که راهنمایی مؤید من عندالله باشد تا مردم را به سعادت راهنمایی کند.

ب): لزوم حفظ و پاسداری از دین: در گذر زمان احتمال بدفهمی و تحریف پیام پیامبران وجود دارد، بنابراین لازم است در هر عصری امامی باشد تا دین را از تعبیرات و تحریفات باز دارد.

ج) تعلیم و هدایت: انسان در امور معنوی همیشه محتاج به تعلیم و حمایت است. لذا در تمام ازمنه احتیاج به امامی است که انسان را به معنویت رهنما باشد. به عبارت دیگر مهمترین دلیل برای لزوم وجود امام همان ارسال رسل و انبیاء است. پس در هر زمانی باید فردی باشد که انسان ها را به خداوند رهنمون سازد، تفسیر صحیح را برای آنان بیان کند و امور باطنی را برای آنان روشن سازد. [۳۲]

ادله امامت حضرت امیر:

ادله امامت حضرت امیر در نگاه اسماعیلیان همان دلیل هایی است که امامیه برای امامت ایشان اقامه کرده اند. حدیث غدیر خم و نصب ایشان به ولایت، حدیث یوم الانذار، حدیث منزلت، آیه براءت، آیه مباحله، آیه «أفمن یهدی الی الحق احقّ أن یتبع أمن لا یهدی» و آیات و روایت دیگر، نصوصی هستند که دلالت بر نصب حضرت امیر(ع) به عنوان جانشین پیامبر می نماید. [۳۳]

امامت اسماعیل بن جعفر:

اسماعیلیان معتقدند که امام صادق صریحاً به امامت اسماعیل نص زده است. از نکات قابل توجه این است که در بسیاری از کتاب های اسماعیلیه درباره نص به اسماعیل و بالاخص محمد بن اسماعیل مطلبی نیامده است. [۳۴] و جالب تر آنکه علمای امامیه نیز به این مسئله توجه خاصی مبذول نداشته و در کتب خود به این بحث پرداخته اند. مثلاً آیت الله سبحانی در کتاب تاریخ الاسماعیلیه با اینکه به امامت آن ها پرداخته ولی هیچ مطلبی در این زمینه نیاورده است. حمیدالدین کرمانی در کتاب المصابیح فی اثبات الامه می نویسد: «جعفرنص بر اسماعیل زد، ولی شیعه در موتش در زمان امام صادق و اشاره به بعضی از اولاد جعفر اختلاف کرد... بنابراین بعد از نص امام بر اسماعیل و مرگ اسماعیل، امر امامت از سه حالت خارج نبود: یا امام نص بر اولاد دیگرش زد، اگر این کار را کرده باشد حکم به غیر ما انزل الله است. زیرا میراث اسماعیل را به دیگری داده است و حال آنکه از اسماعیل فرزندان باقی بود...» [۳۵] حمیدالدین

کرمانی در این جا فرض را بر این گذاشته که امام نص بر اسماعیل زده و نور امامت در نفس اسماعیل قرار گرفته و به هیچ وجه نمی شود این نور از اسماعیل به برادرش امام کاظم (ع) برسد، بلکه اگر قرار است به کسی برسد به فرزندان اسماعیل منتقل گشته است. شیخ مفید در جواب این تلقی می گوید: «اما آن چه اسماعیلیه می گویند که اسماعیل - رحمه الله - فرزند بزرگ بود و نص باید به اکبر اولاد زده شود، این حرف وقتی صحیح است که بزرگتر باقی بماند، نه اینکه قبل از پدر از دنیا برود. پس اگر یقین داریم که فرزند بزرگتر زودتر از پدر در گذشته است، پس معنایی برای نص باقی نمی ماند، و اگر امام نص هم زده باشد، دروغ در می آید. زیرا معنای نص آن است که بعد از من آن منصوص علیه، امام است و اگر آن منصوص قبل از امام صادق از دنیا رفته است، پس معنای نص کذب درآمده است. چگونه ممکن است که خدا علم داشته باشد که قبل از امام صادق از دنیا می رود و با این حال امر کند که او جانشین تو است. این کار عبث است و باعث کذب نص می شود، زیرا فائده نص از بین رفته و هیچ غرضی بر آن مترتب نگردیده است. اما روایاتی که نقل می کنند که امام بر اسماعیل نص زده است، این یک توهم است و کسی را نمی شناسیم که این مطلب را بیان کرده باشد، بلکه چون صحابه امام خیال می کردند فرزند بزرگتر جای پدر می نشیند، تصورشان این بود که اسماعیل امام بعدی است و وقتی اسماعیل در گذشت، توهم آن ها هم برطرف شد و یقین کردند که اسماعیل امام نیست. بعضی این ظن و گمان را اصل قرار داده و بر همان توهمات خود باقی ماندند و ادعای نص بر اسماعیل کردند و حال آن که هیچ نقلی در این زمینه از بزرگان نرسیده است».[۳۶]

بنابراین از دیدگاه شیخ مفید، مسئله امامت اسماعیل بر اسماعیلیه مشتبه شده و آنان با تصورات خود زندگی کردند نه با واقعیات جامعه. شیخ طوسی نیز به صورت مختصر در این زمینه می نویسد: «اما خبری که از امام صادق (ع) نقل شده که بدا لله فی اسماعیل، یعنی بدا من الله. زیرا مردم خیال می کردند که اسماعیل امام بعد از امام صادق است ولی وقتی از دنیا رفت، فهمیدند که اشتباه تصور می کردند، لذا امام صادق فرمود: بدا لله فی اسماعیل یعنی بدا من الله فی اسماعیل...»[۳۷]

داعی ادریس قرشی در کتاب زهر المعانی در این باره می نویسد: «منصور عباسی فردی را مأمور کرد تا به درس امام صادق رفته و اوضاع را بررسی کند. آن فرد فهمید که امام صادق عهد خود را به اسماعیل واگذار کرده است. این مطلب را به منصور عباسی رساند. منصور امام صادق را احضار کرده و به او گفت که تو اسماعیل را به عنوان امام بعد از خود نصب کرده ای! امام طفره رفت. آن مرد که در پشت پرده ای مخفی شده بود بیرون آمد و ماجرا را تعریف کرد.

امام صادق (ع) فرمود: «این مطلب حق است»، منصور امام را به خانه اش بازگرداند... امام صادق (ع) هنگامی که نص بر اسماعیل زد، اسماعیل از حسادت اطرافیان در بیم بود، لذا وقتی مرگ او نزدیک شد، به پدرش توصیه کرد که فرزندش را تحت تکفل یک حجاب و یک امام مستودع قرار دهد... لذا امام صادق (ع) محمد بن اسماعیل را به میمون بن غیلان بن بیدر بن مهران بن سلمان فارسی به عنوان امام مستودع سپرد تا او را تربیت کند... اسماعیل مریض شد و امام صادق همه را فرا خواند و روز سوم اسماعیل را به سوی قبر حمل کرد و از همه شهادت گرفت که اسماعیل از دنیا رفته است. امام این کار را کرد تا خبر به منصور عباسی برسد و خبر به آن ملعون رسید... بعد از واقعه اسماعیل را در بصره

دیدند و گفتند: این اسماعیل بن جعفر است که زنده شده است. خبر به منصور عباسی رسید و امام صادق را فرا خواند، ولی امام شاهدان را احضار کرد و به منصور عباسی فهماند که اسماعیل از دنیا رفته است. این کار امام به خاطر این بود که جان اسماعیل را که امام بعدی بود، حفظ نماید و از این زمان دوران غیبت و ظهور اسماعیل شروع شد. سپس امام صادق، موسی بن جعفر را به عنوان حجاب و امام مستودع محمد بن اسماعیل قرار داد و اکثر شیعه حول او جمع شدند و اسم را گرفتند و مسمی را رها ساختند و به لفظ قانع شده و معنی را کنار گذاشتند و امام صادق فرزندش (محمد بن اسماعیل) را تحت تکفل میمون قداح و پسرش عبدالله بن میمون قرار داده و به آنان امر کرد که محمد بن اسماعیل را از همه مخفی بدارند و فقط بر خواص آشکار سازند... و امر امامت به صورت مکتوم در نسل وی باقی ماند تا اینکه مهدی در مغرب ظهور کرد و حدیث پیامبر که فرمود: «انَّ الشَّمْسَ تَطْلُعُ مِنْ مَغْرِبِهَا» به واقعیت پیوست... محمد بن اسماعیل در مدینه بود که هارون الرشید از او مطلع گردید و افرادی را فرستاد تا وی را دستگیر کنند. محمد بن اسماعیل در خانه اش سردابی داشت و وقتی ماموران دولتی آمدند، در سرداب خانه مخفی شد و ماموران نتوانستند آنرا بیابند... بنابراین بعد از رفتن ماموران به نیشابور رفت... و بعد از محمد بن اسماعیل فرزندش عبدالله امام شد و حجابش عبدالله بن میمون قداح بود و عبدالله اولین از سه امام دور ستر بود... دومین آن ها احمد بود... و سومین آن ها فرزندش حسین بن احمد بود و حجاب این دوره احمد بن عبدالله بن میمون بود... احمد بن عبدالله بن میمون قداح رساله الجامعه را نوشت و ابن حوشب را به یمن ارسال کرد... و بعد از حسین بن احمد، نوبت به سعید رسید که همان مهدی ای بود که در مغرب ظهور کرد... و حجاب ها کنار رفتند و امام وقت، دوره کشف را آغاز کرد...» [۳۸]

این بود خلاصه ای از قصه ممزوج داعی ادریس قرشی درباره اسماعیل و فرزندانش که تمام دیدگاههای مختلف ارباب تاریخ و رجال را به هم در آمیخته و یک تاریخ جدید از آنها درست کرده است. این دیدگاه را با دیدگاههای دیگران در بحث زندگانی اسماعیل بن جعفر، محمد بن اسماعیل و افسانه عبدالله بن میمون قداح در بخش اول این کتاب مطابقت نموده، متوجه خواهید شد که چگونه اسماعیلیان تاریخ را نیز به تاویل برده و تاریخی برای خود ساخته اند که می تواند با واقعیت هیچ انطباقی نداشته باشد.

سلسله امامان اسماعیلی:

نخستین امامان اسماعیلی (دروه کشف و ستر نخستین)

- (۱) علی بن ابیطالب (م ۴۰ هـ) (۱) ابوطالب امام مقیم پیامبر
- (۲) حسین بن علی (م ۶۱ هـ) (۱) امام حسن مجتبی، امام مستودع (م ۴۹ هـ)
- (۳) علی بن حسین (م ۹۵ هـ)
- (۴) محمد بن علی (م ۱۱۴ هـ)

(۵) جعفر بن محمد (م ۱۴۸هـ)

(۶) اسماعیل بن جعفر (م ۱۳۶-۱۴۵هـ)

(۷) محمد بن اسماعیل

(۸) عبدالله بن محمد (نامعلوم) (اسامی ها ساختگی است) [۳۹]

(۹) احمد بن عبدالله (نامعلوم)

(۱۰) حسین بن احمد (نامعلوم)

امامان اسماعیلی دوره خلافت فاطمیان (دوره کشف)

(۱۱) عبیدالله المهدي (م ۳۲۲)

(۱۲) القائم بامر الله (م ۳۳۴)

(۱۳) المنصور بالله (م ۳۴۱)

(۱۴) المعز لدين الله (م ۳۶۵)

(۱۵) العزيز بالله (م ۳۸۶)

(۱۶) الحاكم بامر الله (م ۴۱۱هـ)

(۱۷) الظاهر لا عراز دين الله (م ۴۲۷)

(۱۸) المستنصر بالله (م ۴۸۷هـ)

امامان نزاری امامان مستعلوی

(۱۹) نزار بن المستنصر بالله (م ۴۸۷) (۱۹) المستعلی بالله (م ۴۹۵)

(۲۰) نامعلوم (۲۰) الأمر بالأحكام الله (م ۵۲۴)

(۲۱) نامعلوم

(۲۱) نامعلوم امامان طیبان امامان حافظیه

(۲۳) حسن دوم (م ۵۶۱) (۲۱) طیب بن آمر (نامعلوم) (۲۱) عبدالمجید (م ۵۴۴)

(۲۴) محمد بن حسن (م ۶۰۷هـ) (۲۲) الظافر (م ۵۵۶)

(۲۵) حسن سوم (م ۶۱۸هـ) (۲۳) الفائز (م)

(۲۶) محمد سوم (م ۶۵۳هـ) (۲۴) العاضد (م)

(۲۷) خورشاه (م ۶۵۵هـ) (۲۵) نامعلوم و تمام

- (۲۸) شمس الدین محمد (م ۷۱۰)
- امامان نزاری قاسم شاهی امان نزاری (مومنی)
- (۳۰) نامعلوم (۳۱) مومن شاه بن محمد (نامعلوم)
- (۳۱) نامعلوم (۳۱) نامعلوم
- (۳۲) مستنصر بالله دوم (م ۸۵۵م) (۳۲) نامعلوم
- (۳۳) نامعلوم (۳۳) نامعلوم
- (۳۴) غریب میرزا (م ۹۰۴) (۳۴) رضی الدین بن طاهر (م ۹۱۵هـ)
- (۳۵) ابوذر علی (نامعلوم) (۳۵) شاه طاهر دکنی (م ۹۶۵هـ)
- (۳۶) مراد میرزا (م ۹۸۱هـ) (۳۶) حیدر بن شاه طاهر (م ۹۹۴هـ)
- (۳۷) خلیل الله اول (م ۱۰۳۴) (۳۷) محمد بن حیدر (م ۱۰۳۲هـ)
- (۳۸) نورالدین علی (م ۱۰۸۲هـ) (۳۸) معین الدین حیدر (م ۱۰۷۴هـ)
- (۳۹) خلیل الله دوم (م ۱۰۹۰هـ) (۳۹) عطیة الله بن معین الدین (م ۱۰۷۴هـ)
- (۴۰) شاه نزار دوم (م ۱۱۳۴هـ) (۴۰) عزیز بن عطیة الله (م ۱۱۰۳هـ)
- (۴۱) سید علی (نامعلوم) (۴۱) معین الدین بن عزیز (م ۱۱۲۷هـ)
- (۴۲) حسن علی (نامعلوم) (۴۲) محمد بن معین الدین (م ۱۱۸۲هـ)
- (۴۳) قاسم علی (نامعلوم) (۴۳) حیدر بن محمد (م ۱۲۰۱هـ)
- (۴۴) ابوالحسن علی (م ۱۲۰۶هـ) (۴۴) نامعلوم و اتمام امامان سلسله امامان محمد شاهی. [۴۰]
- (۴۵) شاه خلیل الله (م ۱۲۳۲هـ)

آقاخان ها

- (۴۶) حسن علی شاه، آقاخان اول (م ۱۲۹۸هـ)
- (۴۷) آقا علی شاه، آقاخان دوم (م ۱۲۰۲هـ)
- (۴۸) محمد شاه، آقاخان سوم (م ۱۳۷۶هـ)
- (۴۹) کریم بن علی بن محمد، آقاخان چهارم، امام فعلی نزاریان قاسم شاهی، (متولد ۱۹۵۷ م).

سلسله مراتب دعوت:

اسماعیلیان از همان ابتدا سازمان دعوتی ایجاد کرده و جهان اسلام را به دوازده جزیره تقسیم کردند. برای هر جزیره یک داعی به عنوان رهبر دعوت در آن منطقه قرار داده و تعدادی مبلغ دیگر را با نام های خاص زیر نظر داعی به اطراف گسیل می داشتند. بالاترین مرتبه دعوت از آن حجت بود. حجت به عنوان رئیس کل سازمان دعوت در کنار امام بود.

در دوران ستر اهمیت حجت دو چندان شده و او تنها رابط سلسله دعوت با امام بود. گاهی اوقات به حجت، باب نیز می گفتند، زیرا محرم و ملازم امام بود. در رتبه بعدی داعی الدعات قرار داشت. او اولین نماینده حجت در توزیع داعیان و انتصاب آن ها بود. داعی بلاغ به عنوان منشی داعی الدعات به امر نگارش اوامر، فرامین و ابلاغ های داعی الدعات مشغول بود و در مرتبه چهارم دعوت قرار می گرفت. داعی مطلق، عامل اصلی امر دعوت در هر منطقه بود و رهبری امر دعوت هر جزیره از جزایر دوازده گانه به عهده داعی مطلق بود. او در تصمیمات خود مستقل بود و همیشه با داعی الدعات در ارتباط بود. به دستیاران اصلی داعی مطلق، داعی مأذون می گفتند. کار وی نقل و انتقال در محدوده جزیره و بردن فرامین داعی مطلق بود. اخبار و اوضاع را نیز او به داعی مطلق می رساند و از نوکیشان سوگند وفاداری می گرفت. مبلغین مهم اسماعیلیه در یک شهر یا روستا که نشر دعوت در واقع به دوش آنان بود، با نام داعی محصور معرفی می شدند. داعی مطلق، دو منشی در کنار خود داشت که همیشه در سفر و حضر همراه وی بودند، به این دو، داعی چپ و راست می گفتند. در هنگام سفر داعی مطلق به منطقه ای بررسی شرایط و اوضاع بر عهده داعی چپ و راست بود. به پژوهندگانی که مدتی دروس اسماعیلیه را نزد داعی محصور یا دیگران خوانده بودند، مکالم می گفتند. کار او اغلب تبلیغ امور دین در میان عوام اسماعیلی مذهب بود. مکاسب عنوان کسی بود که تازه به تحصیل در علوم اسماعیلیه مشغول شده بود و آخرین مرتبه، اسماعیلی مذهبانی بودند که در سلک روحانیت در نیامده بودند و نام آنان مستجیب بود، یعنی امر دعوت اسماعیلیه را اجابت کرده و پیرو اسماعیلیه شده اند. این ها مراتب دعوت و تبلیغ کیش اسماعیلیه بود که اکنون در نزاریان اثری از آن نیست و به صورت محدود در طیبیان یافت می شود. [۴۱]

معاد از دیدگاه اسماعیلیه

اسماعیلیان در بحث معاد نیز شدیداً از نوافلاطونیان تاثیر پذیرفته اند. در کتاب تاسوعات (انثادهای) فلوپین، کتاب چهارم تماماً به مسئله نفس یا روح پرداخته شده است. [۴۲] موضوعات بخشهای مختلف این کتاب [۴۳] عبارتند از: درباره ماهیت روح، پیرامون دشواری هایی درباره نفس، درباره نامیرایی روح، درباره سقوط روح در بدن ها و آیا همه روح ها یکی هستند؟

نفس نزد فلوپین برجسته ترین مظهر جهان معقول (فرامحسوس) است. نفوس عالم بالا از درد و رنج فارغند و بر جهان حکمفرما. آن ها بیرون از زمانند و احتیاج به دانستن چیزی ندارند. این روح ها به ضرورت، کثرت پیدا کرده و با طبیعت در می آمیزند. آنان می آیند که پرستار جهان محسوس باشند، ولی نکبت جهان محسوس آن ها را گرفته، خود را فراموش می کنند. بدین سان روح دچار دوگانگی می شود و وقتی از تن آزاد شود، روز آزادی و جشن اوست. او به جهان زیرین آمده بود و در وقت مردن از تن خارج شده، به جایگاه اصلی خود باز می گردد. در نگاه افلوپین روح همیشه زنده است و او نامیراست و فناپذیر. افلوپین با نگاه خود به مسئله روح و تن به شدت منکر معاد جسمانی است، زیرا اگر اینگونه باشد روح همیشه اسیر تن خواهد بود. او قائل به تناسخ ارواح است، زیرا بعضی روح ها در این جهان

بسیار آلوده شده و در وقت مردن، به فکر بازگشت به جهان معقول نیستند، بلکه دنبال جسمی دیگر گشته تا در آن ها جای گیرند، و گاه آنچنان زشت سیرت گشته که در ماده غرق شده، از نفس و جهان معقول بیرون آمده، جزء ماده و عالم زیرین و محسوس می گردند. بنابراین فقط روح ها و نفوس خوب در ستارگان جای می گیرند و به آسمان ها می روند. [۴۴]

اسماعیلیان اصل اندیشه فلوپین را اخذ کرده و با بعضی از مباحث آن مخالفت کردند و اندیشه ای جدید برای خود بنا نهادند. در نگاه اسماعیلیه نفس جزئی (نفس انسان ها) از اجزاء یا آثار [۴۵] نفس کلی است. نفس ناطقه در ابتدای راه، بالقوه محض است و سپس با کسب از معلم روحانی که همانا انبیاء و اولیاء الهی هستند، استعداد استفاده از نیروی معنوی را پیدا کرده و این امام است که علوم توحید و معاد را در نفس انسان مستعد منقش ساخته، او را برای حضور در عالم بالا آماده می سازد. نفس انسان در ارتقاء به غایت خویش چند مرحله را طی می کند. او بعد از حیات نامی و مقداری رشد بدن، قدرت بر موازنه، مقابله و استدلال پیدا کرده و اگر در این مرحله به تفکر در امور عالم پردازد، به وجود ابداعی و انبعائی خویش رهنمون شده و نور عقل در ذات این نفس شعله ور می گردد. در این هنگام با عقل مفارق - از عقول عالم معقول و فرا محسوس - ارتباط برقرار کرده و ابواب حکمت برای او گشوده می شود و این آخرین مرحله صعود نفس در این جهان است و منتظر می ماند تا از بدن مفارقت کرده به جایگاه اصلی خود باز گردد. نفس به خاطر علتش که باقی است، همیشه باقی مانده و فناپذیر است. بنابراین در دیدگاه اسماعیلیه نفس ناطقه به خاطر خصلتی که خداوند به او داده و از آثار عقول است، مثل عقول، باقی است و فنا در آن راه ندارد.

معاد جسمانی یا روحانی:

معاد به معنای بازگشت انسان به حیات و زندگی جدید، یکی از ضروریات و اصول دین اسلام است. همه مذاهب اسلامی به وجود معاد بعد از مرگ اعتقاد دارند، ولی بین آن ها اختلاف است که آیا معاد، جسمانی است یا روحانی و اگر جسمانی است به جسم عنصری است یا جسم لطیف؟

اسماعیلیه قائل است که معاد روحانی بوده و معاد جسمانی اصلاً معنا ندارد. حمیدالدین کرمانی در *راحة العقل* می نویسد: «نشأه آخرت نشأه خلق ارواح به دست روح القدس است و چون در جهان از رتبه عقلی ترقی کرده و با عالم معقول متصل شده است، برای ادامه مسیر احتیاج به بدن ندارد و این روح است که ادامه مسیر داده و از تن جداست...» [۴۶]

ادله اسماعیلیه بر معاد روحانی:

الف) اگر معاد جسمانی باشد چگونه احکام تکوینی این جهان به آن جهان راه می یابد و چگونه مرض و مرگ و خوردن و آشامیدن به آن جهان می آید؟ و چون ساحت آن جهان از این امور دور است و نیازی به خوردن و آشامیدن و امثال آن نیست. بنابراین معاد هم نمی تواند جسمانی باشد. در دیدگاه اسماعیلیه درک چیزها به صورت علمی است و لذات معنوی در آنجا حاکمند، پس اگر فقط معنویات در آنجا حاکمند و عالم معقول است، احتیاج به بدن نیست، بلکه اگر باشد مانع است. پس معاد باید روحانی باشد.

ب) بنابر دیدگاه قائلین به معاد جسمانی بدن های پوسیده تبدیل به بدن های جدید شده و این بدن های جدید عذاب می کشند. حال سؤال این است که بدن های جدید چه گناهی کرده اند که باید عذاب بکشند. بدن های گناه کرده پوسیدند و بدن های جدید عذاب می کشند و این از عدالت خدا به دور است. پس معاد باید روحانی باشد تا همان نفس ناطقه که باقی مانده و از جهانی به جهان دیگر آمده، عذاب بکشد تا عقاب الهی متوجه کننده کار باشد.

ج) قدرت کامل الهی قادر و تواناست که هر آن چه را اراده فرماید، عذاب نماید. از درون جانش بسوزاند و کیفر دهد. پس چه نیازی به ایجاد یک بدن جدید است و حال آنکه عذاب دورنی سهمگین تر از عذاب بیرونی است.

د) خانه آخرت خانه تحول و تغییر نیست و اگر بدن عنصری در آنجا عذاب بکشد، تغییر و تحول پذیر خواهد بود و این خلف است.

ه) از قائلین به معاد جسمانی سؤال می کنیم که آیا شهداء اکنون زنده اند یا نه؟ ظاهر امر این است که آنان کشته شده و بدن هایشان پوسیده است، پس چرا خداوند فرمود که آنان نزد وی روزی می خورند. پس اگر ارواح شهدا ثواب و عقاب می شوند، پس چه لزومی به ساخت یک بدن جدید و ثواب و عقاب دادن به آن است.

بنابراین در دیدگاه اسماعیلیه معاد جسمانی امکان ندارد و تنهاد معاد روحانی قابل اثبات است.

پگفتنی است که به علت نزدیکی اندیشه بوعلی سینا در زمینه نفس ناطقه، ایشان نیز قائل به معاد روحانی است و معاد جسمانی را از روی تعبد پذیرفته است، ولی ظاهر برخی از آیات معاد جسمانی را به ذهن متبادر می سازد و تعداد این آیات اندک نیست.

برزخ:

اسماعیلیان به خاطر تصریح قرآن به مسئله برزخ، آن را پذیرفته و به بالاترین مکان عالم طبیعت تفسیر کرده اند. صاحب کنزالولد می نویسد: «این نفس های نیکو کار و بدکار از زمان جدایی از بدن بدون فاصله به جایگاه خود نمی رسند، بلکه در مکانی به نام اعراف جمع شده تا ادوار تاریخی به اتمام برسد و آنگاه به جایگاه ابدی خود، بهشت و جهنم روند.» [۴۷] لازم به ذکر است افرادی که قائل به معاد روحانی هستند نمی توانند به برزخ معتقد باشند، چون با جدایی نفس از بدن قیامت نفس، یعنی نشأ دیگر شروع شده و لذت و حزن معنوی آغاز می گردد. شاید اسماعیلیه به خاطر تصریحات قرآنی به برزخ معتقد شده و برای آن تاویلاتی را دست و پا کرده اند.

یکی از اتهاماتی که به اسماعیلیه زده شده است، تناسخ است. غزالی در فضائح الباطنیه تصریح کرده که اسماعیلیان قائل به تناسخ می باشند. تناسخ که به معنی بازگشت روح بعد از جدایی از بدن، به دنیا و تعلق آن به یک بدن دیگر است، شدیداً از سوی اسماعیلیه مورد انکار قرار گرفته و آن را باطل می دانند. در نگاه کرمانی و دیگر بزرگان اسماعیلی مذهب، تناسخ مثل رجوع قهقرایی است که محال بوده و امکان وقوعی ندارد. زیرا نفس که حرکت استعلایی دارد و به رتبه عقلی می رسد، نمی تواند به رتبه حسی باز گردد و دوباره با ماده یکی شود و اگر این اتفاق بیفتد اصل معاد انکار شده است و حال آنکه معاد ثابت است و ثواب و جزاء در نشأه دیگر انجام می گیرد. بنابراین نمی توان اسماعیلیه را از قائلان به تناسخ دانست. [۴۸]

باطنی گری و تاویل گرایی در کیش اسماعیلیه:

یکی از اساسی ترین ویژگی های اسماعیلیه تاکید فراوان آنها بر باطن دین است، به نحوی که یکی از معروف ترین نام های آنها باطنیه است و اکثر مخالفان آن ها، با این نام به رد آنها پرداخته اند. غزالی در فضائح الباطنیه، محمد بن حسن دیلمی در قواعد عقائد آل محمد فی الرد علی الباطنیه، علوجی در الباطنیه و تیاراتها التخریبیه، صابر طعیمه در العقائد الباطنیه و حکم الاسلام فیها، محمد بن مالک در کشف اسرار الباطنیه و اخبار القرامطه، شیخ کریم خراسانی در تنبیهات الجلیه فی کشف اسرار الباطنیه و دیگران از اسماعیلیه با عنوان باطنیه یاد کرده اند. شهرستانی درباره این نام می نویسند: «أما لهم هذا اللقب لحكمهم بأن لكل ظاهر باطنا ولكل تنزيل تاويلا». البته گاهی اوقات در تاکید بر باطن زیاده روی کرده و مثل نزاریان امروز به شریعت پایبند نیستند و اهل سنت هم این عدم تقید را به پای همه اسماعیلیه، بلکه به پای همه شیعیان می نویسند. ای کاش بزرگان نزاریان، کمی به این مسئله توجه کرده و دستوری در باب عمل به شریعت بدهند، نه اینکه برعکس، فتوا به رفع حجاب و کشف حجاب داده و خود را در مقابل مسلمانان جهان قرار داده و در کنار انگلیس و فرانسه قرار بگیرند. ای کاش بزرگان نزاری مقداری مصالح شیعه را در نظر گرفته و براساس مصالح کلی تشیع، بلکه اسلام حرکت کنند. تاکید اسماعیلیه بر تاویل های نامناسب و ذوقی و بدون هیچ ضابطه شرعی و عرفی و لغوی باعث تکفیر ایشان از سوی دیگر مسلمانان شده است. باید به اسماعیلیان گفت: «سَلِّمْنَا كَمَا سَلَّمَ اللَّهُ عَلَى سَائِرِ الْأُمَّمِ» (ما را مثل سایر امتها صلوات کند). اما ما را صلوات ندهد. یعنی از حضرت امیر تا امام صادق هیچ گاه توجه به باطن باعث کم توجهی به شریعت نشده است. مگر حضرت امیر در محراب عبادت شهید نشد، و مگر امام صادق فرمود هر کس که نماز را سبک بشمارد از ما نیست. کتاب شرح الاخبار قاضی نعمان سراسر این مطلب را می رساند. بنابراین طبق فرمایش حضرت امیر «اگر حق را شناختی اهلش را می شناسی»، نه اینکه حق را بوسیله نگاه به عمل اهل حق بشناسی و حق را با عمل اهل حق بسنجی.

و گفتیم که نام «ملحد» هنگامی به نزاریان نسبت داده شد که از ظواهر شریعت دست کشیده و به زعم خود به باطن توجه کردند. تاویل متون و معارف دینی مورد انکار هیچ یک از فرق اسلامی نیست و در همه ادیان وجود داشته و دارد، ولی بنابر دیدگاه استاد مطهری «گروهی پیدا شدند... و به تاویل آیات قرآن پرداختند و مسائلی را به قرآن نسبت دادند که روح قرآن از آنها بی خبر بود. در مقابل هر اعتراضی، گفتند که تنها ما می فهمیم و باطن آیات را می دانیم.» (انگار دیگران از عقل و شعور بی بهره بودند)... اسماعیلیان به واسطه باطنی گریشان خیانت های زیادی در تاریخ اسلام مرتکب شدند و آتش بزرگی در ایجاد انحراف در مسایل اسلامی داشتند. در کنگره تقریب مذاهب اسلامی که حدود سی سال پیش تشکیل گردید... شیعه و سنی بالاتفاق گفتند که ما اسماعیلیه را از فرق اسلامی به حساب نمی آوریم و به شما اجازه شرکت در کنگره را نمی دهیم.» [۴۹]

بنابر نظر اسماعیلیه شریعت بدون تاویل از هیچ ارزشی برخوردار نیست. آن کسی که باطن شریعت را نداند، نه تنها از دین بی بهره است، بلکه مورد بیزاری رسول خدا نیز می باشد. [۵۰] بنابراین اسماعیلیان در این جهت به نظریه مثل و مَثول معتقد گشته و قائلند هر چیزی در این عالم یک مَثولی دارد که باطن اوست و این امام است که معانی باطنی را برای اهلش آشکار می سازد. ولی با مراجعه به کتب اسماعیلیه هیچ گاه تاویلات خود را به امام مستند نساخته و هیچ گاه دیده نمی شود که به صورت معین بگویند این تاویل را فلان امام بیان کرده است. این افراد غالباً تاویلات خود را بیان کرده و بیشتر اوقات از علمای بزرگ خود مطلبی را بیان می کنند، تا از امام خود. گاهی اوقات از برخی از خلفای فاطمی حتی یک کلمه هم در کتب اسماعیلیان یافت نمی شود. البته برخی کتب مجعول هست که معلوم نیست نویسنده آن کیست، مثل کتاب امّ الکتاب ابوالخطاب یا الهفت و الاظله مفضل بن عمر جعفی که معلوم نیست چگونه به دست این افراد رسیده و دیگران از آن خبری ندارند. از مشخصات این تاویلات روشن می شود که بیشتر از غلات و نوافلاطونیان و گنوسیان تاثیر پذیرفته و کمتر راه و رسم ائمه خود را رفته اند. تمام تاویلات آنها حول محور امام می چرخد که همان مطالب خطابیّه است. در روایات اثناعشریه آمده است که برخی غلات، واجبات را به شناخت امام و دوستدارانش و محرمات را به شناخت دشمنان امام و پیروانشان تعبیر کرده و اینگونه راه اباحه گری را در پیش گرفتند و امام صادق به نکوهش آنان پرداخت. لازم به ذکر است که طیبیان در جهان امروز به شریعت مقید بوده و اگرچه تاویلات ذوقی فراوانی در کتاب هایشان دیده شود، ولی عمل به شریعت، آنها را از برخی اتهامات مبری می سازد. [۵۱]

بررسی یک فتوی:

امام خمینی (ره) در بحث از مکاسب محرّمه می فرماید: «اما عوام آنان (پیروان ادیان)، پس ظاهر است که خلاف مذاهبی که دارند، به ذهنشان خطور نمی کند، بلکه آنان، مانند عوام مسلمانان، به صحت مذهب خویش و بطلان سایر مذاهب قطع دارند. پس همان طور که عوام ما، به سبب تلقین و نشو و نما در محیط اسلام، به صحت مذهب خویش و بطلان سایر مذاهب علم دارند، بدون این که خلاف آن به ذهنشان خطور کند، عوام آنان نیز چنین هستند و این دو گروه

از این جهت تفاوتی ندارند. و قاطع در پیروی از قطع خود معذور است و نافرمان و گناهکار نیست و نمی توان او را به موجب این پیروی عقاب کرد. اما غیر عوام آنان، غالباً به واسطه تلقیناتی که از آغاز کودکی و نشو و نما در محیط کفر وجود داشته است، به مذاهب باطل خویش جازم و معتقد شده اند، به گونه ای که هرگاه چیز مخالفی به آنان برسد، آن را با عقول خویش که از آغاز نشو و نما، بر خلاف حق پرورش یافته است، رد می کنند. پس عالم یهودی یا مسیحی، عالم مسلمان، ادله دیگران را صحیح نمی داند و بطلان آن ادله برای وی ضروری است؛ زیرا مذهب او نزد خودش ضروری است و خلاف آن را احتمال نمی دهد.

آری، در میان آنان کسی مقصر است که خلاف مذهب خود را احتمال بدهد و از روی عناد یا تعصب، ادله آن را بررسی نکند، همان طور که در آغاز اسلام، کسانی در میان علمای یهودی و مسیحی چنین بودند» [۵۲].

حضرت امام در پایان، دیدگاه خود را چنین جمع بندی می کند:

«خلاصه این که کفار، مانند جهال مسلمانان، برخی قاصرند و آنان اکثریت دارند و برخی مقصر. و تکالیف، اصول و فروع، بین همه مکلفان از عالم و جاهل، قاصر و مقصر، مشترک است و کفار به سبب اصول و فروع عقاب می شوند، ولی با اقامه دلیل بر ضد آنان و نه به طور مطلق. پس همان طور که عقاب مسلمانان به سبب فروع به معنای این نیست که آنان خواه قاصر باشند و خواه مقصر، عقاب می شوند، کفار نیز به حکم عقل و اصول و مذهب عدل دقیقاً چنین وضعی دارند» [۵۳].

امام خمینی در تقریرات فلسفه خویش می فرماید:

«و اما دسته دیگر که کثیری از نوع انسان را تشکیل می دهند، گرچه در مراکز تمدن علمی و عملی بوده اند ولیکن چون اباً عن جدّ بر دین منسوخ سابق بوده اند و به دین لاحق مشرف نشده اند، ولی نه از باب عناد و نفاق، بلکه از باب قطع به خلاف؛ یعنی آنها اصلاً و ابداً حتی احتمال صحت اسلام را هم نمی دهند، همان طوری که ما اصلاً احتمال نمی دهیم که مسلک بهاییها صحیح بوده و آنها درست گفته باشند؛ چون آنها را باطل صرف می دانیم و لذا متوجهش نیستیم، و جماعت کثیری هستند که اسلام را همین طور می دانند، و یا اینکه در جایی هستند که اسمی از اسلام به گوششان نخورده است؛ مثل بوداییهایی که در فلان ده فلان جزیره قرار گرفتند. ولیکن این دسته به دین خودشان که از سابق بوده معتقدند و فرض این است که بر اساس آن دینشان مستقیماً راه رفته و در عقایدشان هم همان طوری که آن پیغمبر فرموده، معتقدند؛ مثل راهبی که از اول عمر تا آخر در دیر خود زندگی کرده و حضرت عیسی علیه السلام را می شناخته و همین طور که ایشان فرموده است به قضایای مبدأ و معاد معتقد بوده و عملش هم عمل صالح و بر میزان آن طریقه بوده است و به دین اسلام هم توجه نکرده است، البته نمی توان گفت این چنین شخصی به جهنم خواهد رفت؛ زیرا محال است حضرت احدیت با بندگان خود خلاف عدل رفتار کند، پس این شخص را نمی توان تعذیب کرد و چنین کسی

هم در جهنم نخواهد بود، و آن کفاری که خدا در قرآن به آنان وعده عذاب و جهنم داده است، مسلماً این دسته از کفار نیستند.

اگر انسان به قرآن خوب نگاه کند، می فهمد قرآن با کفاری که حرف زده و به آنها وعید می دهد، کفار قریش و معاندین پیغمبر علیه السلام بوده اند که در اصطلاح قرآن بر اینها فساق و فاسق هم اطلاق می شود و فاسق در اصطلاح قرآن به این معنی است.

و خلاصه، این گونه اشخاص مسلم به جهنم نمی روند، البته به بهشتی که جایگاه مقربین است، راهی نداشته و به طور مسلم به جایگاه و مقام مؤمنین هم راهی ندارند؛ چون اینها اگر چه خلافی نکرده اند، اما چون عملشان واقعاً باطل بوده و حقیقتی نداشته است، صورت واقعیت به خود نمی گیرد و آنها از جنت عملی که از عمل و عبادات و اعمال دینیشان تشکیل می شود بهره ای ندارند، ولی آن عمل صالح که برای خدا انجام شده از قبیل احسان و برّ به والدین و غیره، صورت و ملکه ای دارد و چون به مبدأ و معاد هم عقیده مند بوده اند، این گونه اشخاص اگر چه به بهشت معهود نمی روند، ولی لازم نیست به جهنم بروند.

مثلاً الاغ و اسب به بهشت نمی روند، ولی به جهنم هم نمی روند، پس چنانکه (فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَ فَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ) ممکن است فریقی هم باشد لا فی الجنّة و لا فی النار، و جایی باشد که آنجا بمانند و یا در مرتبه پایین تر از جنت بروند؛ چون مغفور خواهند بود و هیچ عیبی هم ندارد. و این طور نیست که در جهنم را باز کنند و مدام جماعت انسان را به جهنم بریزند، خیلی کم هستند که به جهنم بروند، چنانکه خیلی کم هستند که به بهشت بروند، بلکه نوع مردم مثل بهائمند که به دنیا آمدند و چرخیدند و رفتند و در آخرت هم به آنها یک مرتع وسیعی می دهند که آنجا هم بچرند. نوع مردم این طورند، یعنی بُلّه اند. [۵۴]

شهید مطهری (ره) نیز در فصل نهم کتاب عدل الهی تحت عنوان «عمل خیر از غیر مسلمان» در بحث پرمخاطره ای می گوید:

«ما معمولاً وقتی می گوئیم فلان کس مسلمان است یا مسلمان نیست، نظر به واقعیت مطلب نداریم. از نظر جغرافیایی، کسانی را که در یک منطقه زندگی می کنند و به حکم تقلید و وراثت از پدران و مادران مسلمانند، مسلمان می نامیم و کسانی دیگر را که در شرایط دیگر زیسته اند و به حکم تقلید از پدران و مادران وابسته به دینی دیگر هستند یا اصلاً بی دینند، غیر مسلمان می نامیم.»

باید دانست این جهت ارزش زیادی ندارد، نه در جنبه مسلمان بودن و نه در جنبه نامسلمان بودن و کافر بودن. بسیاری از ماها مسلمان تقلیدی و جغرافیایی هستیم، به این دلیل مسلمان هستیم که پدر و مادرمان مسلمان بوده اند. آنچه از نظر واقع، با ارزش است، اسلام واقعی است و آن این است که شخص قلباً در مقابل حقیقت تسلیم باشد، در دل را به روی حقیقت گشوده باشد تا آنچه را که حق است، بپذیرد و عمل کند و اسلامی که پذیرفته است، بر اساس تحقیق و کاوش از یک طرف و تسلیم و بی تعصبی از طرف دیگر باشد. اگر کسی دارای صفت تسلیم باشد و به عللی اسلام بر او مکتوم مانده باشد و او در این باره بی تقصیر باشد، هرگز خداوند او را معذب نمی سازد، او اهل نجات از دوزخ است.»

وی در پایان بحث دشوار و طولانی خویش، نجات از عذاب و استحقاق پاداش عمل نیک را برای اکثریت قاصر غیر مسلمان به شرح زیر قائل می شود:

«به نظر حکمای اسلام از قبیل بوعلی و صدرالمتهلین، اکثریت مردمی که به حقیقت اعتراف ندارند، قاصرند نه مقصر؛ چنین اشخاصی اگر خداشناس نباشند، معذب نخواهد بود - هر چند به بهشت هم نخواهند رفت - و اگر خداشناس باشند و به معاد اعتقاد داشته باشند و عملی خالص قربۀ الی الله انجام دهند، پاداش نیک عمل خویش را خواهند گرفت. تنها کسانی به شقاوت کشیده می شوند که مقصر باشند نه قاصر».

آن شهید پس از نوشتن عبارت بالا، در یک سخنرانی مربوط به اواخر عمر پربرکت خویش که بعداً تحت عنوان «حق و باطل» تنظیم و منتشر شده است، با تأکید فراوان و از صمیم قلب، مسیحیان و کشیشان مسیحی را متقی و مستحق بهشت دانسته و گفته است:

«شما اگر به همین مسیحیت تحریف شده نگاه کنید و بروید در دهات و شهرها، آیا هر کشیشی را که می بینید، آدم فاسد و کثیفی است؟ والله میان همین ها صدی هفتاد هشتادشان مردمی هستند با یک احساس ایمانی و تقوا و خلوص که به نام مسیح و مریم، چقدر راستی و تقوا و پاکی به مردم داده اند، تقصیری هم ندارند؛ آنها به بهشت می روند، کشیش آنها هم به بهشت می رود، پس حساب روحانیت حاکم فاسد مسیحی و پاپ ها را باید از اکثریت مبلغین و پیروان مسیح جدا کرد. [۵۵]

بنابراین اگر به نظر امام خمینی و استاد مطهری اکثریت پیروان ادیان دیگر از فهم دین حق قاصرند. یقیناً از دیدگاه این دو بزرگوار به طریق اولویت عوام اسماعیلیان قاصرند و احکام کافران بر آن ها اجرا نمی شود. زیرا این افراد به توحید و نبوت و برخی از ائمه شیعه اعتقاد راسخ دارند و فقط به خاطر جهل مرکبشان خیال می کنند هر چه آقاخان چهارم بگوید عین حقیقت و وحی منزل است. بنابراین وظیفه ماست که آنان را از جهل مرکب خارج ساخته و با تسریع در امر تکفیر، کار را مشکل تر نسازیم.

خلاصه مطالب

- ۱- جایگاه امام در نگاه اسماعیلیه به دیدگاه مفوضه نزدیک بوده و امر خلق و رزق را در دست امام می دانند.
- ۲- امام نزد آن ها معصوم، دارای علم غیب و منصوبی از طرف خداست.
- ۳- ادله امامت همان ادله ارسال رسل بوده و ادله امامت حضرت امیر، حدیث غدیر و ده ها آیه و روایت است.
- ۴- معاد از دیدگاه آن ها به نحوی روحانی بوده و امکان معاد جسمانی وجود ندارد و نفس پس از مفارقت از بدن، امکان بازگشت به بدن جدید را ندارد.
- ۵- اسماعیلیه به شدت منکر تناسخ بوده و آن را مخالف دیدگاه خود در باب نفس می دانند.
- ۶- آن ها قائلند که هر ظاهری، باطنی دارد و شریعت بدون تاویل ارزشی ندارد.

پرسش هایی درباره متن:

- ۱- ادوار هفتگانه تاریخ مقدس اسماعیله را شرح دهید.
- ۲- انواع امام را نام برده و آن ها را توضیح دهید.
- ۳- جایگاه امام در نظام هستی از دیدگاه اسماعیلیه را بیان کنید.
- ۴- ادله و جوب امامت را همراه با ادله امامت حضرت امیر(ع) را بیان کنید.
- ۵- ماهیت نفس نزد اسماعیلیه را شرح دهید.
- ۶- معاد از دیدگاه اسماعیلیه به نحو روحانی است یا جسمانی؟ آن را توضیح دهید و ادله آن ها را بیان کنید.
- ۷- تناسخ را تعریف کنید و نظر اسماعیلیه در این زمینه را بنویسید.
- ۸- دیدگاه اسماعیلیه درباره تاویل را بنویسید.

منابعی برای مطالعه بیشتر:

- ۱- کنزالولد، ابراهیم بن حسین حامدی، تحقیق مصطفی غالب، دارالاندلس، ۱۹۹۶م.
- ۲- المصابیح فی اثبات الامامه، تصحیح مصطفی غالب، دارالمنتظر، بیروت، ۱۴۱۶هـ
- ۳- کتاب الهممة فی آداب اتباع الائمة، قاضی نعمان، تحقیق محمد شریف علی الیمنی، دارالاضواء، بیروت، ۱۴۱۶ هـ
- ۴- الامامة و قائم القيامة، مصطفی غالب، دارالهلل، بیروت، ۱۹۸۱م.
- ۵- الافتخار، ابویعقوب سجستانی، مصطفی غالب، دارالاندلس، بیروت، بی تا.

-
- [۱]. ابوالخطاب در قیامی به قتل رسید و کشته شدن وی هیچ ربطی به ائمه نداشته است.
 - [۲]. علمای متکلم امامیه از این عبارت اینگونه تفسیر کرده اند که اولین امام و آخرین امام یعنی مهدی از ماست.
 - [۳]. لازم به ذکر است که تناسخ در دید امامیه و اسماعیلیه باطل است. اسماعیلیه از این عبارات تناسخ معنوی را فهمیده اند.

[۴]. کتاب الهفت و الاظله، تصحیح عارف تامر، ص ۳۵-۲۹ و ص ۵۹-۵۷.

[۵]. همان، ص ۸۶-۸۱.

[۶]. درباره اثولوجیا در جهان اسلام بنگرید: اثولوجیا، افلوطین عند العرب، عبدالرحمن بدوی، انتشارات بیدار، قم.

[۷]. درباره اثولوجیا بنگرید: مدخل اثولوجیا، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۶، ص ۵۸۵-۵۷۹.

[۸]. درباره رجوع تمام صفات به سلب در امامیه بنگرید: اعتقادات شیخ صدوق، بحث صفات باری تعالی.

- [۹]. یاسپرس، فلوطین، ترجمه محمد حسن لطفی، ص ۱۷.
- [۱۰]. دوره آثار فلوطین (تاسوعات)، ج ۱، ص ۳۰، ترجمه محمد حسن لطفی.
- [۱۱]. همان، ج ۲، ص ۱۰۸۷-۱۰۸۰. (کتاب ششم، رساله نهم، شماره های ۳ تا ۷. واحد چیست و ماهیتش کدام است؟)
- [۱۲]. چگونگی پیدا شدن جهان را بر اساس اندیشه افلوطین، فیضان یا Emanation یعنی پیدایی همه چیز از واحد کامل تغییرناپذیر الهی، می نامند.
- [۱۳]. مطالب در اینجا کمی فنی می شود و ما به خاطر سهولت فهم آن را با تسامح بیان می کنیم تا خواننده کلیات تفکر فلوطین را که در اسماعیلیه تأثیر گذاشته است، بهتر متوجه شود.
- [۱۴]. فلوطین، ص ۲۴؛ دوره آثار فلوطین، ج ۱، ص ۳۸-۳۳.
- [۱۵]. همچنین بنگرید مدخل افلوطین در دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۹، ص ۶۰۶-۵۹۱. درباره فلوطین کتب متعددی نوشته شده است که در آخر مدخل ذکر شده است.
- [۱۶]. ر.ک: اسماعیلیه، مقاله «خدا و اوصافش از دیدگاه اسماعیلیه» نوشته مهدی فرمانیان، ص ۵۳-۵۰؛ ابن سینا و جنبش های باطنی، مقاله کیهان شناسی پیشافاطمی اسماعیلیه، نوشته هاینتس هالم، ترجمه حمیده نورانی نژاد، ص ۳۵۱-۳۳۷.
- [۱۷]. انبعاث یعنی بدون قصد و به طور قهری کاری را انجام دادن، برخلاف ابداع که با قصد صورت می گیرد.
- [۱۸]. البته حمید الدین کرمانی سلسله صدور بعد از عقل اول را با عقول عشره نشان می دهد که مقداری با این تفکر متفاوت است.
- [۱۹]. تاج العقائد و معدن الفوائد، ص ۱۵۵-۱۴۸.
- [۲۰]. مباحث توحید اسماعیلیه برگرفته از مقاله «خدا و اوصافش از دیدگاه اسماعیلیه» است که برای منابع آن می توانید به آن مقاله مراجعه نمایند.
- [۲۱]. زهر المعانی، ص ۲۰۳.
- [۲۲]. در زمینه نبوت اسماعیلیه بنگرید: اسماعیلیه، مقاله «نبوت از دیدگاه اسماعیلیان»، نوشته مصطفی سلطانی ص ۱۱۱-۷۵.
- [۲۳]. تاج العقائد، ص ۱۰۱-۱۰۳؛ آیت الله سبحانی، تاریخ الاسماعیلیه، ص ۲۰۷-۲۰۸.
- [۲۴]. راحة العقل، ص ۵۷۵-۵۷۹.
- [۲۵]. حامدی، کنز الوالد، ص ۲۲۰-۲۲۱؛ ادريس قرشي، زهر المعانی، ص ۷؛ مويد الدين شیرازی، ص ۱۴۷؛ احسان الهی ظهیر، اسماعیلیه تاریخ و عقاید، ص ۲۹۷-۳۰۵؛ هفت باب سیدنا.
- [۲۶]. برخی عبارات خطبه البیان معانی صحیحی دارد و در توحید صدوق یافت می شود، ولی فقرات مشکل دار از قرن هفتم به بعد در کتب حدیثی وارد شده و در دوران صفویه بر آن شروحي نوشته شده است.

[۲۷]. رجال کشی، ص ۴۲۵.

[۲۸]. سهیل زکار، اخبار القرامطه، ص ۳۷۲-۳۷۳؛ نامه المعز لدین الله به حسن الاعصم قرمطی. (دارا احسان، دمشق، چاپ دوم ۱۹۸۲م).

[۲۹]. منتخبات اسماعیلیه، تحقیق عادل العوا، کتاب الازهار، ص ۱۸۹؛ سجستانی، الافتخار، ص ۷۰.

[۳۰]. المصایح فی اثبات الامامه، ص ۷۴-۷۶؛ درباره فضائل حضرت امیر بنگرید: زهر الامعانی، ص ۱۵۷-۱۷۳ و فضایل حضرت فاطمه و حسنین، ص ۱۷۳-۱۸۶ و از ص ۱۸۶ به بعد درباره اسماعیل و محمد بن اسماعیل است و از ص ۲۱۸ به بعد درباره خلفای فاطمیان است.

[۳۱]. ناصر خسرو، وجه دین، ص ۱۰-۱۴؛ تاج العقاید، ص ۷۶.

[۳۲]. المصایح فی اثبات الامامه، ص ۶۳-۷۳.

[۳۳]. حامدی، کنز الولد، ص ۲۱۴-۲۱۷؛ سجستانی، الافتخار، ص ۶۷-۷۳ و ...

[۳۴]. برای نمونه بنگرید تاج العقائد، الافتخار، کنز الولد.

[۳۵]. المصایح فی اثبات الامامه، ص ۹۷-۹۹. (با دخل و تصرف اندک).

[۳۶]. الفصول المختاره، ص ۳۰۸-۳۰۹، (مصنفات شیخ مفید، جلد دوم)، (با دخل و تصرف).

[۳۷]. الغیبه، ص ۵۶.

[۳۸]. زهر المعانی، ص ۱۹۸-۲۱۹.

[۳۹]. این افراد اصلاً مشخص نیستند بلکه اسمهایی است که فاطمیان برای آنها انتخاب کرده اند.

[۴۰]. لازم به ذکر است بعضی از نویسندگان تعداد ائمه نزاریان محمد شاهی را چهل عدد ذکر کرده اند و قائلند

که محمد شاهیان حسن دوم (م ۵۶۱) را همان فرزند نزار دانسته که حدود صد و پنجاه سال در غیبت بوده است. بنابراین امامان بیستم تا بیست و دوم امامان نزاری از این سلسله حذف می شود.

[۴۱]. ر.ک: مقاله «امامت از دیدگاه اسماعیلیه» نوشته محمد نصیری، مجموعه مقالات اسماعیلیه، ص ۱۱۱-۱۸۷.

[۴۲]. دروه آثار فلوطین، ترجمه محمد حسن لطفی، ج ۱، ۴۶۷-۶۵۸.

[۴۳]. در جهان اسلام به این بخش ها میمر می گفتند، درباره مباحث نفس اثولوجیا و تعلیقه قاضی سعید قمی به

بحث نفس اثولوجیا بنگرید: آثار حکمای الهی ایران، سید جلال الدین آشتیانی، ج ۳، ص ۱۹-۲۸۶.

[۴۴]. بنگرید: مدخل افلوطین، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۹، ص ۶۰۲-۶۰۴؛ یاسپرس، فلوطین، ترجمه محمد

حسن لطفی، ص ۹۰-۱۱۲.

[۴۵]. نسفی و ابویعقوب سجستانی نفس انسان را از اجزاء نفس کلی دانسته ولی ابوحاتم رازی و حمیدالدین کرمانی

و دیگران نفس ناطقه را از آثار نفس کلی می دانند.

[۴۶]. راحة العقل، ص ۵۰۲-۵۰۵، (با دخل و تصرف).

[۴۷]. کنز الولد، ص ۲۳۴-۲۳۵.

- [۴۸]. درباره معاد بنگرید: مقاله «معاد از دیدگاه اسماعیلیه» نوشته عبدالعلی رازی، مجموعه اسماعیلیه، ص ۱۸۹ - ۲۴۹، جعفر سبحانی، تاریخ الاسماعیلیه، ص ۲۲۷ - ۲۳۱.
- [۴۹]. آشنایی با قرآن، ج ۲، ص ۲۶.
- [۵۰]. ناصر خسرو، وجه دین، ص ۶۶.
- [۵۱]. درباره باطنی گری بنگرید: مقاله «باطنی گری و اسماعیلیه» نوشته علی آقانوری، اسماعیلیه، ص ۲۴۹ - ۳۰۹.
- [۵۲]. المكاسب المحرمه، قم: المطبعة العلمیه، ۱۳۸۱ ق، ص ۱۳۳.
- [۵۳]. همان، ص ۱۳۴.
- [۵۴]. تقریرات فلسفه امام خمینی، ج ۳، ص ۴۷۷-۴۷۸.
- [۵۵]. مجموعه آثار، ج ۱، ص ۲۹۳، ۳۴۲، و ج ۳، ص ۴۳۹.